

مکاتبات مارکس و انگلس

در باب

ماتریالیسم

تاریخی

سازمان وحدت کمونیستی

مکاتبات مارکس و انگلس با سایر صاحب نظران معاصرشان از مهمترین اسناد جنبش کمونیستی جهان است. در این مکاتبات به بسیاری از معضلاتی که در نوشته‌های مدون آنان مورد توجه قرار نگرفتند پرداخته شده و نکات اساسی نظرات ایشان ذکر شده است. مارکس و انگلس بارها از اینکه فرصت نیافتند در نوشته‌های رسمی خود به بررسی بسیاری از نکات بپردازند، اظهار نگرانی کرده‌اند. "مکاتبات" این تقصیر را تا حدود زیادی مرتفع میکند و دیدگاه آنان را در قلمرو وسیعی از مسائل نمودار میسازد.

"مکاتبات" از لحاظ دیگر نیز یک ضمیمه جدانشدنی آثار مدون مارکس و انگلس است. پارهای از مطالب نوشته‌های مدون آنان توسط معاصرین مورد تعبیر مختلف واقع میشدند، و با وجود ابهامات در برخی مضامین موجب برداشتهای نادرست از آن مطالب میشد. مارکس و انگلس در مکاتبات خود به اهم این مسائل پرداخته و تفسیرهای صحیح را ارائه میدهند. "مکاتبات" در این موارد نقش مکمل آثار مدون آنها را دارد.

بالاخره اهمیت "مکاتبات" را از لحاظ درک نحوه نگوین و شکل یابی سوسیالیسم علمی در اندهان یا پیگذاران آن باید مورد توجه قرار داد. نگوین ایده‌ها بر اساس شرایط اجتماعی، رشد و جان گرفتن آنها، و بالاخره شکل نهائی ارائه آنها را "مکاتبات" به بهترین وجهی نمودار ساخته و بصیرت خواننده را فزونی می بخشد.

ایراد "مکاتبات" در ایجاز فوق العاده و دشواری مهم پارهای از مطالب آنهاست. مخاطبین این مکاتبات، همانطور که گفته شد صاحب نظران عصر بوده‌اند و بدین جهت مارکس و انگلس نیازی به تشریح مفصل مطالب نمیدیدند و گاه با اشاراتی که برای مخاطب قابل فهم بود از مسئله می گذشتند خواننده "مکاتبات"، بنابراین باید در مطالعه آنها بیش از حد معمول دقت را رعایت کرده و بسهولت از فراز مطالب عبور نکند. در دفتر حاضر، کلیه مکاتبات مارکس و انگلس که به مباحث ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی مربوط میشدند برای اولین بار بنظر خوانندگان فارسی زبان میرسد. ما این بخش را به لحاظ اهمیت پایه‌ای بحث و نقشی که میتواند در اعتلا دانش و آگاهی کمونیستها داشته باشد و جزمهای ساده اندیشانه و غیر مارکسیستی را از سر راه رشد و شکوفائی سوسیالیسم بردارد انتخاب کردیم. امیدواریم بخشهای دیگر "مکاتبات" را بترتیب در اختیار کمونیستها قرار دهیم.

بامید آینده

سازمان وحدت کمونیستی

تابستان ۱۳۵۸

"... ارزش علمی و سیاسی آن فوق‌العاده است نه تنها مارکس و انگلس با تمام عظمتشان بطور واضح و برجسته خود را در مقابل خواننده ظاهر مینمایند، بلکه محتوای تئوریک بینهایت غنی مارکسیسم بطور ترسیم شدمای آشکار گردیده است. زیرا مارکس و انگلس در نامه‌های خود مکرراً "به جنبه‌های بسیار متفاوت دکترین خود بازگشته و به تشریح و تأکید - در زمانهایی هم به مباحثه و سجادله - در مورد جدیدترین (در رابطه با نظرات قبلی) ، مهمترین و مشکلترین مسائل آن میپردازند.

در اینجا یک تصویر فوق‌العاده روشن از تاریخ جنبش طبقه کارگر سراسر جهان در مهمترین موقعیتهای اساسی‌ترین لحظات آن در پیش خواننده بنمایش در می‌آید، حتی ارزشمندتر [از آن] تاریخ سیاسی طبقه کارگر است. مارکس و انگلس به بحث در مورد مهمترین اصول ارائه وظایف سیاسی طبقه کارگر در موقعیتهای بسیار متفاوت در کشورهای مختلف جهان قدیم و جدید و در لحظات تاریخی متفاوت می‌پردازند. این مکاتبات در طول دورهای انجام گرفته که در آن دوره طبقه کارگر از دموکراسی بورژوازی جدا شد، دورهای که در آن جنبش مستقل طبقه کارگر شکل گرفت، دورهای که در آن اصول اساسی سیاست و تاکتیکهای پرولتاریا تعریف شدند هرچه بیشتر موقعیتهایی پیش می‌آید که ما در زمان خود

صدماتی را که جنبش طبقه کارگر از اپورتونیسیم ناشی از رکود و اضمحلال بورژوازی، ناشی از معطوف شدن توجه رهبران کارگر به سایل جزئی روز منحل می‌شود، مشاهده کنیم، مطالب مندرج در این مکاتبات - که عمیق‌ترین درک از هدفهای اصلی پرولتاریا در تغییر جامعه را بنمایش میگذارد، و تعریف فوق‌العاده اعطاف‌پذیری از وظایف تاکتیکی هر لحظه، از نقطه نظر این هدفهای انقلابی بدون دادن ذره‌ای امتیاز به اپورتونیسیم و عبارت پراکنی‌های انقلابی را ارائه میدهد - با ارزش‌تر می‌شود

اگر کسی تصمیم بگیرد که تمرکز محتوای این مکاتبات و نکته مرکزی تمام نظرانی که بیان و بررسی شده و حول آن متمرکز گردیده را در یک کلمه تعریف نماید، آن کلمه دیالکتیک خواهد بود. بهارگیری ماتریالیسم دیالکتیک در تغییر شکل تمام اقتصاد سیاسی از پایه به بالا، بهارگیری آن در تاریخ، علوم طبیعی، فلسفه و همچنین در سیاست و تاکتیکهای طبقه کارگر، ..."

نامه مارکس به پاول واسیلویچ آنتکف^۱ در پاریس

بروکسل ، ۲۸ دسامبر ۱۸۴۶

آقای آنتکف عزیز:

اگر بخاطر این واقعیت نبود که کتابفروشی، کتاب فلسفه فقر آقای پرودون را بالاخره هفته گذشته برایم فرستاد، شما میبایستی جواب مرا به نامه اول توامبر خود، مدت‌ها قبل دریافت میکردید. من در طی دو روز آنرا مطالعه کردم تا بتوانم نظرم را درباره آن فوراً^۲ به شما ارائه دهم. از آنجا که من کتاب را بسیار با عجله خوانده‌ام، نمیتوانم وارد جزئیات بشوم، بلکه تنها میتوانم تأثیر کلی‌ای را که روی من گذاشت برایتان بگویم. اگر مایل باشید، میتوانم در نامه دیگری وارد جزئیات بشوم.

باید صراحتاً^۳ اعتراف کنم که روی هم رفته کتاب را کتابی بد و در واقع بسیار بد تشخیص میدهم. خود شما در نامتان به "تکه پاره‌های فلسفه آلمانی" که آقای پرودون در این اثر بی شکل و منظره‌رانه به نمایش میگذارد می‌خندید^۴، اما فرض را بر این میگذارید که بحث اقتصادی با سم فلسفی آلوده نشده است. من نیز به هیچ وجه قصد ندارم که نادرستیهای بحث اقتصادی را به فلسفه آقای پرودون نسبت دهم. آقای پرودون بخاطر داشتن نظریات فلسفی نامعقولش نیست که نقد نادرستی از اقتصاد سیاسی را بما ارائه میدهد، بلکه از آنجا که اوموفق به درک سیستم اجتماعی امروزی در رشته تسلسل (Engrenement) آن - وازهای که مثل خیلی چیزهای دیگر آقای پرودون از فوریه (Fourier) قرض کرده است - نمیکرد. در نتیجه یک تئوری فلسفی نامعقول را بما عرضه میکند.

چرا آقای پرودون راجع به خدا راجع به خرد جهانی، راجع به خرد غیر شخصی (Impersonal reason) بشریت که هرگز خطا نمیکند و همواره یکسان (equal to itself) بوده است و شخص فقط احتیاج دارد که بدرستی آنرا درک کند تا بتواند به حقیقت برسد، صحبت میکند؟ چرا او به هکلی بزم ضعیف^۵ (Feeble) متوسل میشود تا بحدود ظاهر یک اندیشمند جسور را بدهد؟

خود او جواب این معما را میدهد. آقای پرودون یک رشته تکامل‌های اجتماعی را در تاریخ میبیند، او به شرف را در تاریخ تحقق یافته میباید و بالاخره او در می‌یابد که

انسانها، بدنه افراد، نمی دانستند که چه میکنند و در مورد حرکت خودشان در اشتباه بودند، یعنی اینکه در نظر اول بنظر می‌رسد که تکامل اجتماعی آنها متمایز، مجراومستقل از تکامل فردی آنها باشد، او نمی‌تواند این حقایق را توضیح دهد، و فرضیه خرد جهانی که خود را عیان میکند، یک اختراع محض است، هیچ چیز آسانتر از اختراع غلط مرسوم (mystical)، یعنی عباراتی که هیچگونه مفهومی ندارند، نیست.

لیکن وقتی آقای پروتون تصدیق میکند که در مورد تکامل تاریخی بشریت هیچ چیز نمی‌فهمد - و اینرا هم بوسیله استفاده از لغات مطلقانی چون خرد جهانی، خدا و غیره انجام میدهد - آنها او بطور ضمنی و ضروری در حال تصدیق این نیست که از ترک تکامل اقتصادی عاجز است؟

جامعه چیست؟ به هر فرمی که می‌خواهد باشد، جامعه محصول کردار متقابل (reciprocal action) انسانهاست. آیا انسانها آزاد هستند که این یا آن فرم جامعه را انتخاب کنند؟ بهیچوجه. سطح مشخصی از تکامل نیروهای مولده انسانها را در نظر بگیرید و آنوقت به فرم مشخصی از تجارت و مصرف خواهید رسید. مراحل مشخصی از تکامل را در تولید، تجارت و مصرف در نظر بگیرید و آنوقت به یک سیستم اجتماعی مطابق با آن، به یک بافت خانواده، گروهها و طبقات اجتماعی مطابق با آن، و در یک کلام به یک جامعه مدنی (Civil Society) مطابق با آن خواهید رسید. اینگونه جامعه مدنی را در نظر بگیرید و یک سیستم سیاسی متناسب با آن را خواهید یافت - یعنی سیستمی که صرفاً "بیان رسمی جامعه مدنی است آقای پروتون هرگز این [ارتباط] را درک نخواهد کرد چه او معتقد است که با حرکت از دولت به جامعه مدنی، یعنی از جلوه رسمی جامعه به جامعه رسمی عمل مهبی را انجام میدهد.

بیان این واقعیت که انسانها آزادی انتخاب نیروهای مولده که ربر بنای تمامی تاریخ آنها را تشکیل میدهند، ندارند، تکرار مکررانی بیش نیست، زیرا که هر نیروی مولدهای نیروئی بدست آورده شده است و محصول فعالیت قبلی میباشد، بنابراین نیروهای مولده، نتیجه انرژیهای انسانی در عمل بکار برده شده میباشد. لیکن خود این انرژی از شرایطی که انسانها در آن قرار دارند، یعنی از نیروهای مولده از قبل بدست آمده، از آن فرم اجتماعی که قبل از بوجود آمدن آنها وجود داشته و نه توسط آنها بلکه بوسیله پیشینیان آنها ساخته شده است، تاثیر مهبذیرد، بعلمت این واقعیت ساده که نیروهای مولده - ای که توسط نسلهای قبلی بوجود آمده است در مصرف نسل بعدی، قرار گرفته و آنها را

بعنوان ماده خام اولیه برای تولید جدید بکار میبرند یک ارتباط و پیوندی در تاریخ بشری بوجود میآید که با شکوفاتر شدن نیروهای مولده انسانی و بنابراین رشد بیشتر مناسبات اجتماعی آنها، تاریخ بشری در شرف تکوین، هرچه بیشتر تاریخ انسانی میگردد. بنابراین الزاماً نتیجه اینست که تاریخ اجتماعی انسانها همیشه انکشاف فردی آنهاست، چه بعن آگاه باشند و چه نباشند. مناسبات مادی آنها شالوده تمام روابط آنهاست. تنها در درون این مناسبات مادی است که فعالیتهای مادی و فردی انسانها واقعیت می یابند. آقای پرودون ایدهها و اشیاء را با هم عوضی میگیرد. انسانها هرگز از چیزهاییکه بدست آوردهاند صرفنظر نمیکنند. ولی این بدان معنی نیست که آنها هرگز فرمهای اجتماعی را که در آن نیروهای مولدهی بخصوصی بدست آوردهاند نادیده بگیرند. بعکس، هر زمان که شیوه بازرگانی دیگر متناسب با نیروهای مولدهی بدست آمده نیست، برای اینکه از نتایج و ثمرات تمدن محروم نگردند، آنها مجبورند که فرمهای اجتماعی سنتی خود را تغییر دهند. توضیح اینکه من در اینجا واژه بازرگانی را به عامترین مفهومش بکار میبرم. یعنی آنطور که ما در آلمانی واژه (Verkehr) را بکار میبریم. بعنوان مثال، امتیازات، اصناف (guild)، مؤسسات و نعام مقررات موجود قرون وسطی، مناسبات اجتماعی بودند متناسب با نیروهای مولده بدست آمده و شرایط اجتماعی سابق که باعث بوجود آمدن مؤسسات و نهادهای فوق گردیده بود. تحت حفاظت آن مؤسسات و مقررات بود که سرمایهها انباشته گردید. تجارت با ماوراء دریاها بوجود آمد و مستعمرات تاسیس گردیدند. لیکن انسانها قادر به استفاده از ثمره این دست آوردهائی بودند اگر فرمهایی که از تاثیرشان این دست آوردها حاصل گشته بود حفظ میکردیدند. از این رو دو طوفان سهمگین، یعنی انقلابات ۱۶۴۰ و ۱۶۸۸ بوقوع پیوست. تمام فرمهای کهنه اقتصادی، مناسبات اجتماعی متناسب با آن و آن سیستم سیاسی که بیان رسمی جامعه مدنی کهنه بود در انگلستان به انهدام رسیدند. بنابراین، فرمهای اقتصادی که در درونشان، انسانها - تولید، مصرف و مبادله مینمایند فرمهایی تاریخی و گذرا هستند. با بدست آوردن نیروهای مولده جدید انسانها نظام تولیدشان را تغییر داده و با تغییر نظام تولیدی تمام روابط اقتصادی، که صرفاً "روابط متناسبی با یک نظام تولیدی مشخص هستند، تغییر مییابند.

این دقیقاً همان چیزی است که آقای پرودون فهمیده است و حتی از ارائه مسایل سادهتر نیز عاجز بوده است. آقای پرودون، عاجز از درک حرکت تاریخ، یک توهم گنگ

بوجود می‌آورد و مدعی می‌گردد که [این توهم] بر اساس دیالکتیک استوار است. اونبازی ندارد که از قرون هفده، هجده و نوزده سخن بگوید زیرا که تاریخ برای او در حیطه یک پندار نا روشن به جلورفته و ورا زمان و مکان می‌باشد. سخن کوتاه، این نه تاریخ بلکه زیاده پوسیده‌هنگی است. این نه تاریخ تکفیر شده یعنی تاریخ انسانها بلکه تاریخ مقدس یعنی تاریخ ایده‌ها است. از نظر او انسان صرفاً " وسیله‌ایست که از طریق آن ایده‌ها و یا عقل ابدی خود را آشکار می‌سازد. نکاملی (evolution) که آقای پرودون از آن سخن می‌گوید آن نوع نکاملی است که در زهد عارفانه ایده مطلق (absolute idea) بوجود می‌آید. اگر بوشی عارفانه زباتش کنار رده شود، نشان داده خواهد شد که زریب مقوله های اقتصادی را آقای پرودون همانطور که در فکر خودش طبع‌بندی شده بیان می‌نماید. برای من عمل بسیار مشکلی نخواهد بود که شما ثابت نمائید که این طقه‌بندی منطبق به مغزی آخته است.

آقای پرودون کتاب خود را با موضوع مورد علاقه خود یعنی ارزش آغاز میکند. اما من امروز وارد بررسی این موضوع نمی‌شوم.

سلسله تکامل‌های اقتصادی خرد ابدی (eternal reason) با تقسیم کار آغاز میشود. از نظر آقای پرودون تقسیم کار موضوع کاملاً " ماده‌ایست. ولی آیا سیستم طبقاتی کاست^۴ (caste) نیز نوعی تقسیم کار بحساب نمی‌آید؟ و آیا سیستم تعاون Corporation یک نوع تقسیم کار نبود؟ آیا تقسیم کار تحت سیستم تولید مانوفاکتور (manufacture) که در انگلستان در اواسط قرن هفدهم آغاز و در اواخر قرن هجدهم پایان یافت، با تقسیم کار تحت سیستم تولید بزرگ صنایع مدرن کاملاً " متفاوت نبود؟

آقای پرودون آنقدر از حقیقت بدور است که حتی مسایل مورد توجه اقتصاددانهای بی‌شعور را نیز نادیده می‌گیرد. وقتی از تقسیم کار صحبت میکند اولاً لازم نمی‌بیند که بازار جهانی را هم متذکر شود. خوب، در قرون چهاردهم و پانزدهم، زمانیکه هنوز مستعمرات پایه عرصه حیات، نگذاشته بودند، زمانیکه آمریکا هنوز برای اروپا وجود نداشت و آسیای شرقی تنها از راه قسطنطنیه^۵ می‌زیست، آیا تقسیم کار اجباراً " با تقسیم کار در قرن هفدهم که یک سیستم استعماری انکشاف یافته بود، تفاوت نداشت؟ و تازه این تمام مطالب را تشکیل نمیدهد. آیا سازمان داخلی کلیه کشورها و روابط خارجیشان چیزی بجز بیان یک تقسیم کار مشخص میباشد؟ و آیا آنها (سازمانهای داخلی و روابط خارجی آن کشورها) با تغییر تقسیم کار مجبور به تغییر نیستند؟

آقای پرودون از مسئله تقسیم کار درکمی آنقدر نازل دارد که حتی از تفکیک شهر و روستا، که بعنوان مثال در آلمان از قرن نهم با دوازدهم اتفاق افتاد، سخنی به میان نمی آورد. بنابراین، برای آقای پرودون این تفکیک الزاماً قانونی امیدی است، زیرا که او نه از مبداء و نه از انکشافش مطلع است. از اینرو در سراسر کتابش از بوجود آمدن یک شیوه تولید آنگونه سخن میگوید که گویی ناابدیت ادامه خواهد داشت. آنچه آقای پرودون درباره تقسیم کار میگوید تنها خلاصهای و در حقیقت خلاصهای بسیار سطحی و ناتمام از آن چیز است که آدام اسمیت (Adam Smith) و هزاران نفر دیگر قبل از او به نگارش در آورده اند.

دومین تکامل، تکامل در ماشین است برای آقای پرودون ارتباط میان تقسیم کار و ماشین ارتباطی کاملاً "عارفانه" (mystical) است بطور کلی هر نوع تقسیم کاری ابزار تولید مشخص خود را داشته است بعنوان مثال، از اواسط قرن هفدهم تا اواسط قرن هجدهم، مردم تمام چیزها را با دست درست نمیکردند. آنها ابزار داشتند، حتی ابزاری بسیار پیچیده نظیر ماشین بافندگی، کشتی، اهرم و غیره. بنابراین، هیچ چیز احمقانه تر از این نیست که ماشین را نتیجه [بوجود آمدن] تقسیم کار بطور کلی بدانیم.

در ضمن لازم به تذکر است که چون آقای پرودون مبداء تاریخی ماشین را نفهمیده است، از درک انکشاف آن نیز عاجز است. میتوان ادعا کرد که تا سال ۱۸۲۵- دوران اولین بحران عمومی - بطور کلی، تقاضا برای مصرف رشدی سریعتر از تولید داشت و بنابراین انکشاف ماشین نتیجه الزامی احتیاجات بازار بود. لیکن از سال ۱۸۲۵ بیعد اختراع ماشین و بکار گرفتن آن صرفاً "نتیجه جنگ میان کارگران و کارفرمایان بود". ولی این تنها در مورد انگلستان صادق است. در مورد [سایر] کشورهای اروپایی، بخاطر رقابت آنها با انگلستان در بازارهای داخلی و بازارهای خارجی بود که به ماشین روی آوردند. و بالاخره در مورد آمریکای شمالی باید گفت که بکار گرفتن ماشین هم برای رقابت با سایر کشورها و هم بخاطر کمبود کارگر بود، یعنی بخاطر عدم تناسب بین احتیاجات صنعتی و جمعیت در آمریکای شمالی. از این واقعیات شما نمیتوانید میزان فراست آقای پرودون را در آن زمان که با جادوگری خود شیخ رقابت را بعنوان سومین تکامل یعنی آنتی تز ماشین معرفی می نماید، درک نمائید.

بالاخره این کاملاً "احمقانه" است که ماشین را، همانند تقسیم کار، رقابت، اعتبار

و عمده هموار یک مقوله اقتصادی معرفی می‌شود.

مانند به همان اندازه مقوله‌های اقتصادی است که گاوین شومرون می‌باشد. نگاربرس مانس در زمان ما یکی از روابط در سیستم اقتصادی موجود است. ولی طریقه نگار بردن مانس کاملاً با خود مانس متفاوت می‌باشد. باروت باروت است. حال چه برای زخمی کردن نگار رود، چه برای التیام زخم.

آقای پرودون، آن زمان که اجازه دهد در مغزش احمراران، مالیاتها و پلمس موازنه تجارت، اعتبار و تملک (property) به نرنیسی که من آنها را ذکر کردم انکشاف پیدا کند، درحقیقت از خود نیز جلو می‌افتد. در انگلستان، تقریباً "نعم سیستم اعتبارات در اوایل قرن هجدهم، یعنی قبل از احصای مانس، تکامل یافته بود. وام دادن از طرف دولت صرفاً یک روش تازه و جدید برای افزایش مالیاتها و ارضاء مقاصدای جدید ناسی از بورژوازی تازه بصورت رسیده بود. و بالاخره، آخرین در سیستم آقای پرودون تملک است. در دنیای واقعی، از طرف دیگر، تقسیم کار و همه مقولات دیگر آقای پرودون مناسباتی اجتماعی هستند که مجموعاً با هم چیزی را که امروز به تملک معروف است تشکیل می‌دهند. خارج از محدوده این مناسبات، تملک بورژوازی چیزی جز یک توهم منافی فیزیکی و قانونی نمی‌باشد. تملک در دوره‌های دیگر، مثلاً "تملک ثنودالی، تحت مناسباتی کاملاً متفاوت انکشاف می‌یابد. آقای پرودون، با معرفی تملک بعنوان یک رابطه مستقل، مرتکب خطایی صرفاً مربوط به شیوه (method) بررسی نشده، بلکه موضوع نشان می‌دهد که از آنچه فرمهای مختلف تولید بورژوازی را به هم پیوند می‌دهد بی اطلاع بوده و حالت گذرا و تاریخی اشکال تولیدی اعصار مختلف را درک نکرده است. آقای پرودون که نهادهای اجتماعی را پدیده‌های تاریخی نمی‌داند، و از آغاز انکشاف آنها بی اطلاع است، تنها قادر است از آنها نقدی دکامتهستی بنماید.

بنابراین، آقای پرودون مجبور است برای توضیح انکشاف آنها به یک افسانه بنیاد ببرد. او تصور می‌کند که تقسیم کار، اعتبار، مانس و غیره همگی بمنظور خدمت به ایده غیرقابل تفهیم او یعنی ایده 'ساوی، اختراع شده‌اند. توضیح او بی اندازه ساده‌گرایانه است. بزعم او، اینها بخاطر تساوی اختراع شده بودند ولی مناسباته علیه آن نگار برده شده‌اند. این تمامی بحث او را تشکیل می‌دهد. بعبارت دیگر او بحث خود را با یک فرض اختیاری آغاز می‌کند و سپس، باین دلیل که تفسیر و تحول واقعی با افسانه او در تمام مراحل در تضاد می‌افتد، این نتیجه را می‌گیرد که یک تضاد وجود دارد. علاوه، او این حقیقت

را پنهان مینماید که آن تضاد صرفاً بین ایده‌های لایتغیر او و حرکت واقعی وجود دارد. بنابراین، آقای پرودون، عمدتاً بعلت فقدان آگاهی تاریخی، این را درک نکرده است که انسانها نیروهای مولده خود را تکامل مینمایند، یعنی، آنها در زندگیشان روابطی را با یکدیگر برقرار مینمایند که با تغییر و رشد نیروهای مولده ماهیت این روابط نیز تغییر می‌یابد. او به این آگاه نیست که مقوله‌های اقتصادی صرفاً بیان انتزاعی این روابط موجود بوده و تنها زمانی وجود خواهند داشت که این روابط وجود داشته باشند. در نتیجه او دچار همان انحصار اقتصاددانان بورژوازی میگردد، که این مقوله‌های اقتصادی را قوانینی ابدی می‌دانند و نه قوانینی تاریخی که صرفاً برای یک انگتاف صعب از نیروهای مولده در یک دوره تاریخی منحصر هستند. از اینجهت آقای پرودون بعلت یک انحراف عارفانه، بجای آنکه مقوله‌های اقتصادی - سیاسی را بسای انتزاعی از روابط اجتماعی واقعی، گذرا و تاریخی بداند، روابط واقعی را صرفاً انعکاساتی مادی از پدیده‌های انتزاعی مینماید. این اصطلاحات انتزاعی خود عمولهای هستند که از آغاز همان در سینه خدای پدر^۱ لمیده بوده‌اند

در اینجا آقای پرودون خوب ما دچار یک شیخ جدید روتنفرگانه میشود. اگر تمامی این مقولات اقتصادی از سینه پروردگار ناشی میشوند، و اگر سازنده زندگی ابدی و محقق انسان هستند، به چه دلیلی اولاً چیزی نام تکامل وجود دارد و ثانیاً چرا آقای پرودون محافظه کار نیست. او نام این تضادهای بدیهی را توسط یک سیستم سراسر معنادار شرح میدهد.

برای اسکامین سیستم تضاد را شرح کنیم، بهتر است صالی [براساس تئوریهای پرودون] بزنیم.

[او معتقد است] انحصار چهر خوبی است، زیرا که یک مقوله اقتصادی است، و سایرین از طرف خدا است. رقابت چهر خوبی است زیرا آنها هم یک مقوله اقتصادی است. ولی این واقعیت رقابت و واقعیت انحصار است که خوب نمی‌باشد. حتی بدتر از آن این حقیقت است که انحصار و رقابت یکدیگر را از بین می‌برند. چه باید کرد؟ در حالیکه اس دو ایده ابدی جدا با هم در تضادند بر او (پرودون) بر واضح است که در سینه خدا منفردی از این دو ایده نیز موجود است و در آن سنز، زمانهای انحصار توسط رقابت به حالت متبادل در می‌آیند و بالعکس. در نتیجه صارره بین این دو ایده، آنها جنبه خوب آنها آشکار میشود. بهتر است که این رمز از پروردگار فرا گرفته شده و در عمل پیاده

شود - که بهترین نتایج را خواهد داشت . این فرمول ساختگی (synthetic formula) که در تاریکی منطقی غیر شخصی (impersonal reason) انسان مخفی است باید آشکار شود . بدون شک آقای پرودون آشکارکننده این رمز خواهد بود .

بیانید تا برای لحظهای به دنیای [زندگی] واقعی بنگریم - در زندگی اقتصادی حال و حاضر ما نه تنها با رقابت و انحصار ، بلکه با سنتز آندو ، که نه یک فرمول بلکه یک حرکت است ، نیز سروکار داریم . انحصار باعث بوجود آمدن رقابت و رقابت باعث بوجود آمدن انحصار میگردد . ولی این معادله به هیچ وجه قادر به رفع اشکالات موجود نیست ، به عکس تصور اقتصاددانان بورژوازی ، نتیجهای حتی مشکندر و پیچیده تر ببار می آورد ، بنابراین ، اگر شما پایه‌ای را که روابط اقتصادی موجود بر آن استوار است دگرگون کنید ، اگر شما شوه تولید موجود را منهدم کنید ، آنوقت شما نه تنها رقابت ، انحصار و تضاد آنها ، بلکه همچنین وحدت آنها و سنتز آنها و حرکت را منهدم کرده‌اید که پروسه واقعی متعادل کننده رقابت و انحصار می باشد .

هم اکنون نمونه‌ای از دیالکتیک آقای پرودون را بمانشان خواهیم داد ، او میگوید :

بین آزادی و بردگی یک تضاد وجود دارد ،
من احتیاج به بحث در مورد جنبه‌های مثبت و یا منفی
آزادی را نمی بینم . و در مورد بردگی نیازی به بحث
در مورد جنبه‌های بد آن نمی بینم . تنها چیزی که
باید توضیح داده شود جنبه‌های مثبت بردگی است .
بحث بر سر بردگی غیر مستقیم یعنی بردگی پرولتاریا
نبوده بلکه بر سر بردگی مستقیم همانند بردگی اتا‌نهای
سیاه (پوست) در سورینام (Surinam) ، برزیل
و ایالات جنوبی امریکای شمالی (ایالات متحده)
است .

برده داری مستقیم به همان اندازه محور صنایع امروزی است که ماشین و اعتبار و غیره میباشد . بدون بردگی بنه‌ای وجود نداشته و بدون بنیه صنایع مدرن وجود نخواهند داشت .^۲ بردگی مستعمرات را با ارزش ساخته و این مستعمرات ، بازرگانی جهانی را بوجود آورده‌اند . تجارت جهانی شرط لازم برای وجود صنایع ماشینی بزرگ میباشد ، چه ، پیش از اینکه داد و ستد سیاهان [برده] شروع شود ، مستعمرات تنها چند محصول را برای جهان قدیم تهیه نموده و تغییر محسوسی را در سطح جهانی باعث ننگردیدند . بنابراین برده‌داری از مهمترین مقولمهای اقتصادی است . بدون بردگی امریکای شمالی - یعنی پیشرفته‌ترین کشور [جهان] به سرزمینی پدرشاهی (patriarchal) تبدیل

میگردد. اگر امریکای شمالی از نقشه جهان محو گردد، از آن هرج و مرج و روال کامل بازگانی و تمدن مدرن ناشی میگردد. به عبارت دیگر، محو بردگی بمعنای انهدام و محو امریکای شمالی از نقشه جهان خواهد بود و از آنجا که بردگی یک مقوله اقتصادی است، از آغاز جهان در تمام کشورها این مقوله وجود داشته است. کشورهای جدید [مدرن] صرفاً "میدانستند که چگونه بردگی را در کشورهای خود مخفی نمایند در حالیکه آنگارا آنرا به دنیای جدید وارد میکردند. پس از این مشاهدات در مورد بردگی، آقای پرودون عالیهنرمان چگونه ادامه میدهد؟ او بدنبال سنتزی از آزادی و بردگی، یک میانگین عادلانه^۸، به عبارت دیگر تعادلی بین بردگی و آزادی خواهد بود.

آقای پرودون بخوبی این واقعیت را دریافته است که اساسها سازنده پارچههای جلواری، کتان و ابریشمی میباشد، و واقعاً "کشف موضوعی به این کوچکی دلیلی به بزرگی نوست. ولی او این را دریافته است که انسانها متناسب با نیروهای مولدشان، مناسبات اجتماعی لازم برای ساختن کمان و چلورا را نیز بوجود میآورند. چیزی را که او باز هم کمتر برک کرده است اینست که انسانها، که مناسبات اجتماعی را بر اساس قابلیت تولید مادیان بوجود میآورند، همچنین ایدهها و مفاهیم را - که بیان لیدبال و انتزاعی همان مناسبات اجتماعی هستند - تولید مینمایند. بنابراین مفاهیم به همان اندازه ابدی هستند که روابطی را که بیان مینمایند، ابدی مینمایند. آنها محصولات تاریخی و گذرا هستند - عکس، برای آقای پرودون، مفاهیم انتزاعی علت اصلی را تشکیل میدهند. بنابراین نظرات او، سازنده تاریخ مفاهیم انتزاعی هستند و انسانها. هر مفهوم انتزاعی، بدون در نظر گرفتن انسانها و فعالیتهای مادی آنها البته پدیدمآید. بنابراین، وثابته و صرفاً "محصولی از خرد خالص" (pure reason) عبارت دیگر یک انتزاع این چنینی خود انتزاعیست. چه تکرار مکررات^۹ تحسین آمیزی!

بنابراین، برای آقای پرودون، روابط اقتصادی که مفاهیمی بیش نیستند، فرمولهای ابدی و بدون آغاز و غیر قابل پیشرفت میباشد.

بهرمانی دیگر، آقای پرودون مستقیماً "بیان نمیکند که برای او زندگی بورژوازی یک حقیقت ابدی است، بلکه از طریق غیر مستقیم و با مقام الوهیت قائل شدن برای مفاهیمی که روابط بورژوازی را بصورت تفکر بیان مینماید، به آن صحنه میگذارد. او محصولات جامعه بورژوازی را پدیدمآیی ابدی و بخودی خود زنده و خودبخود برخاسته میانداند زیرا که در مغز او خود را در قالب مفاهیم و تکرار آشکار میسازند. بدین طریق او پایش را

از افق بورژوازی فراتر نمانند. از آنجا که او به ایده‌های بورژوازی آنچنان مبتکر که گویی حقایق جاودانه هستند، و بدنبال سنتزی از این ایده‌ها و حالت تعادلی برای آنهاست، ولی قادر باین درک نیست که آن روش که در حال حاضر براساس آن معادل حاصل می‌شود تنها راه ممکن است.

حقیقتاً " او همان اعمال بورژواهای خوب را انجام می‌دهد، تمام آنها اظهار می‌دارند که اصولاً " رقابت، انحصار و غیره، که مقوله‌هایی انتزاعی بشمار می‌آیند. تنها پایه زندگی را تشکیل می‌دهند. ولی در عمل به هیچ وجه پدیده‌هایی ایدئال نیستند. تمامی آنها رقابت را خواستارند، بدون اینکه تاثرات زبان‌آور آنرا خواسته باشند. تمامی آنها غیر ممکن را، یعنی شرایط وجودی بورژوازی بدون منافع الزامی آن شرایط را، آرزو می‌کنند. هیچکدام از آنها قادر به این درک نیستند که شیوه تولید بورژوازی، تاریخی و گذرا است. همچنانکه شیوه تولید فئودالی این خصوصیت را داشت. اشیاء آنها ناشی از این واقعیت است که انسان بورژوا^۱ را تنها پایه ممکن و حاسمه میدانند. آنها قادر نیستند در ذهن خود جاهل‌های را تصویر نمایند که در آن انسان دیگر یک انسان بورژوا^۱ نیست.

بنابراین، آقای پرودون، بالاجبار، یک انسان متعصبی بیش نیست. برای او، حرکت تاریخی، که در حال واژگون نمودن جهان کنونی است، به مسئله کشف صحیح نقطه تعادل و سنتز بین مقوله‌های بورژوازی، تقلیل می‌یابد. بنابراین، دوست ربرگ ما با تمزینی خود تفکر مخفی خدا یعنی اتحاد دو تفکر مجزا (isolated) را کشف می‌نماید. کذا البته این مجزا بودن باین خاطر است که آقای پرودون آنها را از زندگی واقعی و تولید حال حاضر که ترکیبی است از حقایق گویا مجزا نموده است، بجای حرکت بزرگ تاریخی ناشی از مبارزه میان نیروهای مولده حاصل شده بوسیله اسبابها و مناسبات اجتماعیشان، که دیگر با این نیروهای مولده مطابقت ندارد، بجای جنگهای وحشتناک و اجتناب ناپذیر بین طبقات مختلف در یک کشور و بین کشورهای مختلف، بجای حرکت واقعی و قهرآمیز توده‌ها که تنها از طریق آن این تضادها و مشخصات قابل حل اند، و بالاخره بجای این حرکت عظیم، طولانی و پیچیده، آقای پرودون حرکت خیالی انگیز مغز خودش را ارائه می‌دهد. بنابراین، [از نظر آقای پرودون] انسانهای متفکر و آنهاست که میدانند افکار پنهانی خدا را چگونه برابند، سازنده تاریخ هستند و مردم عادی تنها باید الهامات آنها [متفکرین] را بکار بندند.

حال شما می‌فهمید که چرا آقای پرودون دشمن اعلام شده هر جنبش سیاسی است.

از نظر او راه حل مسائل واقعی مردم نه در حرکت عمومی آنها، بلکه در گردش دیالکتیکی عزا و قرار دارد. از آنجا که در نظر او مقوله‌ها (categories) نیروهای محرکه را تشکیل می‌دهند، پس لازم نیست که بخاطر تغییر مقولات زندگی عملی تغییر یابد - درست برعکس، انسانها باید مقوله‌ها را تغییر دهند چه نتیجه آن اجتماع موجود را تغییر خواهد داد.

آقای پرودون برای حل این تضادها حتی این سؤال را برای خود مطرح نمی‌نماید که شاید شالوده‌های تضادها را باید واقعا " از بین برد." او دقیقا " به آن سیاستمدار متعصبی می‌ماند که شاه و وزراء" و مجلسا عیان را جزء تفکیک ناپذیری از زندگانی و مقوله‌هایی جاودانی و ابدی میدانند. او تنها بدنیال فرمول جدیدی است که در طریق آن تعادلی بین این قدرتها (شاه و وزراء و مجلس اعیان) برقرار سازد در حالیکه تعادل آنها دقیقا " در حرکتی است که بطور واقعی وجود دارد و در آن نیرویی غالب و نیرویی برده دیگریست. لذا در قرن هجدهم عدای از نیمه متفکران سرگرم یافتن فرمولی بودند که بتواند میان دستجات اجتماعی، اشراف، پادشاه، پارلمان و غیره تعادل و موازنه برقرار سازد - آنها یک صبح پس از برخاستن از خواب دریافتند که تمامی این - پادشاه و پارلمان و اشراف همگی محو شده‌اند. تعادل واقعی در این تضاد، انهدام تمام مناسبات اجتماعی‌ای بود که اساس و پایه آن نهادهای فئودالی و تضادهایشان را تشکیل میداد.

از آنجا که آقای پرودون ایده‌های ابدی و مقوله‌های متعلق به خرد خالص را در یک جهت، و انسانها و زندگی عملیشان را - که از نظر او نتیجه بکار بردن آن مقوله‌ها است - در جهت دیگر قرار میدهد، در او از همان آغاز یک دوگرایی (dualism) بیسن زندگی و ایسدها و بیسن روح و جسم یافت می‌شود - دوگرایی که فرمهای مختلفی رایج خود میگیرد. حال شما ببینید که این تضاد چیزی نیست مگر عدم توانایی آقای پرودون به درک مبده و تاریخ ملعون مقوله‌هایی که او تعریف میکند نامه من بسیار طولانی شد و من فرصتی ندارم درباره مطالبی بی معنی که آقای پرودون علیه کمونیسم مطرح کرده است صحبتی بنمایم. در این لحظه یا من هم عقیده خواهید بود که کسی که از درک سیستم اجتماعی کنونی عاجز است طبعا " از او انتظار هم نمیتوان داشت که از جنبشی که برای سرنگونی آن سیستم اجتماعی در تکیا پوست و از بهان واقعی این جنبش انقلابی، درکی داشته باشد.

تنها نکته‌ای که من با آقای پرودون توافق کامل دارم عدم علاقه او به سوسیالیزم

احساساتی و عاطفی است. من قبل از او از طریق استهزا، این سوسیالیزم احساسانه، احساسی و خیالی تنفرزبانی را بطرف خود جلب کرده بودم. ولی آیا آقای پرودون وقتی احساسات خرده بورژوازی خود - مقصود من سخنان عرفانی او راجع به زندگی خانوادگی و مطالب پیش یا افسادهای جوان عشقی که باز دواج می انجامد و غیره - را برای مخالفت با احساسات سوسیالیستی مطرح مینماید - کمالینه موریه حتی از مطالب مسندل و برمدعای آقای پرودون عزیزمان هم پافراتر می نهد - به طرز عجیبی خود را اغفال نمی نماید؟ او که خودش محوسی از بهی بودن استدلال و ناتوانی مطلقش در بحث پیرامون این گونه مسائل آگاه است، از شدت خشم دیوانهوار منفجر شده خشمناکانه نعره کشیده و با دهانی کف کرده دشنام داده، شیون و فغان براه ساندارد و برسینه خود مشت میکوبد و ما خود بیست خدا و انسان لاف میزد که هیچگونه ارتباطی با اینگونه گمراهان سوسیالیستی ندارد. او احساسات سوسیالیستی را - یا آنچه را گمراهان احساسات سوسیالیستی میخواند - مورد انتقاد قرار نمیدهد. او همانند یک انسان معدس - مثلاً "باب - گناهکاران سجاره را نکفر نموده و در مدح افتخارات فسر تحتانی طبقه متوسط (Lower Middle Class) و نوههای دردآور عشقهای پدراشان آنها، سرودهای بانگویی میخواند. مسلماً این نعره‌ها نیست. چه آقای پرودون از سرتاها فیلسوف و اقتصاددان فسر تحتانی طبقه متوسط است. در یک جامعه پیشرفته، فسر تحتانی طبقه متوسط از طرفی به سوسیالیست شدن و از طرف دیگر به اقتصاددان شدن تمایل پیدا می کند - چه، او هم سبقت عظیم فسر فوقانی طبقه متوسط گردیده و هم با مصائب مردم احساس همدردی می نماید. او در آن واحد هم یک انسان بورژوا است و هم یک طرفدار مردم (Man of the People) - او [پرودون] در اعماق قلبش، خودش را بی غرض دانسته و معتقد است که تعادل واقعی را یافته است و باین سبب از خود تعجب مینماید و معتقد است این تعادل واقعی یا میانگین عادلانه (juste - milieu) متفاوت است اینگونه خرده بورژوا به تضاد عظمت میبخشد زیرا که تضاد اساس وجودش را تشکیل میدهد. بزبان ساده او خود تضاد اجتماعی در عمل است. او باید از طریق تئوری آنچه را که در عمل هست توجه نماید. و آقای پرودون آن لیاقت را واقعاً دارد که تعبیرکننده علمی خرده بورژوازی فرانسه باشد، یک لیاقت برحق. زیرا که خرده بورژوازی جز لاینفکی از تمام انقلابات اجتماعی قریب الوقوع را تشکیل خواهد داد.

ایکاش قادر بودم که همراه این نامه کتابم راجع به اقتصاد سیاسی^{۱۲} را برایست

بفرستم . برایم تاکنون غیرممکن بوده است که این اثر و نقد بر فلامنه و سوسیالیستهای آلمانی را ،^{۱۲} که در یازدهانی در بروکل با تو صحبت کردم ، به چاپ برسانم . شما نمیتوانید تصور کنید که در آلمان چاپ چنین آثاری با چه مشکلاتی مواجه میشود . فشار پلیس از یکسو و فشار بتگاههای انتشاراتی - که نمایندگان علاقمند آن تمایلاتی که مورد حمله من هستند می باشند - از سوی دیگر . و در مورد حزبمان باید اضافه کنم که نه تنها دچار یک فقر [ثوربک] است ، بلکه بخش عظیمی از حزب کمونیست آلمان از دست من عصبانی است ، زیرا که من با خیالیافیههای آنها و سخنان پر طعناشان مخالفت میورزم .

دوست تو - کارل مارکس

۱- PAVEL VASILYEVICH ANHENKOV

۲- در ماه اول نوامبر ۱۸۴۶ آتنگف در مورد کتاب پرودون به مارکس نوشت

"نقدی میکنم که برنامه عملی این اثر بنظر میرسد که بک بازی با کلمات باشد که طرح ریزی شده است تا بجای پروراندن موضوع در چهارچوب منطقی لازمه، بک نظر بسیار مختصر از فلسفه آلمانی را عرضه کند."

۳- قصد مارکس در اینجا جمله به هگلبرم، بلکه به نوع پرودونی آن است.

۴- جسمی طبقاتی نظیر هندوسان که در آن امکان ارتقاء طبقاتی وجود نداشت،
۵- استابول فعلی.

۶- اشاره مارکس به مفهوم پدر در تثلیث مسیحیت است

۷- صفت نساجی اولین صمغی بود که در طول انقلاب صمغی با بهره وجود گذاشت.

۸- ترجمه عبارت فرانسوی *Juste - milieu*

۹- ترجمه کلمه *tautology* معنی تکرار مکرر یک چیز با کلمات متفاوت در همان جمله.

۱۰- ۱۱- مقصود مارکس اینان متعلق به جامعه بورژوازیست و بنابراین هر انسانی در جامعه بورژوازی الزاماً بورژوا است.

۱۲- اثر مارکس بنام نقدی بر سیاست و اقتصاد سیاسی، البته این کتاب هیچگاه تمام نشد و قسمت تمام شده آن در سال ۱۹۳۲ در شوروی بچاپ رسید

۱۳- مقصود کتاب ایدئولوژی آلمانی است که به کمک انگلس نوشت.

نامه مارکس به انگلس در مسچتر

(لندن) ۲۰ ژوئن ۱۸۵۲

در رابطه با عیراسی‌ها و اعراب نامه‌نویز برای من بسیار جالب توجه بود. ضمناً: (۱) وجود یک رابطه کلی را بین تمام فزایل سرفی می‌نوان با ثبات رسانید. و آن رابطه است بین اسکان بخشی از این قبایل با ادامه زندگی بدوی بحس دیگرار آنها. از آغاز اصل بر وجه (۲) در زمان محمد. راه تجار از اروپا به آسیا بطور قابل توجهی تغییر کرده بود و شهرهای عربستان که [نا آزمان] تجارستان با هندوستان و غمره، بسیار قابل توجه بوده است. در یک حالت روال تجاری بسر می‌برند. این تغییر مسیر تجاری یکی از عوامل مؤثر بوده است. (۳) در مورد مذهب، مسئله به این سؤال کلی که بنابر این میتوان پاسخش را بسادگی داد منتهی میشود، که چرا تاریخ شرق بصورت تاریخ مذهب خود را آنگار میازد؟

در مورد ساخت شهرهای سرفی، کسی فادرنیست اثری روشنتر، درخشانتر و موثرتر از نوشته فرانسوا بریه (Francois Bernier) که سال (که به سال بزرگ مخصوص اورنگ زیب بود) یعنی کتاب "سفرهای دربرگیرنده توصیف قلمرو مغول کبیر" و غیره را بخواند. او همچنین سیستم نظامی و شیوه‌های تغذیه این ارتش‌های بزرگ را نیز بطور ارزنده‌ای تشریح میکند. در مورد این دو مسئله او از جمله چنین مینویسد:

"سواره نظام بخش اصلی را تشکیل میدهد. پیادمنظام آنقدرها که در بین عموم شایع است بزرگ نیست، مگر اینکه کسی سربازان را بمعنی دقیق آن یا خدمتگاران و پیشه‌وران و تجاری که بدنبال ارتش حرکت میکنند اشتباه نماید. در آنصورت من می‌توانم بخوبی حرف آنهایی را قبول نمایم که شماره ارتشان همراه شاه را هنگامیکه مسلم است او برای مدت طولانی از پایتخت غایب خواهد بود تا ۲۰۰۰۰۰ و ۳۰۰۰۰۰ و حتی در بعضی موارد بیشتر تخمین میزنند. و این برای کسانیکه به مشکلات عجیب چادرها، آشپزخانه‌ها، آله، اثاثیه و چه بسازنان و همچنین قیله‌ها، سترها، گاوها (ز)، اسب‌ها و باربران، ماموران علوفه، سوارات چپی‌ها، انواع تجار و خدمتگذارانی که این ارتشها با خود همراه دارند واقفند آنچنان حیرت‌انگیز نخواهد بود. این همچنین برای آنهاستیکه شرایط ویژه و حکومت یک کشور را درک میکنند، یعنی جاتیکه

شاه بد تنهایی مالک کلیه زمینهای سرزمینی بحساب می آید .
 تعجب آور نخواهد بود . بنا براین ، نتیجه می شود که از آن
 جهت که تمامی پایتختی چون دهللی ، و یا آگرا (Agra)
 تقریباً تماماً از طریق آرنش امرار معاش مینمایند ، بالا جبار
 (مردمشان) موظف میشوند که حتی برای مدتی طولانی با شاه
 شهر رایه قصد میدان جنگ ترک نمایند . بنا براین ، این شهرها
 با پاریس شاهنشاهی نداشته و نمیتوانند داشته باشند ، چه ،
 در حقیقت چیزی بجز اردوگاههای نظامی نیستند . یعنی گوی
 شهر و مناسبتر از آن اردوگاههایی هستند که در صحرای باز
 برپا می شوند .

او (فرانسوا بریه) درباره بسزروی سلطان مغول با لشکری ۴۰۰۰۰۰ نفره در

کشمیر مینویسد :

"انگال در اینست که بدانیم چگونه یک چنین شاه برترکی
 اسبها انسان و حیوان میتواند نزدیک جا رست نماید . برای
 اسب ، تنها لازم است که فرض نمائیم ، یعنی فرضی که کاملاً
 واقعی است ، که هندیها از لحاظ غذا بسیار قانع و ساده اند و
 اسبکه حتی یک دهم و حتی یک ستم آن همه سوار نظام ، در
 حال بسزروی گوشت معجورند .

بادام که (عدای) کی چری (Kicheri) یا مخلوطی
 از برنج و سبزیجات که پس از پختن ، گره آب شده روی آن می
 ریوند به آنها داده شود ، آنها راضی خواهند بود . علاوه -
 لازم به تذکر است که ستر دارای منتهای درجه تحمل سختی به
 هنگام کار است . می تواند برای مدتی طولانی گرسنگی و تشنگی
 را تحمل نماید و قادر است با کمی غذا زنده مانده و هر چیزی
 را بخورد ، در ضمن ، سبزی آنها مقصد میرسد ، ساربانان
 سترها را برای خریدن به صحرای باز میبرند . در آنجا [سترها]
 هر چه بیایند معجورند . علاوه همان بخاری که با آزارهای دهللی
 را میگردانند ، معجورند هنگام لشکر کشی نیز آنچنان نمابند .
 بخار کوچک نیز بهمین برست و غیره و بالاخره تمام
 این مردم سبچاره ، در رابطه با امرار معاششان ، در سر با سر
 روستاها سرگردان شده با مگر در آنجا چیزی خریدند و بر اساس
 آن درآمدی کسب نمایند . آنها عمداً و معولاً " با نوعی
 سلطه کوچک به یک کردن مزارع پرداخته و به جمع آوری
 گماهان مسعول شده و سپس گیاهان کوچک جمع شده را پوست
 کیده و یا شسته و برای فروش به سپاه به همراه میآورند ."

"بریه" بدرستی این واقعه را که در شرق مالکیت خصوصی بر زمین اساس تمام

پدیدهها نیست مورد توجه قرار داده و بعنوان مثال ترکیه ، ایران و هندوستان را مندرک

مینماید . این نکته کلیدی واقعی حتی برای بهشت [موعود] شرق است

نامه انگلیس به مارکسی در لندن

مجموعه ۶ ژوئن ۱۸۵۲

..... عدم وجود مالکیت در زمین حقیقتاً کلمه نامی سر می است! تاریخ
 سیاسی و مذهبی آن [سر] نیز در همین مسئله بهینه است ولی دلیل آن چیست
 که سرفه ها حتی به فرم فئودالی مالکیت زمین دست نیافته اند؟ من فکر میکنم که عمدتاً
 به دلیل آب و هوا است، یا در نظر گرمی آن یا نوع خاک. مخصوصاً ما قطعات بزرگ
 کویر که مستقیماً "از دشت صحرا [افریقا] یا سراسر عربستان، ایران، هندوستان، و تاناری"
 تا بلندترین نقاط فلات آسیا ادامه دارند. در اینجا آبیاری مصنوعی اولین پیش شرط
 کشاورزی است که مسئولیت آنهم بعهده کمونها (Communes) است. اماها و یا
 حکومتهای مرکزی است. یک حکومت سرفه هرگز بیش از سه وزارتخانه نداشته است:
 دارائی (غارت در داخل)، جنگ (غارت در داخل و خارج)، و کارهای عمومی (زمینه
 سازی برای تجدید تولید). حکومت انگلستان در هند [وزارتخانه های] اول و دوم را
 رابطی تنگ نظرانه اداره کرده و شماره سه را کاملاً رها نموده است. بطوریکه کشاورزی
 هندوستان در حال نابودی است. در آنجا رقابت آزاد کاملاً از اعتبار افتاده است.
 مصنوعاً حاصلخیز نمودن زمین، که با سرعت بهرراه اضحلال سیستم آبیاری به نابودی
 کشانده شد، این حقیقت تعجب آور و باورنکردنی را که چرا آن مناطقی که در گذشته بطرز
 مرحمانی کشت میشدند (مثل پالمیر، هنرا، خرابه های یمن و مناطق بیشماری از مصر و
 هندوستان و ایران) هم اکنون خشک و ویران میباشند توضیح میدهد. این امر نشان میدهد
 که یک جنگ ویران کننده میتواند به تنهایی کشاورزی را برای قریباً از سکنه خالی کرده
 و تمامی تمدنش را نابود نماید. من فکر میکنم که نابودی تجارت مرهستان جنوبی قبل از
 محمد، که تو بدرستی آنرا از عمده ترین عوامل انقلاب محمدی میدانم، نیز باید در اینجا
 گنجانده شود. من تاریخ تجارتی شش قرن اول بعد از [میلاد] مسیح را به اندازه کافی
 و بطور همه جانبه میدانم که قادر باشم قضاوت نماید که شرایط کلی مادی جهان تا چه

اندازه باعث این امر شد که راههای نجاری از ایران به دریای سیاه و از طریق خلیج فارس به سوره و آسیای صغیره همراه دریایی از طریق دریای سرخ ترجیح داده شود. ولی بهر صورت اهمیت نسبی کاروانها در امپراطوری با ثبات ایران در زمان ساسانیان ناشی از قابل توجهی داس، در حالیکه بی سالهای ۲۵۵ و ۶۰۵ بعد از [میلاد] مسیح، تقریباً " مداوماً " یمن بر سر سلطه حبشی ها در آمده و مورد تجاوز و غارت واقع میشد. شهرهای عربستان جنوبی که در زمان رومیها هنوز در حال شکوفایی بودند، در قرن هفتم [میلادی] خرابههایی بش نبودند. در طول پانصد سال اعراب بدوی سرزمینهای مجاور، رومی صرفاً افسانهای و با کوه در مورد اصل و نسب خودشان ساخته بودند (رجوع شود به قرآن و مورخ عرب، نوآشیری) و خطی که با آن کتیبههای آن نواحی نوشته شده اند با وجودیکه خط دیگری وجود داشته بکلی با سناخته بود. از اینرو، میتوان گفت که در حقیقت سوتن فراموش شده بود. به علاوه، اسحق بن العباسی (نابودی) که شاید ناشی از شرایط عمومی تجارت باشد، مستلزم یک عمل مستقیم و مخرب و حشانه است که تنها با تجاوز حبشی ها قابل توجیه است. اخراج حبشی ها حدود چهل قبل از محمد انجام شد و بدیهی است که این حادثه اولین نمودار بیداری وجدان ملی اعراب بود که همچنین از تجاوز ایرانیان از طرف شمال که تقریباً تا مکه نفوذ کرده بودند، تأثیر پذیرفته بود. طرف چند روز آینده من به خواندن تاریخ محمد مشغول خواهم شد. اما در حال حاضر اینطور بنظر می آید که مشخصات عکس العمل بدوی ها علیه فلاح بن تهرنمین باشد که مذهبشان نیز در آن زمان در حال تجزیه شدن بود قابل درک است. مذهب آنها ترکیبی بود از یک شکل بست پرستی طبیعت و اشکال ابتدائی و عقب مانده ادیان یهود و مسیحیت

مطالب برنیه (Bernier) که نسال و افغان جالبند.^۲ خواندن مجدد اثر این فرانسوی هوشیار و صطقی و کهنسال که سی آنکه خود بداند همواره بر سر میخ میگوید^۳ کاملاً " لذت بخش است .

- ۱- مارکس نظرات انگلس در این نامه را برای نوشتن مقاله حکومت برهمنیائیها در هندوستان مورد استفاده قرار داد.
- ۲- در قرن نوزدهم آسیای مرکزی و بخشی از ترکستان، بازاری نامیده می شدند.
- ۳- مقصود انگلس کتاب "سفرهای دیرگیرنده نوصیف علم و فنون کسیر

Travel Containing a Description of the Dominions of the
Great Mogul

- ۴- اصطلاح بر سر مبع کوبیدن hitting the nail on the head یعنی اساده و دقیق کاری را انجام دادن است

نامه مارکس به انگلس در راپد

(لندن) - ۲۵ سپتامبر ۱۸۵۲

..... (رساله) "ارتش"^۱ توهیلی خوب از کار درآمده است. از حجیم بودن آن احساس کردم که گویی بر سرم ضربهای وارد آمده. زیرا این همه کار یقیناً بر توفتار زبانی وارد میازد. اگر میدانستم که تو میخواستی تا اواخر شب کار کنی، ترجیح میدادم که کل موضوع را بحال خود رها نمایم.

تاریخ ارتش واضعتر از هر چیز دیگری، صحت درک ما را از ارتباط بین نیروهای مولده و روابط اجتماعی نشان میدهد. بطور کلی، در توسعه اقتصادی، ارتش نقش مهمی را بازی مینماید. برای مثال، در ارتش بود که باستانیان، برای اولین بار [در تاریخ] بطور کامل سیستم مزدوری را آغاز نمودند. همین ترتیب در بین رومیان هم سیستم پکولیوم - کاسترنس (Peculium Castrense) اولین شکل قانونی بود که اموال منقول متعلق به کسانی بجز پدر در خانواده را بر سرسخت شناخت. همینطور هم در مورد سیستم اصناف در بین تاون فابری (corporation offabri). همچنین در اینجا [در ارتش] نخستین استفاده از ماشین در یک مقیاس بزرگ دیده میشود. حتی بنظر میرسد که ارزش خاصی فلزات و استفاده از آنها بعنوان پول - هنگامیکه عصر حجر گریم (Grimm) به پایان رسیده بود - در ابتدا بر اساس اهمیت نظامیشان بوده است. تقسیم کار درون یک رشته صنعت نیز برای اولین بار در ارتش صورت گرفت. تمام تاریخ اشکال مختلف شهری به نحو بسیار هیبت انگیزی در اینجا [در ارتش] خلاصه شده است. اگر روزی فرصتی یافتی میباشدستی مسئله را از این نقطه نظر بررسی کنی.

بنظر من نکاتی که در بررسی تو مورد توجه قرار نگرقتانند عبارتند از:

- ۱) اولین سیستم کاملاً تکامل یافته سپاهیان مزدور در یک مقیاس بزرگ و بطور ناگهانی در بین کارتاژها بوجود آمد (برای استفاده شخصی مان من به کتابی درباره سپاهیان کارتاژ - بلفم یک نویسنده اهل برلین که بعداً از آن باخبر شدم، مراجعه خواهم کرد).
- ۲) تکامل سیستم ارتش در ایتالیا در قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم. حمله‌های

ماکتیکی، در هر حال، در اینجاست کامل یافت همجنین، نویسنده ماکیاوولی (Machiavelli) در کتاب تاریخ فلورانس، راجع به طریقی که کاندونیری (Condottieri) جنگید (که برایت خلاصه‌ای تهیه خواهم کرد) ندیدم "خنده‌آور است". (اما ترجیح میدهم که هر وقت بدیدنت به رایمون آمدم - که معلوم نیست چه وقت - کتاب ماکیاوولی را بخود بیاورم. کتاب تاریخ فلورانس او یک شاهکار است). و بالاخره،

۳) سیستم نظامی آسپانی که ابتدا در میان ایرانیان بوجود آمد و سپس با تغییراتی که از طرق مختلف یافت در میان مولها، برکها و دیگران ظاهر شد.

یادداشت‌ها

- ۱- مقصود رساله "ارتش" نوشته انگلیسی است که در جلد دوم دائرة المعارف جدید امریکایی (New American Cyclopaedia) چاپ ۱۸۵۸ آن آمار یافت.
- ۲- صنعتگران در ارتش روم.

نامه مارکس به هردیناند لاسال^۱ در برلن

لندن ، ۱۹ آوریل ۱۸۵۹

..... مبارزه طبقاتی در انگلستان به طرز بسیار خونینود کنندمای درحال پیشرفت است . مناً سفاندر حال حاضر هیچ روزنامه چارتمستی (Chartist) دیگری وجود ندارد به طوریکه من در حدود دو سال پیش محور شدم تا شرکت ادبی خودم در این جنبش را قطع نمایم .

حال میپردازم به فرانتز وان سیکین کن^۲ (Franz Von Sickingen) قبل ازهرچیز من می مایستی ترکیب و تحرک آنها تحسین نمایم و این بیش از آنست که درباره هردرام جدید آلمانی مینوانم بگویم . نایا به قیل از اینکه نظر صرفاً " انتقادیم رامطرح نمایم ، لازم به تذکر است که پس از یکبار خواندن آن سخت به هیجان آمدم و بنابراین خوانندگاسی که بیشتر تابع احساسات هستند را ، حتی بیشتر به هیجان خواهد آورد . و این دومین جنبه و جنبه بسیار مهمی از آن است .

اکنون طرف دیگر سکه را بررسی نمائیم . اولاً که این یک موضوع کاملاً " رسمی (formal) است و چون آنها بصورت شعر نوشتمای ، بهتر میباشد که صجاها را کمی هنرمندانتر جلا میدادی . ولی هر چند هم که شاعران حرفهای از این سی توهی هیجان زده گردند ، معهذا من آنها در مجموع منت میدانم زیرا که حوجه شاعران مطلق دیگر چیزی بجز زرق و برق ظاهری ندارد نایا : کنتمکن مورد نظر تنها کنتمکش نوازیک نبود مینکهواقعا " این کنتمکش نوازیک است که بدلالی ، حزب انقلابی سالهای ۴۹-۱۸۴۸ را به زوال کشانید . بنابراین من بسیار صمیمانه از هر ایدهایکه آنها سأل م محوری یک نرازدی منون نماید استقبال خواهم کرد . ولی باز از خودم سؤال میکنم که موضوعی را که انتخاب کردهای یک موضوع مناسب برای نشان دادن آن کنتمکش میباشد؟ بالتازار^۳ - (Balthasar) ممکن است تصور نماید که واقعا اگر " سیکین کن " پرچم مخالفت را علیه قدرت امپراطوری برافراشته و بجای مخفی نمودن ماهبت مبارزاتش در پشت پوشش یک اختلاف شوالیمای ، با شاهزادگان به جنگ رو در رو پرداخته بود پیروزی او هنی میگردید . آیا ما هم میتوانیم این خیال را بپذیریم ؟ سیکین کن (و تقریباً - تا

اندازمای هم هاتن^۴) به دلیل حیلہ گریش نبود که مخفی گردید او به این دلیل مخفی گردید که یک شوالیه بود و طبقه در حال مرگی را نمایندگی میکرد که علیه نظم موجود بالاقل شکل جدید آن بپا خاسته بود. اگر از سیکین گن ویزگیهای فردی و فرهنگ خاص، استعدادهای طبیعش و غیره گرفته نوند او به گاتزوان برلینینگن^۵ (Berlichingen) تبدیل خواهد شد. گاتز، این انسان بینوا به تکل ماسی مخالفت تا ترانگیز [تراژیک] شوالیهها با امپراطور و شاهزادگان را ارائه میدهد - و به همین دلیل است که گوته (Goethe) او را بدرستی قهرمان داستانش کرده است. تا آنجا که سیکین گن و حتی هاتن هم تا اندازمای، اگر چه در مورد او و سایر ایدئولوگیهای یک طبقه اظهاراتی از این قبیل باید تا حدود زیادی تغییر داده نوند - علیه شاهزادگان مبارزه مینماید (زیرا که کشکش با امپراطور صرفاً از این جهت آغاز میشود که امپراطور شوالیهها به امپراطور شاهزادگان تبدیل میشود). او تنها یک دون کیشوت (Don Quixote) است، اگرچه کیشوتی که از لحاظ تاریخی نوجیه شده. اینکه او [سیکین گن] قیام را در پوشش یک اختلاف شوالیهای آغاز نمود بدان معنی است که بزبان ساده، آن را به شیوه شوالیهای شروع کرد. اگر او قیام را به طریقی دیگر آغاز کرده بود، اجباراً و از همان آغاز میبایست به طرف شهرنشینان و دهقانها یعنی آن طبقاتی میرفت که انکشافشان نفی شوالیهها را ایجاب مینمود.

بنابراین، اگر تو نمپخواستی و جزء برنامهات نبود که آن برخورد را به سطح گاتزوان برلینینگن تنزل دهی سیکین گن و هاتن می بایستی تسلیم میشدند زیرا که به تصور خودشان انقلابی بودند (که در مورد گاتزوان برلینینگن صادق نیست)، آنها [سیکین گن و هاتن] همانند اشراف تحصیلکرده لهستان در سالهای ۱۸۴۰ از طرفی خود را به پشتیبانان اندیشههای جدید مبدل ساخته و از طرف دیگر و در همان حال خود در واقع نماینده منافع یک طبقه مرتجع بودند.^۶ نمایندگان اشرافی انقلاب که پشت شعارهای اتحاد و آزادیشان هنوز خواب امپراطوری باستانی و قانون چماق نهفته است، برعکس آنچه در نماینده تو دیده میشود، نباید توانسته باشند تمام منافع را نمایندگی کنند. بلکه نمایندگان انقلابی شهرنشینها و بویژه نمایندگان این دسته از دهقانها الزاماً "بایستی رل فعالی را دارا باشند. در آن صورت تو قادر میبودی که خیلی بیشتر مدرنترین اندیشهها را به سادهترین و خامترین شکل ممکن از زبان آنها بیان نمایی. در صورتیکه در حال حاضر صرفنظر از آزادی مذهب، در واقع اتحاد مدنی Civil Unity

معاون بهترین شعار و ایده باقی میماند در آن صورت تو اتوماتیکوار شیوه شکسپیر مینوشتی، در حالیکه بنظر من بزرگترین عیب کار تو در این است که از طریق شیلر (Schiller) افراد را به سخنگویان روح زمان تبدیل مینمایی، آیا تو خود - همانند فرانز وان سگین گن، با قراردادن مخالفت شوالیه وار لوتری (Lutheran) در مقامی بالاتر از مخالفت [مبارزه] منند (Munzer) عامی (plebeian) - نا اندازهای یک انماه دیپلماتیک مرنگ نشده‌ای؟

یادداشت ها :

۱- Ferdinand Lassalle

۲- یک داستان (درام) از لاسال و همچنین نام قهرمان همان داستان -

۳- نام قهرمان دیگری از همان داستان .

۴- هاتن (Hutten) نام شخصیت دیگر داستان .

۵- مارکس به اثر کوتاه (شاعر معروف آلمانی) بنام گانزوان بولشویگر اشاره میکند .

۶- اشاره به قیام لهستانیها است که در سال ۱۸۳۰ و علیه تزار آغاز گردید . رهبری

آن قیام بدست اشراف لهستانی بود و از آنجا که اشراف به خوانندهای دهقانان برای

الحاق سیستم سرواژ تن در ندادند نتوانستند پشتیبانی آنها را بدست آورند . نتیجه آن

شکست قیام و سرکوبی شدید آن بوسیله دولت تزاری بود

نامه مارکس به فردیناند لاسال^۱ در برلین

لندن ، ۱۶ ژانویه ۱۸۶۱

کتاب داروین^۲ (Darwin) اثر مهمی است ، و از آنجا که [اس کتاب] مآوزه
طبعانی در تاریخ را از نقطه نظر علوم طبیعی پسندید ، مناسب میل من است .
التمه انسان نامد سبک بالایش سیافنه انگلیسی آرا بحمل نماید . علم مردم نعام کمبودها ،
ایرکانه سها برای اولین بار در علوم طبعی به " حکمت علل سعایی " (Teleology)
صدمه مهیبی وارد میسازد ، بلکه از طریق تحریف ، مفهوم را سخلو میرد

یادداشت ها :

۱- Ferdinand Lassalle

۲- اشاره به کتاب معروف داروین یعنی :

On the Drigin of Species by Means of Natru] Selection

نامه مارکس به انگلس در منچستر

لندن ، ۲۷ فوریه ۱۸۶۱

..... برای اسراحت شیبا منقول خواندن آبیان (Appian) که بزبان یونانی و دربارہ جنگهای داخلی روم است بودهام . کتاب با ارزشی است . این شخص منولد مصر است . شلوسر (Schlosser) میگوید که او "بمروح" است . احتمالاً بدین خاطر که او بدببال رینه و سالوده مادی این جنگهای داخلی است . [در این کتاب] اسپارتاکوس بعنوان درخشانترین چهره تاریخ باستان معرفی شده است . ژنرال بزرگ (منظورم کاریبالدی نیست) با شخصیت نجیبش نماینده واقعی پرولناریای کهن است . پمپی (Pompey) ، پست بیضام معنی ، مرفهینی را که سزاوارش نبود با بودن اعتبار دیگران بدست آورد . اول از موفقیتهای لوکولوس^۱ (برضد مینریدانس)^۲ استفاده کرد . سپس از موفقیتهای سرتوریوس^۳ (در آسیا) و همچنین از " مرد جوان " سولا^۴ و از دیگران . به عنوان بک ژنرال ، او همانند یک اودیلون ساروی (Odilon Barrot) رومی بود . بمجردیکه مجبورند شجاعتش را برضد سزار نشان دهد ، بیلباقنی خود را بشیوت رسانند . سزار به منظور ضحرف نمودن این مرد مضحکی که با او مخالفت کرده بود ، عامداً معترک بزرگترین انتباهات احقانه نظامی گردید . هر ژنرال معمولی رومی - بعنوان مثال کراسوس (Crassus) - قادر بود که در نبرد اپیروس^۵ (Epirus) او را حتی شش بار نابود نماید . ولی در مورد پمپی هر چیزی ممکن بود . بسطر میرسد که شکست در اثر خود بنام " عشق گمشده زحمتکش (Love's Labor's Lost) پمپی را آنچنان که واقعاً بود شناخته است .

با کمال احترام

دوست تو

ک. م.

Lucillus -۱

Mithridates -۲

Sertorius -۳

Sulla -۴

۵- ماركس به آخرين جنگ داخلي روم بين طرفداران سزار و طرفداران پمپي در قرن اول پيش از ميلاد اشاره ميکند . نبرد سزار عليه پمپي در اپيروس با شکست کامل ارتش پمپي در محل فارسالوس (Pharsalus) در تاريخ ششم ژوئن سال ۴۸ قبل از ميلاد پايان يافت .

نامه انگلیس به مارکس در لندن

مجموعه ۲۳ به ۱۸۶۲

... مک کلنلان (Mc Clellan) با روش همسگنی داده میدهد. کنفدرانها همیشه از او فرار میکنند، زیرا که او هیچگاه مستقیماً "بطرف آنها حرکت نمیکند، عذرش هم این است که آنها بسیار از او فویسرید. به آن دلیل آنها همیشه راه فرار را پیش میگیرند. با کتوں هیچگاه کسی به این طریق محکمه است، و به همین دلیل است که او سبازگری میسود. فرارهای مداوم سربازان و درگیریهای بدون تانس عسکرها هر چند هم ناجبر باشد مار کافیت که روحیه کنفدرانها را بسیار تضعیف نماید، این بخصوص در مورد نبردهای اساسی کاملاً هواپدا است

فتح نیواورلئان شاهکار ناوگان بود. عبور از سنگرها روی هم رفته عطی بسیار عالی بود. پس از این همه چیز ساده شد. تاثیر روحی آن بر جنوبیها بسیار زیاد بود و از نظر مالی هم که تاثیر خود را نشان داده بود. ژنرال بیورگارد (Beauregard) در کورینت (Corinth) دیگر هیچ جایی برای دفاع کردن ندارد، چه هدف از این موضوع دفاع از میسیسیپی و لوئیزیانا و بخصوص شهر نیواورلئان بود. بیورگارد در حال حاضر از لحاظ استراتژیکی، در موقعیتی قرار گرفته است که در اثر شکست در یک نبرد بزرگ باید سپاه خود را به گروههای جنگ چریکی تبدیل نماید، به این دلیل که بودن وجود یک شهر بزرگ و راقاها و منابع کافی او قادر نخواهد بود توده سهایان را با هم نگهدارد. اگر ارتش کنفدرانها در ایالت ویرجینیا با شکست مواجه شود، باید پس از آن تضعیف روحیه، هر چه زودتر به گروههای چریک تبدیل شود. در حقیقت این تانس بهتری دارد زیرا نهرهای زیادی که در مسیر عقب نشینی قرار دارند از کوهها بطرف دریا امتداد دارند. و از آنجا که در مسیر مک کلنلان الاغ قرار میگیرند. آنها مجبور خواهند شد با یک نبرد مهم را پذیرا شده و با بدون جنگیدن به چند دسته تقسیم شوند. به همانگونه که روسها، برخلاف میل ژنرالهایی که بدرستی مسئله را تحلیل کرده بودند، مجبور به جنگ در اسمولنسک (Smolensk) و بورودینو (Borodino) گردیدند.

حتی اگر بیورگارد یا سپاه ویرجینیا در یک نبرد بزرگ شکست بخورد و پیروزیشان درختان

In safheh khali boodeh ast

باشد باز بدون فایده خواهد بود. چه، کنفدراتها در موقعی نیستند که قادر باشند از آن استفاده نمایند. آنها قادر نیستند بدون اینکه با حمله جدید دشمن مواجه شوند حتی بهت میل انگلیسی به جلو روند. آنها فاقد هر چیزی هستند. اتفاقاً "من یک جنین نهجغای را بدون یک خیانت مستقیم از طرف شمالیها غیرممکن میبینم".

بنابراین سرنوشت سپاهیان کنفدرات به نبرد واحد وابسته است. البته هنوز باید احتمال آغاز جنگ حریکی مورد مطالعه قرار گیرد. بسیار عجیب آور است که حمصیب بسیار کمی (نزدیک به هیچ) در این جنگ تا کنون شرکت کردهاند. در حالیکه در سال ۱۸۱۲ خطارباطی فرانسویها بطور مداوم توسط گلمب (Colomb)، لوتزاف (Lützow)، جومی سف (Chernyshev) و نورشیار و فرامهای دیگر قطع میگردد. در سال ۱۸۱۲ تمامی حمصیب روسی در سررزه فرانسویها مخفی شدند. در سال ۱۸۱۲ دهقانان فرانسوی خود را مسلح کردهاند و مخالفین متحدین را عمل رسانیدند. ولی در اینجا [امالات منجده] چنین اتفاقی نیافتد. مردم سربونت خود را بدست نبردهای بزرگ سپرده و خود با این فکر که "هدی فتح برای خدایان خوبتایند است" نطی میدهند. رزم آوری به حد نمدید به کثافت صرف تبدیل شده است. و آیا جرگها نیز بایستی در چنین شرایط نامساعدی حرکت کنند؟ من با اطمینان انتظار این را میکشم که پس از نجرمه لنگرها، کثافت سفید^۳ (White Trash) جنوب حیزی را آغاز خواهد کرد. لیکن من مطمئنم به طبیعت بورژوازی کشاورزان^۴ (planters) استقامت کم و بنابراین لحظهای هم ننگ نخواهم کرد که این آنها را به طرفداران سرسخت اتحادیه تبدیل خواهد کرد. اگر لنگرهای فوق الذکر به راهرسی میروازند. کشاورزان [جنوب] با آغوش بازاربازانگی^۵ استقبال خواهند کرد. آتشیهای مسیر رودخانه می-سی-سی پی منحصر^۶ از دو نفر اهالی کنتاکی است که گفته میشود از سپهری غیر از رودخانه می-سی-سی پی به لویی ویل آمدهاند. آتشسوزی عظیم نیواورلئان بسادگی سازمان داده شده بود و بسادگی میتواند در جاهای دیگر تکرار شود. در این صورت مطمئناً "جهزهای پیشتری با آتشکنیده خواهد شد. اما این عمل سرانجام صبه جنوب را به صبه بازرگانان و کشاورزان از یکطرف و کثافت سفید^۷ در طرف دیگر تقسیم خواهد کرد که این ایده نجرید [جنوب] را با آتش خواهد سوزاند.

طرفداری تجار نیواورلئان از کنفدراتها به این دلیل بود که آقایان مجبور بودند مقادیر زیادی از اسناد کنفدراتها را با پول نقد معاوضه کنند. من از چندین مورد آن در

اینجا اطلاع دارم ، این نباید فراموش شود . یک قرض اجباری بزرگ بهسری وسیله است تا بورژواها را بطرفداری از انقلاب بکشاند ، وبخاطر حفظ منافع فردی آنها را از منافع طبقاتشان منحرف نماید .

سلام من را به همسر و دخترانت برسان .

دوست تو

ف.ا.

یادداشت‌ها:

۱- ارتش ایالات برده‌دار جنوب در جنگ داخلی امریکای شمالی (۱۸۶۱-۱۸۶۵) مغایر اسم معروف شدند . زیرا هر سال ۱۸۶۱ پس از اینکه یازده ایالت جنوبی از ایالات متحده جدا شدند ، کنفدراسیون ایالات امریکا را تشکیل دادند .

۲- در ۲۹ آوریل ۱۸۶۲ پس از سقوط سنگرهایی که راههای ورود به شهر از طرف رودخانه می‌سی‌سی‌پی را محافظت میکردند ، جنوبی‌ها شهر نیواورلئان را تسلیم نمودند .

۳- مقصود نژادپرستان برده‌دار جنوب در جنگ داخلی امریکا است .

۴- مقصود زمینداران جنوب است که با استفاده از برده زمین‌های وسیع خود را کنت میکردند .

۵- مقصود حفظ تمامیت ارضی ایالات متحده است و نه تقسیم آن به دو کشور مختلف -
آنطور که جنوبیها میخواستند

۶- در جنگ داخلی به شمالیها پانکی گفته میشد .

نامه مارکس به انگلس در منچستر

(لندن) ، ۲ اوت ۱۸۶۲

..... واقعاً "بموجب" آور است که بهر حال من قادر بودم کار نشوری را تا اینجا بجلو ببرم. من در حال حاضر تصمیم دارم که نشوری اجاره را در یک فصل متمم به این حلاً اضافه کنم. یعنی بعنوان "توضیح" (Illustration) آن اصلی که قبلاً "تفرار" گذاشته شده است. برای اینکه نظریه را بدنام، در زیر در چند کلام بسها خلاصه یک بحث مفصل و پیچیده را حوالم کرد.

نو میدانی که من سرمایه را به دو بخش تقسیم میکنم: اول سرمایه ثابت (مواد خام، مواد کمکی، ماشین آلات و غیره) که ارزش آن صرفاً در ارزش محصول دوباره ظاهر میشود، و دوم سرمایه متغیر یعنی سرمایه‌ای که فرم دستمزد را بخود میگیرد که مقدار آن کمتر از کاری است که کارگر برایش انجام میدهد. بعنوان مثال: اگر دستمزد روزانه کارگری برابر ده ساعت کاری باشد که او انجام میدهد ولی در حقیقت کارگر دوازده ساعت کار کرده باشد، او با اندازه تمام سرمایه متغیر با اضافه $\frac{1}{3}$ آن (۲ ساعت) جایگزین کرده است. من این مقدار بازاد را ارزش اضافی مینامم.

فرض کنیم که آهنگ ارزش اضافی (نسبت مدت زمانی از طول روز کار و مقدار کار اضافی انجام شده توسط کارگر به مقدار کاری که برای مزدی که با او پرداخت شده لازم است) داده شده برابر ۵۰ درصد است. حال اگر یک روز کار ۱۲ ساعت باشد، کارگر ۶ ساعت برای خود و ۴ ساعت ($\frac{1}{3}$) برای کارفرما کار میکنند. برای تمام مشاغل همین فرض را در نظر بگیریم تا هرگونه تفاوتی در میانگین ساعت کار با تفاوتی مربوط به مشکلتر با آسانتر بودن کار و غیره غنشی گردد.

تحت این شرایط با استثمار مساوی کارگران مشاغل مختلف، سرمایه‌های مختلفی مختلف ولی مساوی در درشتهای تولیدی مختلف، مقدار بسیار متفاوتی از ارزش اضافی تولید کرده لذا، آهنگ‌های سود مختلفی را خواهند داشت. زیرا که سود چیزی نیست مگر نسبت ارزش اضافی به جمع کل سرمایه بکار گرفته شده. البته این (آهنگ سود) سگی دارد به توکمب اورگانیک سرمایه، یعنی چگونگی تقسیم کل سرمایه به سرمایه ثابت و متغیر.

مانند بالا، فرض کنیم که کار اضافی برابر با ۵۰ درصد است. بنابراین بعنوان مثال اگر مبلغ ۱۰۰ (یک) پوند (لیره انگلیسی) مساوی یک روز کار باشد (اگر مساوی یک هفته یا غیره هم فرض کنیم فرقی نمیکند)، یک روز کار مساوی ۱۲ ساعت و کار لازم (کار لازم برای تجدید تولید مزد یکروز کار) برابر ۸ ساعت باشد، دستمزد ۴۰ کارگر (یا ۴۰ روز کار یک کارگر) مساوی ۴۰ پوند و ارزش کار آنها مساوی ۴۰ پوند خواهد بود. سرمایه متغیر مصرف شده برای یک کارگر (روزانه یا هفتگی) مساوی $\frac{1}{7}$ پوند است و ارزشی که او تولید میکند مساوی ۱ پوند، مبلغ ارزش اضافی که ۱۰۰ پوند سرمایه در صنایع مختلف تولید میکند بسیار متفاوت است. بسته باینکه این سرمایه به چه نسبت از

سرمایه عمیر و ثابت تشکیل شده باشد. سرمایه ثابت را می نامیم و متغیر را برای مثال اگر بر صنعت پنجه ترکیب سرمایه عبارت باشد از $C = 80$ و $V = 20$ ، ارزش محصول مساوی ۱۱۰ خواهد بود (در شرایطی که آهنگ ارزش اضافی ۵۰ درصد فرض شود). مبلغ ارزش اضافی مساوی ۱۰ و آهنگ سود مساوی ۱۰ درصد میباشد، زیرا که نرخ سود برابر است با ۱۰ (ارزش اضافی) به ۱۰۰ (مجموع ارزش سرمایه خرج شده). فرض کنیم در عمده فروشی خیاطی ترکیب سرمایه عبارت است از $C = 50$ و $V = 50$ ، سایرین ارزش محصول مساوی ۱۲۵، ارزش اضافی (برای آهنگ ۵۰ درصد) مساوی ۲۵ و آهنگ سود مساوی ۲۵ درصد خواهد بود. صنعت دیگری را فرض میکنیم که در آن ترکیب سرمایه عبارت است از $C = 70$ و $V = 30$ ، بنابراین ارزش محصول مساوی ۱۱۵ و آهنگ سود مساوی ۱۵ درصد می شود. و بالاخره صنعتی که در آن ترکیب سرمایه عبارت از $C = 90$ و $V = 10$ باشد ارزش محصول آن مساوی ۱۰۵ و آهنگ سود آن مساوی ۵ درصد خواهد بود.

ما در اینجا با وجود استثمار مساوی و مقدار مساوی سرمایه بکار گرفته شده در صنایع متفاوت، مقادیر بسیار متفاوتی ارزش اضافی و بنابراین آهنگهای سود مختلفی داریم. اما اگر ما چهار سرمایه بالا را با هم در نظر بگیریم خواهیم داشت:

آهنگ ارزش اضافی آهنگ سود ارزش محصول سرمایه متغیر سرمایه ثابت شماره

در تمام موارد	۱۰	۱۱۰	۲۰	۸۰	۱
۵۰ درصد	۲۵	۱۲۵	۵۰	۵۰	۲
	۱۵	۱۱۵	۳۰	۷۰	۳
	۵	۱۰۵	۱۰	۹۰	۴

www.golshan.com

جمع سرمایهها ۴۰۰

سود

۵۵

اگر کسی ۴۰۰ را جمع کل سرمایه طبقه در نظر بگیرد، آهنگ سود مساوی $\frac{2}{4}$ ۱۳ درصد باشد، تمام سرمایه‌داران یا هم برادر میشوند. رقابت (انتقال سرمایه با بیرون آوردن سرمایه از یک بخش به بخش دیگر) باعث میشود که مقادیر مساوی سرمایه در بخش‌های مختلف علیرغم ترکیب اورگانیک متفاوتشان دارای میانگین آهنگ سود مساوی باشند. به عبارت دیگر سود متوسطی که سرمایه‌های برابر ۱۰۰ پوند، برای مثال در رشته‌های بدست می‌آورد، نه بآن دلیل است که این سرمایه بیک طریق بخصوصی بکار گرفته شده است و لذا نه بآن نسبت که این سرمایه خودش ارزش اضافی تولید می‌کند، بلکه بعنوان بخش متناسبی از کل سرمایه متراکم شده طبقه سرمایه‌دار میباند. آن [سود] به نسبت مقدارش، سهمی است از کل مبلغ ارزش اضافی (مزد پرداخت نشده) که جمع کل سرمایه‌های متغیر (یعنی سرمایه‌ایکه به مزد اختصاص داده شده) طبقه تولید میکند.

حال برای اینکه ۳۰۲، ۱ و ۴ در مثال بالا همگی مطابق همان میانگین آهنگ سود استفاده کنند، آنها - یعنی هر صنعت - بایستی محصولانش را $\frac{2}{4}$ ۱۱۳ پوند بفروشند. شماره‌های ۱ و ۲ آنها را بالا تر، شماره‌های ۲ و ۳ پائین تر از ارزش می‌فروشند.

قیمت تنظیم شده از این طریق مساویست با مخارج سرمایه یا سود متوسط (مثلاً دو درصد) سهام قیمتی که اسمت (Smith) قیمت طبیعی (Natural Price) قیمت تمام شده (Cost Price) و غیره می‌نامد. رقابت بین صنایع مختلف قیمتها را بطرف این قیمت متوسط سوق میدهد (از طریق انتقال سرمایه یا بیرون کشیدن سرمایه)، بنابراین رقابت، محصولات را بطرف ارزششان سوق نمیدهد بلکه بطرف قیمت تمام شده آنها سوق میدهد که این قیمت بسته به ترکیب اورگانیک سرمایه مربوطه بالا، پائین و یا برابر با ارزش کالاها می‌یابد.

ریکاردو (Ricardo) ارزش و قیمت تمام شده را با یکدیگر اشتباه میکند. بنابراین او معتقد است که اگر اجاره مطلق (absolute rent) یعنی اجاره مستقل از قابلیت‌های تولیدی مختلف انواع گوناگون زمین وجود داشت، تولیدات کشاورزی و غیره همواره بالا تر از ارزششان بفروش میرسیدند زیرا به قیمتی بالا تر از قیمت تمام شده بفروش میرسیدند (سرمایه اولیه، سود متوسط). و این موضوع قانون اصلی را نقض میکرد، لذا او منکر وجود اجاره مطلق شده و فقط اجاره تفاضلی (differential rent) را

لیکن برابر دانستن ارزش و قیمت تمام شده بوسیله ریگارد و اساساً یک استنباط بوده که بطور سنت از آدام اسمیت پذیرفته است .
واقعیت اینست :

فرض کنیم که میانگین ترکیب کلیه سرمایه‌های غیر زراعتی برابر است با $C = 80$ و $V = 20$. بنابراین ارزش محصول (بر اساس 5 درصد آهنگ ارزش اضافی) برابر با 110 و آهنگ سود برابر با 10 درصد خواهد بود .

همچنین فرض کنیم که میانگین ترکیب سرمایه‌های زراعتی برابر باشد با $C = 60$ و $V = 40$. (این ارقام از نظر آماری تقریباً برای انگلستان صحت دارد . اجاره‌چراگاهها و غیره در این مبحث اهمیتی را حائز نیست زیرا که بر اساس اجاره ذرتستان است نه اجاره خود زمین) . اگر میزان استهوار کارگر معادل بالا باشد ، ارزش محصول برابر 120 و آهنگ سود مساوی 20 درصد خواهد بود . بنابراین اگر زراع این محصول را به قیمتی برابر ارزش بفروشد ، قیمت 120 خواهد بود و نه 110 (یعنی قیمت تمام شده) . اما مالکیت زمین مانع از این میشود که زارع همانند برابر سرمایه‌دار خود ارزش کالا را با قیمت تمام شده آن تنظیم نماید . رقابت بین سرمایه‌ها نمی تواند این را تضمین نماید . در اینجا مالک زمین دخالت کرده و تلاوت بین ارزش و قیمت تمام شده را می ربايد . بطور کلی پائین بودن نسبت بین سرمایه ثابت به سرمایه متغیر بیانگر پائین (یا نسبتاً پائین) بودن سطح تکامل قابلیت تولیدی کارگر در مرحله مشخصی از تولید است . بنابراین اگر میانگین ترکیب سرمایه‌های زراعی ، بعنوان مثال برابر است با $C = 60$ و $V = 40$ و در مورد سرمایه‌های غیر زراعی عبارتست از $C = 80$ و $V = 20$ ، این موضوع را ثابت میکند که کشاورزی هنوز به درجه پیشرفت صنعت نرسیده است . (توضیح این موضوع بسیار ساده است ، زیرا بنابر از مسایل دیگر ، پیش شرط صنعت ، علم قدیمی تر مکانیک است در حالیکه پیش شرط کشاورزی علوم کاملاً جدیدی چون شیمی ، زمین شناسی و فیزیولوژی میباشد) . اگر با فرض بالا ترکیب سرمایه در کشاورزی به $C = 80$ و $V = 20$ برسد اجاره مطلق ناپدید خواهد شد و فقط اجاره تقاضایی باقی خواهد ماند . هر چند که ، در آن حالت بطریقی که من آنرا توضیح میدهم بنظر میرسد که فرضیه ریگاردو مبنی بر اینکه کشاورزی بطور مداوم رو بزوال می رود بسیار سخنده و ساختگی می باشد

در تعریف بالا ، در ارتباط با فرق بین ارزش و قیمت تمام شده باید توجه داشت

که علاوه بر فرق بین سرمایه ثابت و متغیر که از جریان تولیدی که سرمایه در آن درگیر است سرچشمه میگردد، فرق دیگری هم بین سرمایه در گردش (Circulating) و راکد (fixed) وجود دارد که از جریان گردش (circulation) سرمایه ناشی میشود. اما اگر این را در بالا میگذرانیم فرمول بسیار پیچیدهای میشود.

این نقد مختصری است بر تئوری ریکاردو - مختصر به خاطر اینکه موضوع تقریباً پیچیدهایست. تصدیق میکنی که اگر موضوع ترکیب اورگانیک سرمایه در نظر گرفته شود بسیاری از مسائل و تناقضات موجود برطرف خواهد شد.

ضمناً "بدلائل خاصی که در نامه بعدی برایت خواهم نوشت، بسیار علاقمندم که تو یک نقد مفصل نظامی از مفهوم بی معنی آزادی لاسال - روستو Lassale - Rustow که من از نظر سیاسی تا پایان آنرا می بینم - برام بفرستی.

دوست تو

ک.م.

درودهای مرا به خانمها برسان.

ایمانت (Imandt) اعلام کرده است که دارد میآید. اینزیک^۲ (Itzig) روز دوشنبه میرود.

خواهی دید که بنا بر تحلیل من از "آجاره مطلق" واقفا "مالکیت ارضی" (بحد شرایط تاریخی مشخص) قیمت محصولات خام را افزایش میدهد. احتمال دارد که اس از نقطه نظر کمونیستی بسیار مفید باشد.

اگر کسی نظریه الاراضیح فرض کند، بهبیچوجه این معنی را نمیدهد که آجار مطلق بایستی در تمام شرایط و برای هر نوع زمین (حتی در شرایطی که ترکیب سرمایه کشاورزی بطریقی که در بالا فرض شده است) پرداخت شود. این [آجاره مطلق] هنگامیکه مالکیت ارضی در واقعیت و با از نظر حقوقی وجود نداشته باشد پرداخت نمیشود. در این صورت کشاورزی مقاومت خاصی در مقابل حرکت سرمایه ایجاد نمیکند. بنابراین سرمایه در این رشته نیز همانند سایر رشتهها با محدودیتی روبرو نخواهد بود. لذا تولیدات کشاورزی همانند تولیدات صنعتی، پائین تر از ارزش و ب قیمت تمام شده بفروش خواهند رفت. همچنین اگر صاحب زمین و سرمایه دار هر دو یک نفر باشد، در نتیجه مالکیت ارضی می تواند از بین رفته [تلفی] شود.

اما وارد شدن به جزئیات این مطلب در اینجا لزومی ندارد.

اجاره تفاضلی صرف - که وجودش بخاطر این نیست که سرمایه‌گذاری بجای هر رشته دیگری بر روی زمین انجام شده است - از نظر تئوریک هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند . این [اجاره تفاضلی] چیزی بجز سود اضافی نیست که در مورد هر سرمایه‌گذاری که در هر رشته صنعتی ، در شرایطی بهتر از شرایط متوسط انجام شود ، وجود دارد . با این تفاوت که در مورد کشاورزی این [اجاره تفاضلی] بطور مشخصی تثبیت می‌شود ، باین دلیل که ، بر اساس پایه‌ها (نسباً) ثابتی چون درجه حاصلخیزی طبیعی و نوع خاک ، استوار است .

www.golshan.com

یادداشته‌ها :

- ۱- مقصود مارکس جلد اول کتاب سرمایه است *السه بعدها* مارکس از این نصمیم صرف‌نظر کرده بحث اجاره را در فصل ششم جلد سوم سرمایه انجام داد .
- ۲- این اصل در اقتصاد بورژوازی به قانون بارده برولی (*diminishing return*) معروف است .
- ۳- فردیناند لاسال (*Ferdinand Lassalle*)

نامه مارکس به انگلی در منچستر

لندن، ۷ اوت ۱۸۶۲

..... با نظرات تو در مورد جنگ داخلی آمریکا توافق کامل ندارم. فکرمی کنم همه چیز تمام شده باشد. از همان اوان، شمالیها تحت تسلط نمایندگان ایالات برده‌دار مرزی بودمانند که مک کلینان (Mc Clellan)، آن طرفدار پیر برکین ریج - (Breckinridge) را به بالا ارتقا دادمانند. جنوب از طرف دیگر، از همان ابتدا بطور هماهنگ عمل نمود. شمال خود باعث شد که بردگی بصورت یک نیروی نظامی در خدمت جنوب فرار گیرد. بجای اینکه آنها علیه جنوب بحرکت درآورد. جنوب کار تولیدی را معده برده‌ها میگذارد تا اینکه بدون مشکلی نتواند تمامی نیروی جنگیش را به صحنه ببرد بفرسد. جنوب از یک رهبری نظامی واحد برخوردار بود. در صورتیکه شمال اینجمن نبود. اینکه هیچ برنامه استراتژیکی وجود نداشت از تمام مانورهای کنایکی (Kentucky) پس از فتح نسی (Tennessee) کاملاً مطوم بود. بعقیده من این شرایط ماردیگر تغییر خواهد کرد. شمال مک سیرد جدی خواهد کرد. روسهای انقلابی را پیش گرفته و به سلطه سیاستداران ایالات برده‌دار مرزی پایان خواهد داد. یک گردان از سربازان سیاه پوست با نیرو بزرگی بر اعصاب جنوبیها خواهد داشت.

مسکل جمع‌آوری سیصد هزار سرباز بنظر من مشکلی کاملاً سیاسی است. شمال غربی و نیوانگلند (New England) تصمیم دارند و قادر هم خواهند بود که دولت را تحت فشار فرار دهند تا روش دیپلماتیک را که تا کنون برای انجام جنگ استفاده میشده رها کند. آنها مشغول آماده کردن مواردی هستند که بر اساس آنها سیصد هزار سرباز جمع آوری نمود. اگر لینکلن (Lincoln) موافقت کند (که خواهد کرد) انقلابی بوقوع خواهد پیوست.

در مورد عدم وجود استعداد نظامی باید گفت که روشی که تا کنون مسلط بوده و بر اساسی آن ژنرالها صرفاً "بر اساس دلائل دیپلماتیک و یا زد و بندهای حزبی انتخاب میشداند، بندرت قادر بود که استعدادها را به جنبه بیاورد. هر چند که ژنرال یوب - (Pope) بنظر میرسد که مردی با انرژی باشد

در ارتباط با مسائل مالی، آنها بسیاری مجرباند. چون در کنواری که تاکنون

مالیات (درمعیاس کل ایالت) وجود نداشته است فرار گرفته‌اند. اما اعمال آنها با اندازه تصمیمات (Pitt) و ترکان^{۱۰} احقانه است. تنزل ارزش پول در حال حاضر بنظر من به ناسی از دلایل اقتصادی بلکه، ناسی از دلایل سیاسی یعنی عدم اعتماد است. این نیز با تغییر سیاستها تغییر خواهد کرد.

سخن کوتاه، نظرم جنگی با چنین خصوصیات باید بر اساس اصول انقلابی انجام یابد. در حالیکه بانکها با کتون کوبیده‌مانند نا بر اساس قانون اساسی آنها انجام دهند. با تقدیم احتیاجات

دوست مو

کارل مارکس

www.golshan.com

مادداشت

(۱) اشاره به صندوق ذخیره‌هایستکه در سال ۱۷۸۶ توسط دولت بیت جوانر تشکیل شد تا جهت بازپرداخت بدهی‌های ملی بر بنانهای کبیر که در حال افزایش بود، پول جمع‌آوری کند. در میان سیاستهای مالی که برای جمع‌آوری پول در نظر گرفته شده بود، وضع مالیاتهای غیر مستقیم جدید و افزایش مالیاتهای قبلی نیز وجود داشت.

نامه مارکس به انگلس در منچستر

لندن ، ۹ اوت ۱۸۶۲

... در ارتباط با نظریه اجاره البته بهتر است در ابتدا منظر نامه نو باسم.

ولی بنا به گفته هینریش بورگوز (Heinrich Burgers) برای ساده کردن مناظره (debate) مطالب زیر را مینویسم .

۱- تنها چیزی که میبایستی از نظر تئوریک ثابت کنم ، امکان اجاره مطلق است . البته بدون اینکه نظری ارزش را نقض نمایم . این نکته است که از زمان فیزوکواتنها تاکنون محور جدلها و بحثهای تئوریک بوده است ریکاردو و این امکان را نفی کرده . ولی من معتقد به وجود آن هستم . همچنین معتقدم که نفی او (ریکاردو) بر اساس یک اصل تئوریک خشک و اشتباه است که از آدام اسمیت به ارت برده است - یعنی این فرض که بیمت تمام شده و ارزش کالا با هم برابرند . بعلاوه ، در هر کجا که ریکاردو و این نکته را با مثال نشان میدهد او شرایطی را فرض مینماید که برطبق آنها (چه از نظر حقوقی و چه از نظر واقعی) یا تولید سرمایه‌داری موجود نیست و یا مالکیت بر زمین . ولی نکته اساسی اینجاست که ناقانونه (اجاره ریکاردو) را زمانی مورد بررسی قرار میدهیم که اینها [تولید سرمایه‌داری و مالکیت بر زمین] وجود دارند .

۲- در مورد موجودیت اجاره مطلق مسئله ایست که بایستی در هر کشوری از طریق استفاده از آمار حل گردد . لیکن اهمیت اشبات صرفاً " تئوریک آن به سبب این واقعیت است که آماردانان و انسانهایی که دست اندر کار این نوع فعالیت هستند ، کلاً " در فرض سی‌وینج-ال گذشت معتقد به وجود اجاره مطلق بوده‌اند ، در حالیکه تئوریسینها (ریکاردیستها) میکوشیدند تا از طریق فرضیات و تئوریهای ضعیف وجود آنرا نفی نمایند . تاکنون در تمام جدلها من همیشه باین نتیجه رسیده‌ام که تئوریسینها بدون استثناء در اشتباه بوده‌اند .

۳- من نشان میدهم که حتی با فرض وجود اجاره مطلق به هیچ وجه نتیجه نمی‌توان گرفت که الزاماً " بدترین زمین زیرکشت و بدترین معدن باید در هر شرایطی اجاره بپردازند ، لیکن کاملاً " ممکن است که بالاچار محصولانشان را به قیمت بازار یعنی

یائین‌تر از قیمت خود بفروشند. ریکاردو، برای آنکه عکس این را به ثبوت رساند، همیشه این فرض را — که از نظر تئوریک غلط است — می‌نماید که، تحت هرگونه شرایطی از بازار کالای تولید شده در بیدنرین شرایط است که تعیین‌کننده ارزش آن در بازار می‌باشد. توفلا^۱ در روزنامه (Deutsch- Franzosisch Jahrbucher) جواب صحیح این مسئله را داده‌ای.

اینها نکاتی هستند که می‌خواهم در مورد اجاره اضافه کنم

یادداشت‌ها:

۱- فیزیوکراتها اقتصاددانهایی بودند که در قرن هجدهم در فرانسه فعالیت تئوریک می‌کردند.

نامه انگلس به مارکس در لندن

منچستر، ۳ نوامبر ۱۸۶۲

... در مورد امریکا من هم مسلماً "فکر میکنم که کنفدراسیون" در ایالت مریلند (Maryland) ضربه روحی بزرگ و غیر منتظرانه‌ای را درآورد کرده‌اند. همچنین معتقدم که تصرف قطعی ایالات مرزی^۱ سخته جنگ را تعیین خواهد کرد. بهسجوخند فکر میکنم که آنکوبه که نومی اندیسی این امر [جنگ] بر اساس نواس کلاسک اداشد باشد. سرخلاف داد و فرمادهای تاریخی^۲. شهروانحدی موجود نیست که بر طبق آن توان فهمید که مردم جنگ را یک مسئله مربوط به امنیت ملی بدانند. بالعکس. سرورژ دموکراسیا در اسجابات سار میدهد که تعداد آنها نیکد از جنگ حشد شده‌اند سر صعودی رامی بماند.^۳ اگر حتی سواحد محدودی همسان تعداد که بوده‌ها در حال. شماست بوده‌ها در فراسوی در سالهای ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳. در حال قیام هستند همه جریر و من مراد بود. ولی معنی انقلابی که انتظارش دیروز. به نظر میرسد که حد انقلاب از جانب دموکراسیا و یک صلح فزایی باشد. منجمله تعیین ایالات مرزی. من هم معتقدم که اس با سامان باجرا فاصله زیادی دارد. ولی برای اس لحظه. یک با مان خواهد بود. باید بگویم که قادر نسیم برای آن گسوری اسدوار نام که در مورد موضوع ما اس احمدت احاره میدهد که توسط یک چهارم جمعیتش مداوماً مورد حمله قرار کرد و اس از هجده ماه که از آغاز جنگ میگذرد چیزی مگر کشف اس واقعیت که رتوالها اس حرها و صاحبمصامش ردلیا و جائنمی بیش نیستند بدست نیآورد. سرانجام اگر این جنگ میخواست با شکستی محض روبرو نگردد. حتی در یک جمهوری بوررواسی هم باید حوادث به طریقی غیرار این اتفاق بیفتند. من با تو در مورد مفرضانه بودن طریقی که انگلسیاً به اس مسئله میگردد کاملاً موافقم

- ۱- مقصود بازده ایالت جنوبی امریکا است که در جنگهای داخلی بخاطر تخریب نمودن شمال و جنوب با شمالیها می جنگیدند .
- ۲- آن ایالاتی که بی طرف بودند
- ۳- لقب شمالیها در جنگهای داخلی .
- ۴- مقصود انگلیس انتخابات گنره در شمال و انتخاب فرماندار ایالت نیویورک در سال ۱۸۶۲ است که در آن مردم ایالات شمال غربی به علت مخالفت با رهبری جنگی جمهوریخواهان بیشتر به دموکراتها رای دادند . هرچند که جمهوریخواهان در بیشتر ایالات شمالی در انتخابات پیروز شدند .

نامه مارکس به انگلس در منچستر

لندن ، ۲۸ ژانویه ۱۸۶۳

..... در نامه قبلی ام از تو راجع به [ماشین] خودکار (Self actor) سؤال کردم . سؤال اینست که ماشین نخریسی کنشی قبل از اختراع خودکار چگونه کار می کرد؟ برای من [کارکرد] ماشین خودکار روشن است ولی شرایط قبل از بوجود آمدنش روشن نیست .

من دارم مطالبی را به قسمت مربوط به ماشین آلات اضافه میکنم برای من سؤالاتی کنجکاوانه وجود دارند که در بررسی اولیه ام آنها را نادیده گرفتم . برای اسکه این سایل را برای خودم روشن بمانم تمامی تفاسیم (عصاره ها) را در مورد تکنولوژی مجدداً خواندم . همچنین به یک کلاس عملی (نشا بحرایی) برای کارگران که توسط پروفیسور ویلیس (Willis) تدریس میشود میروم (در انستیتوی زمین شناسی واقع در خیابان جرمن - همان جائیکه هاگزیلی (Huxley) سخنرانی هایی را ارائه میداد) . در مورد مکانیک مشکلاتی که من دارم نظیر همان مشکلات در زبان خارجه است . مسائل ریاضی را خوب میفهمم ولی سادس ترین واقعیت فنی که نیاز به تجسم دانه باشد برای من از بزرگترین مسائل هم مشکلتر است

نمیدانم که مطلع هستی (که البته مسئله مهمی نیست) ، اختلاف نظر شدیدی در مورد اینکه چه عواملی ماشین را از ابزار (Tool) متمایز میسازد ، وجود دارد؟ مکانیک - دانه های (مکانیک ریاضی) انگلیسی ، با روش ناپخته شان ابزار را یک ماشین ساده و ماشین را یک ابزار پیچیده میخوانند . لیکن تکنولوژیستهای انگلیسی که توجه بیشتری به اقتصاد دارند وجه تمایز را ناشی از این میدانند که (از این جهت اکثر اقتصاد داسها نیز از آن پیروی مینمایند) در یکی نیروی محرکه انسان نهفته است و دیگری از یک نیروی طبیعی سرچشمه میگردد . الاغهای آلمانی که در این گونه مسائل کوچک بسیار خبره اند . نتیجه گرفتند که بنابراین ، بعنوان مثال گاوا آهن ماشین است ولی پیچیده ترین جرخندها و امثالهم که با دست انسان بکار میافتند ماشین نیستند . اگر ما به شکل ابتدایی ماشین نظر افکنیم ، می بینیم که بدون شک انقلاب صنعتی نه از نیروی محرکه بلکه از آنچه انگلیسیها ماشین کاری (working machine) نامیدمانند بوجود آمد و بنابراین ،

بوجود آمدن انفلات صمغی به باین علت است که آب یا بخار جاپگزین با [پای انسان] که جرح رابه حرکت در معاً وارد گردید ، بلکه بدلیل تغییر بلاواسطه بروه جرخیدن و حذف آن بحث از کار انسانی که نفس آن به صرفاً در ارتباط با " وارد آوردن نیرو " (مثل یک ردن جرخ) . بلکه در ارتباط با جریان مداوم و عمل مستقیم بر روی موادی است که فرار است بررویش کار انجام نمود . از طرف دیگر ، هنگامیکه نکته مورد بحث دیگر تکامل تاریخی مانع نبوده ، بلکه ماسین براساس نظام تولیدی موجود مورد بررسی است ، شکی نیست که ماسین کاری (بعنوان مثال در چرخ حیاطی) تنها عامل تعیین کننده است . چه ، بحدود اینکه این بروه مکانیره گردید - همچنانکه همه امروزه میدانیم ، بسته به بزرگی ماسین ، حرکت نسواند توسط دست ، معروی آب یا مانعین بخار بوجود آید .

از نظر رماضی دانهای ناباً اینگونه سئوالآت حائز اهمیت نیستند ولی زمانیکه هدی ، انتاب وجود ارساط بین روابط اجتماعی انسانها و تکامل این شیوههای مادی تولیدی است مسئله از اهمیت زیادی برخوردار میشود

یاخواندن محدود آنچه قبلاً " راجع به تاریخ تکنولوژی انتخاب کرده بودم مساعد ندیدم که در مظهرار اختراع باروب ، قطب نما و جاب - که برای انکشاف سرمایه داری لازم بودند از قرن شانزدهم تا اواسط قرن هجدهم (در عصری که صنعت از صنایع دستی به صنایع بزرگ تکامل یافت) ، دو پایه مادی که بر اساسان تدارکات لازم برای صنایع مانعنی انجام یافت عبارت بودند از ساعت [دیواری] و آسیاب (در ابتدا آسیاب غله خردکنی و مشخصاً " آسیاب آبی) - هر دو از اقوام باستانی به ارث برده شده بود . (آسیاب آبی در زمان جولیبوس سزار از آسیای صغیره به روم برده شد) . ساعت اولین وسیله خودکاری بود که برای اهداف عملی مکار رفت ، و تمام تئوری تولید حرکت منظم از طریق آن [ساعت] انکشاف یافت . اساس احسان آن ترکیبی است از صنعت دستی نیمه تئوری و تئوری مستقیم . بعنوان مثال کاردانوس (Cardanus) درباره ساختن ساعت مطالبی نوشته و فرمولهای عملی ارائه داد . نویسندگان آلمانی قرن شانزدهم ، ساعت سازی را " صنعت دستی آموحسی عمر حرفهای " خواندند و از طریق تکامل ساعت میتوان نشان داد که تا چه اندازه رابطه بین علم و عمل در صنایع دستی با همین رابطه در مثلاً " صنایع جدید بزرگ متفاوت است . شکی نیست که در قرن هجدهم فکر بکار بردن وسائل خودکار (که از طریق فنرکار میکند) در امر تولید ، برای اولین بار از ساعت آغاز شد . میتوان از لحاظ تاریخی نشان داد که آرمایاب و اکاسس (Vaucanson) در این رشته تاثیر بسزایی بر قوه ابتکار

از طرف دیگر آسیاب از همان آغار احمراتین شاعر اساسی از کاسهائی مانس را دارا بود . نیروی محرکه مکانیکی . اولاً ، موسوز ، که با سروری محرکه بد آن واسطه ، (نانها) مکانسیم انفعالی [نیروی محرکه] و بالاخره ، ناسس کاپی کدنا بود اولست سرو کار دارد ، هر کدام از اینها مستقل از آن دو عامل دیگر وجود دارند . نئوری اصطکاک و تر رابطه با آن ، تحقیق در انگال ریاضی جرح دنده ، دنده و عمده سانا در اواسط آسباب انگشاف ناسند . همچنین نئوری انداره گیری میران نیروی محرکه ، سیرس رادیکار بودن آن و غیره . تقریباً همه ریاضی دانان بزرگ از اواسط قرن ششم به بعد ، با آسباب کما مکانیک تطبی سرو کار داشتند و مسائل نئوری آسرا بررسی می نمودند . با آسباب ساده علم جودکنی آغار کردند ، و در حقیقت به همین دلیل است که نامهای Motte و Mill [آسباب] ، که در عصر رسد صفت استعمال شد . به کله انگال مکانیکی و نیروهای محرکه مورد استفاده برای اهداف علمی اطلاق گردید .

اما در مورد آسیاب چاپ ، کوره آهنگری ، گاواهن و غیره ، کارهای کوبیدن ، فزودن ، جود کردن ، بودر کردن و غیره از همان ابتدا بدون کار اسان انجام میگرفت ، اگرچه قدرت محرکه ، اسان و با حیوان بود این گونه ماسین ، لاقلاً از لحاظ بدایتین بسار قدیمی بوده و برای اولس بار سروری مکانیکی در آن بکار رفت . سابر اس . عملاً این تنها نوع مانسی است که در عصر رسد صنایع یافت میشد . انقلاب صنعتی هنگامی آغاز میشد که ، مکانسیمهایی در جاهایی که از زمانهای قدیم نتیجه نهایی [تولید] محتاج کار اسان بوده است بکار گرفته شود . پس نه در حاشیکه چون افزار فوق الذکر موادی که بر روبان کار صورت میگره هرگز با دست اسان سرو کار نداشتند ، بلکه در حاشیکه ، بنا به ماهیت اسباب ، اسان از همان آغار صرفاً " سنامه یک سرو عمل محینموده است . اگر به بروی از الاعهای آلمانی بکار بردن سروری حیوان را (که سیمان انداره سروری انسانی حرکتی اجباری است) ماسین سنامیم ، سابر اس بکار بردن اسن گوید لوکوموسوبه هر جهت قدیمی تر از مادهمترین اسرار ماساند .

۱- ماشین حریمده (Spinning- Jenny) بین سالهای ۱۷۶۴ و ۱۷۶۷ توسط
جیمز هارگریو (James Hargreaves) اختراع شد و نام دخترش جیمی Jenny
سازگاری شد.

۲- مقصود کسانی است که در رشته خاصی از ریاضیات بحث نام ریاضیات ناب -
(Pure mathematics) تحقیق میکنند

نامه انگلس به مارکس در لندن

منجستر، ۱۱ ژوئن ۱۸۶۳

..... بنظر میآید که در این اواخر جریانات در لهستان زیاد خونابند نمسند. جنبش در لهوانیا و روسیه صغیر^۱ که مطمئناً ضعیف است و سام کنتندگان در لهستان هم بنظر نمیآید که بمتروقی داخته باشند. تمام رهبران در هنگام جنگ به شهادت رسیده و یا پس از اسارت تیرباران میشوند. از این مطلب چنین نتیجه میشود که آنها [رهبران] بخاطر حرکت در آوردن مردمان مجبورند خود را بحد زیادی آسار سازند. کیفیت هیام کنتندگان دیگر همانند آنچه در مارس و آوریل بود نیست زیرا که بهترین آنها از بین رفتند. ولی این لهستانیها زیاد قابل پسی بینی نیستند و جریانات میوانند بحوسی ختم شوند. البته احتمال بیروزی بسیار ناچرا است. اگر قادر بمقاومت باشند محتمل است که در یک جنبش عمومی اروپائی درگیر شوند که باعث نجاتشان باشد. در غیر اینصورت، اگر جریانات به دلخواه نگذرد لهستان برای دهسال خام تده خواهد بود زیرا که قیامی از این نوع مردم را برای سالها از قدرت سارزاتی تهی خواهد کرد. بنظر من یک جنبش [اساسی] اروپائی بسیار محتمل است، زیرا که مار دیگر طبقه متوسط (middle class) وحتت خود از کمونینها را پشت سر گذاشته است و در یک بهران مار دیگر بمبارزه خواهد پیوست. انتخابات فرانسه اینرا ثابت میکند، همچنین اتفاقات پس از آخرین انتخابات در پروسی^۲. آغاز چنین جنبشی در فرانسه بنظر من بسیار غیر محتمل میآید. نتایج انتخابات پارسی هم واقعا^۳ بضع طبقه متوسط بود. هر کجا که کارگران نامزدهای انتخاباتی خودشان را داشتند با شکست مواجه شدند وحتی این توانائی را هم نداشتند که سوزواری را لاقل محبور به انتخاب رادیکالها^۴ نمایند. گذشتن از این سبابار خوب میدانند که چگونه شهرهای بزرگ را کنترل نماید. در پروسی اگر بمسارگ بزرگوار دهانشانرا بسند بود آنها هنوز به بچ سج کردن^۵ مشغول میبودند. اما جریان ممکن است در آنجا آغاز شود. چه حرکت صلح آمیز در چهارجوت قانون اساسی پایان یافته و این هرزه [سپمارک] باید در انتظار یک سلسله [مبارزات] باشد. این خود سعنائی موفقیه ثابلی است. با وجودیکه من به سخاعت دوستان قدممائی یعنی دوکرانها کم بها دهم، معهدا^۶ بطور منظم میرسد که در این جمع بسترین مقدار

ماده قابل انفجار متمرکز است و از آنجا که هوهن زولرن ها (Hohenzollerns) معمولاً " احمقانه‌ترین اشتباهات را در سیاست خارجی مرتکب میشوند ، این احتمال وجود دارد که لئوگرایانی که یا به رایس و یا به مرزهای لهستان عریضه شده‌اند برلن را آزاد بگذارند که نتیجتاً یک کودتا خواهد بود . اگر برلن در راس جنبش قرار گیرد برای آلمان و اروپا بسیار بد خواهد بود

چیزی که برای من بسیار تعجب آور است ضعف جنبش دهفانی در روسیه اروپائی است . قیام در لهستان بنظر می‌آید که واقعا " در اینجا تاثیرات نامطلوبی گذاشته باشد . . .

یادداشت ها :

- ۱- مقصود بخشهایی از لهستان است .
- ۲- مقصود انگلیس انتخابات مجلس فرانسه از ۳۱ مه تا اول ژوئن ۱۸۶۳ است و انتخابات ۵ مه ۱۸۶۲ در پروس .
- ۳- مقصود رادیکالهای غیر پرولتری .

نامه مارگس به جان باپنیست شوابینزر در برلن
(طرح اولیه)

لندن . ۱۲ اکتبر ۱۸۶۸

آقای عزیز ،

یک سو، تفاهم از جانب من باعث شد که شما جوانی به نام مورخ ۱۵ سپتامبر خود دریافت نکنید. اسماط من از ماموران امن بود که شما مستأد هاسان را برای بررسی، برای من میفرستید، و من صفترا آنها ندیدم. سپس کمیگه شما ترا رسید و بعد از آن (که بسیار خسته بودم) دیگر جواب دادن به آسرا امری سرم بحساب ساورددم. نقل از اینکه نامه مورخ ۸ اکتبر شما برسد. من حکرا بعنوان دسر اسرما سوال و در حد سواناشیم حواسنار صلح برای آلماننده بودم. جوابی که بمن دادند (و سراز انبای آن بریدههایی از روزنامه سوسپال دموکرات (Sozial Demokrat) هم فرستادند) . منی براین بود که شما خودنان آشوبگر و محرک جنگ هستید. من اعلام کردم که منی من ضرورتاً باید محدود به نقش یک "داور بی طرف" در یک دوئل باشد. . . .

برای شروع، و در مورد انجمن طرفداران لاسال باید گفت که در دورمانکه ارتجاع غالب بود تاسیس یافت. خدمت جاودانی لاسال به جست کارگری این بود که طبقه کارگر را پس از ۱۵ سال خواب سدار نمود، ولی او انتشاء بزرگی مرتکب گردید، او اجازه داد که شرایط لحظهای بی اندازه بر او حکومت نمایند. او ما مخالف سا طرح غیرمهم شولز - دلیش (Schulze - Delitzsch) از سطح سسار نازلی آغار کرد و به [برنامه] کمک دولت در مقابل کمک بخود - که محور اصلی آزباسمون او را تشکیل میداد - رسید. برای این کار، او صرفاً "تغاری را که بونز (Buechez) رهبر سوسپالهرم کاتولیکی در سال ۱۸۴۳ بر علیه جنبش واقعی کارگری فرانسه مطرح کرده بود، مجدداً" اختیار کرد. لاسال که ما هوشتر از آن بود که این شعار را چیزی بجز یک چاره موقعی بداند، تنها میتوانست آنرا تحت عنوان عملی بودن فوری اش سوجید نماید. بهمین جهت او مجبور بود اظهار کند که آن [شعار] در آینده نزدیکی میتواند بموقع اجرا گذارده شود. در نتیجه "دولت" مدولت بروسی تبدیل گردید. لذا، او مجبور شد نا به سلطنت بروسی، به ارتجاع بروسی (حزب فئودال) و حتی رهبران مذهبی امتیازانی بدهد. او

برنامه بونر، مبنی بر کمک دولت به انجمن ها و فریاد چارتیسی حقرای همگانی را، بهم آمیخت. او فراموش کرد که شرایط آلمان با شرایط انگلستان متفاوت بوده و درسهای امپراطوری دوم فرانسه () را در مورد حق رأی همگانی در فرانسه نادیده گرفت. علاوه، همانند تمام کسانی که فکر میکردن نوتداری دردهای بوده‌ها را در حسب خود دارند، او از ابتدا به آرماسون خود یک رنگ و ماهیت ذهنی و فرقه‌گرایانه داد. چه، هر فرقه‌ای در حقیقت مذهبی است. کدسه از آن، به این سبب که او مؤسس یک فرقه بود.

تمام پیوندهای طبیعی را با حسب‌های کارگری بسس - چه در داخل و چه در خارج از آلمان - سعی نمود. او همان اسامی سرودن را تکرار کرد: سعی بجای اسکه باه واقعی آرماسون خود را در میان عناصر اصیل حسن طبقه نباید، منحواست راهی را محور کند و این حسن میرآرا بر اساس دستورالعمل حسن و از روی تعصب دنبال کند.

آنچه را که اکنون میگویم علاوه بر واقعیت داس، در سال ۱۸۶۲ هنگامکه لاسال به لندن آمد و اصرار داشت که باقی او در راس حسن جدید قرار گیرم، بخود او کتم.

www.golshan.com

خود شما شخصا "بصا دس حسب یک فرقه" (Sect) و حسب یک طبقه را نهریم کرده‌اند، فرقه غلب و خودی و ارزش خود را نه در آنچه با طبقه اشتراک دارد، بلکه در مشخصه و ویژگیه آنرا از جنبش متمایز میکند. بنابراین وقتی شما در هاسورک پیشنهاد تشکیل یک کنگره برای ایجاد سدیگان را نمودید، شما از طریق شهیدیت بااستمفا از ریاست بود که توانستید مخالف از جانب فرقه را در هم شکنید. علاوه شما با لاجبار شخصیت دوگانهای یافتید - چه از طرفی بعنوان رهبر فرقه عمل میکردید و از طرف دیگر بعنوان نماینده جنبش طبقاتی.

انحلال انجمن عمومی کارگران آلمانی به شما این موقعیت را داد که گام بلندی، اگر لازم باشد، برای اعلام اینکه یک مرحله آنکشاف جدیدی بوجود آمده و زمان ماسهدی برای پیوند خوردن جنبش فرقه با جنبش طبقاتی و در نتیجه پایان بخشیدن به هرگونه فرقه‌گرایی فرا رسیده است بردارید. و در مورد محتوای واقعی فرقه باید گفته شود که همانند فرقه‌های کارگری گذشته، بودن آن بدون جنبش عمومی بعنوان یک عامل معویت کننده آن خواهد بود. بجای آن، شما در حقیقت این خواست را مطرح نمودید که جنبش طبقه باید از خواست فرقه مستحیی تبعیت نماید. آنهاشکه با شما دوست نیستند چنین نتیجه گرفتند که شما تحت هر شرایطی میخواهید "جنبش کارگری خودتان" را

در مورد کنگره برلین اولاً ، باین سبب که هنوز قانون مرکب نصیب نشده بود ،
 عملهای در کار نبود . بنابراین بهتر بود که تنها با رهبرانی که جزء لاسالها نبودند به
 تفاهم رسیده برنامه را مسرکاً طرح کرده ، سپس کنگره را سکیل میدادند . بجای آن
 تنها برای آنها ۲ بدیل (alternative) گذاشتند . در حضور عموم با یا شما وحدت
کرده و یا با شما مخالفت میبایست . خود کنگره هم منظر میآید که صرفاً نسخه بزرگ شده
 کنگره هامبورگ باشد .

(در مورد قوانین طرح شده باید تذکر بدهم که من آنها را در اصل اسماه
 میدانم ، و فکر میکنم که در زمینه سندیکالیزم با اندازه هر کدام از هم دورههای محربه
 داشته باشم . بدون اینکه وارد جزئیات بشوم لازم به تذکر میدام که سازمان سنترالیستی
 (Centralist) اگر چه برای انجمنهای محلی یا جنبشهای فرقه‌ای بسیار مناسب
 است ، ولی با ماهیت سندیکاها سازگار نیست . حتی اگر هم بود - که من صریحاً اعلام
 میکنم که نیست - لاقلاً در آلمان جبر مطلوبی نیست در اینجا [آلمان] جائیکه
 زندگانی کارگر از کودکی توسط بروکراسی تنظیم میشود . جائیکه خود کارگر به انوریتها
 و کسانیکه برای رهبری این انتخاب شده‌اند ایمان دارد . قبل از هر چیز باید بگویم به
 کارگر آموخت که روی پای خود بایستد .

طرح شما از جهات دیگر نیز غیر عملی است . در داخل انجمن ۳ قدرت مستقل
 که هر کدام مبدأ متفاوتی دارد ، وجود دارند . ۱- کمیته انتخاب شده از طرف سندیکاها .
 ۲- رئیس (مقامی بی اندازه زائد) که از طریق رای عمومی انتخاب میشود . ۳- کنگره
 که از طرف سازمانهای محلی انتخاب میشود . بنابراین در همه جا تضاد [دیده میشود]
 در حالیکه قرار است سرعت عمل وجود داشته باشد ! (قوانین انجمن بین‌المللی کارگران^۴
 نیز از رئیس سازمان صحبت میکنند . ولی در حقیقت تنها وظیفه او ریاست جلسات شورای
 عمومی بود . بنا به پیشنهاد من ، این مقام - که خود من در سال ۱۸۶۶ آنرا قبول نکردم
 در سال ۱۸۶۷ بکلی حذف گردید و بجای آن در جلسات هفتگی شورای عمومی هر بار یک
 رئیس جلسه انتخاب میگردد . شورای سندیکاهای لندن^۴ The London Trade Council
 نیز تنها یک رئیس دارد ، منشی آن بسبب کارهای اداری مداوم ، تنها شغل دائمی آن است .
 لاسال - که بر اساس قانون اساسی ۱۸۵۲ فرانسه منشی بر اینکریاست با رای عمومی انتخاب
 میشود ، مقام ریاست را تصاحب کرد - اختیای بزرگی مرتکب شد . بحقوق در یک جنبش

سندگایی! این [جنینی سدیگایی] بر اساس سائل یولی [صفتی] حرکت میکنند. و
سما بزودی خواهید فهمید که در اینجا دیکنانوری پایان می یابد.

ولی اشکاهان انجمن هرچه باشد، باز سمواں انتظار داشت که آنها را با عمل
منطقی بر طرف نمود. من آمادغام سمواں مننی بنی الطل سانجی بین نما و اکثریت
نورمبرگ (Nuremberg)، که سمعما^۲ به بنی الطل وابسته است بنوم، البته بر پایه
— های منطقی. من همین را به لیبزیک (Leipzig) بونسام. من به دسوارهای
موقعیت تما کم بها نصی دهم و این واقعیت را هم فراموش نکنم که هر یک از ما به سراط
بهتر از خواست خودش وابسته است.

در هر حال به سما قول میدهیم که سما به وظیفه نام بی طرف بای سماس. ولی از
طرف دیگر سمواں قول میدهیم که روزی — هر زمان که منافع طبعه کارگر مطلقا^۳ احباب کند
آشکارا حرافات لاسالی را سمواں یک فرد مسعل [نه مننی بنی الطل] مورد استغاد خودم
قرار میدهیم. درس همانکاری که در مورد حرافات برودوسی انجام دادم.^۵
مطمئن بانی که بهترین بیب های من متوجه سما است.

با کمال احترام

ک. م.

۱- کنگره عمومی کارگران آلمانی که در ۲۶ سپتامبر ۱۸۶۸ در برلین و بوسيله شوابتزر - (Schweitzer) و فرمتز (Fritzsche) برپا شد. کنگره تعدادی سندیکاهای کارگری-ماروندهای فرقه گرامانه لاسالی (Lassalleian) تشکیل داد که بانفاق یکدیگر اتحادیه‌ای به ریاست شوابتزر تشکیل دادند. این سازمان گامی "نهایت کنترل انجمن عمومی کارگران آلمانی" قرار داد.

۲- کلمه انگلیسی Sect در فارسی معنای فرقه، دسته، مکتب و فراگمبون ترجمه میشود.

۳- انجمن بین‌الملل کارگران International Working Men's Association منظور بین‌الملل اول است.

۴- شورای سندیکاهای لندن اولین بار در کنگره نمایندگان این سندیکاها در ماه مه ۱۸۶۵ انتخاب شد. بحاطر اینکه این شورا در رأس سندیکاهای چندهزار نفری قرار داشت در جنبش کارگری انگلستان از نفوذ زیادی برخوردار بود. رهبران سندیکاهای بزرگ مانند کرمر (Cermer) و سمدها آیلنگارت (Applegarth) از سندیکای نجار و آوچر (Odger) از سندیکای کفاز نقشهای مهمی در شورای سندیکاهای لندن داشتند.

۵- اشاره مارکس به کتابش بنام "فقر فلسفه" می‌باشد که در پاسخ به کتاب "فقر فلسفه" نوشته برودون به نگارش درآورد.

نامه مارکس به انگلس در منچستر

(لندن) ۵۰ مارس ۱۸۶۹

فرد عزیز،

سند کوتاهی که در جوف پاک است دیروز رسید (هر چند به تاریخ ۲۷ فوریه است)^۱ . تو بایستی به مجرد خواندن آنرا بس بفرسی ، چون باید سه شنبه آنرا به تو را بدهم . آقایان عصواتحادیه اوقات زیادی را صرف تهیه این سند کرده‌اند . فی الواقع ما ترجیح میدادیم که آنها سپاهیان بیسار خود در فرانسه ، اسپانیا و ایتالیا را برای خود نگاه میداشتند .

باکونین (Bakunin) فکر میکند که اگر ما برنامه به اصطلاح رادیکالی را قبول کنیم ، او میتواند سر و صدای زیادی راجع به آن راه بیندازد و حتی با ما سازشی هر چند اندک بنماید . اگر ما مخالفتمان را درباره آن اعلام ننمائیم آنها ما را ضد انقلابی خواهند خواند . اگر ما آنها را بپذیریم ، او تصور خواهد کرد که از طرف چند توده بی ارزش در کنگره بازل (Basle) حمایت شده است . فکر میکنم که جواب [ما] باید بر اساس - [خطوط] زیر باشد :

برطبق بند یک قوانین ، هر اجتماع کارگری که هدف نهائیش "حمایت ، ترقی و رهایی کامل طبقه کارگر" باشد ، باید پذیرفته شود .

از آنجا که اقطار مختلف کارگران در یک کشور و یا طبقه کارگر در کشورهای مختلف در مراحل گوناگونی از رشد و تکامل خود بسر میبرند ، جنبش بناچار برای بیان خواستههای خود از فرمهای تئوریک گوناگونی استفاده خواهد کرد .

اشتراک عملی که توسط انجمن بین‌المللی کارگران تحقق یافت همراه با تبادل نظر از طریق ارگانهای مختلف بخشهای مختلف در تمام کشورها و بحتهای رو در رو در مجمع عمومی ، بتدریج برای جنبش عمومی کارگران یک برنامه تئوریک مشترک نیز ایجاد خواهد نمود .

بنابراین ، در رابطه با برنامه "اتحادیه" [باکونینی] الزامی نیست که شورای

عمومی، آنرا مورد یک بررسی انتقادی قرار دهد. شخصی اینکه آیا آن برنامه بیان واقعی و علمی جنبش کارگری هست یا نه، از وظایف نورا نیست. نورا تنها موظف است که مواظبت نماید تا گرایش کلی برنامه در تضاد با گرایش کلی انجمن بین‌المللی کارگران - آزادی کامل طبقات کارگر - نباشد.

این ایراد تنها در مورد یک عبارت در برنامه یعنی بند ۲ صادق است (که در آن سخواسم) "مهمتر از هر چیز تساوی سیاسی اقتصادی و اجتماعی طبقات را حواسار است". برای "تساوی طبقات" تعبیری می‌توان کرد مگر اینکه بگوئیم این همان عبارت "توافق کار و سرمایه" را، که توسط سوسیالیست‌های بورژوا موعظه میشود، معنی میدهد. هدف انجمن بین‌المللی کارگران به "تساوی طبقات" - که بر اساس موااس منطوق غیرممکن است - بلکه اسهدام طبقات است که از نظر تاریخی نیز امری اجتناب‌ناپذیر است. اما ما بوجه به چارچوب آن بحث از برنامه که این عبارت در آن قرار دارد، سطر میرسد که این یک لغزش قلم بیش نیست. از این رو شورای عمومی نباید در مورد جدت این عبارت از برنامه - که میتواند باعث سوءتفاهمهای جدی شود - هیچ گونه تردیدی بخود راه دهد.^۲

بر اساس این فرض و مطابق اصول انجمن بین‌المللی کارگران، مسئولیت تعیین برنامه هر بخش باید به خود آن بخش واگذار شود. بنابراین، هیچ عاملی قادر نخواهد بود که از تبدیل بخش‌های اتحادیه [باکونینی] به بخش‌هایی از انجمن بین‌المللی کارگران جلوگیری نماید.

بمجرد انجام این عمل، بر طبق مقررات [انجمن بین‌المللی کارگران]، باید کمیتی از بخش‌هایی که اخیراً [به انجمن] پیوسته‌اند با ذکر کشور، آدرس و تعداد اعضا، به شورای عمومی فرستاده شود. در پایان قابل تذکر است که آمار اعضا، حتماً آقایان را قفلک خواهد داد. هر چیزی را که مایل به تفهیر دادن در این طرح اولیه جواب هستی در جوابت برایم بنویس.

۱- اشاره به نامه‌ایست که در ۲۷ فوریه ۱۸۶۹ کمیته مرکزی اتحادیه باکوینگی ارسال
 دموکراسی به مجمع عمومی بین‌الملل اول فرستاده بود. این دومین تعاسی بود که
 اتحادیه با مجمع عمومی میگرفت در این نامه اتحادیه آمادگی انحلال سازمان جهانی
 خود را به مجمع عمومی بین‌الملل اول اعلام نمود. مشروط بر اینکه بین‌الملل اول
 برنامه آنها را پذیرفته و بخشهای مختلف مستقیم در آن اتحادیه را به عضویت در
 بین‌الملل اول بپذیرد.

۲- در جریان شورای عمومی، در آوریل ۱۸۶۹، سند ۲ برنامه "اتحادیه" باکوینگی بدین
 صورت تغییر داده شد: "هدف آن بالاتر از هر چیز اسهام کامل و قطعی طبقات و ساوی
 سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زن و مرد میباشد".

نامه انگلیس به مارکس در لندن

(مجستر) : اول نوامبر ۱۸۶۹

موراً شریف .

مطمئنانه درباره مالکیت بر زمین حقیقتاً " معجزه‌آسا بوده است . برای اولین بار ، پس از زمانی که لاسال آزبانیون (agitation) را شروع کرد ، آن جوانکها در آلمان به فکر کردن افتادند ، چیزیکه ما بحال کاملاً " غیر ضروری شمرده میشد ، این بوضوح از نامه من هورست (Bonhorst) پیدا است . حتی از این گذشته ، من از آن نامه حوسم ستام . علی‌رغم خودنمایی و محتوای نازل آن ، از آن ، نوعی بذله‌گویی سالم و مردمی شویدا است . و در رابطه با رهن نوبسندده نامه مستقیماً " نکته صحیح را در یافته است . راستی ، صرفنظر از مسئله اصلی یعنی مالکیت زمین‌های بزرگ ، مردم فراخوش می‌کنند که انواع مختلف دهقانان وجود دارند : (۱) کشاورز اجاره‌دار که برایش بی تفاوت است که زمین مطلق به دولت باشد یا به مالک بزرگ . (۲) [کشاورز] مالک ؛ در درجه اول دهقان مرفه که کارگران روز مزد و کارگران دائم مزرعه باید علیه طبقات اربحی آنها سوراخه شوند . در درجه دوم دهقانان میانه حال که تعدادشان محدود است و سرانجام سر اربحی خواهد شد و در درجه سوم دهقانان فقیر مقروض که از طریق مسئله رهن سوزان با آنها تماس گرفت از این گذشته میتوان اضافه کرد که در حال حاضر رهن سوزان کشیدن مالکیت کوچک زمین به نفع پرولتاریا نیست .

باید داشت‌ها

- ۱- مور (MOOT) در زبانهای اروپایی بعضیای مراکشی است . از آنجا که مارکس چهارمهای بسیار تیره داشت ، به او لقب مراکشی داده شده بود .
- ۲- مقصود از دهقان در اینجا دهقان اروپایی است که میتواند دارای قطعه زمینی باشد و به معنوی که ما فعل از اصلاحات ارضی در ایران از دهقان وجود داشت ، تقسیم بندی و طبقه بندی انگلیس در اینجا نه بر اساس درآمد ، بلکه بر مبنای مالکیت بر زمین است .

گروآنت . وگرنه مردم انگلستان در دام طبقات حاکمه باقی خواهند ماند زیرا که بالاجبار در جهای مشترک علیه ایرلند شرکت خواهند نمود و همه جنبشهای آنها در خود انگلستان نیز بحاضر مقابله با ایرلندیها - که بخش مهمی از طبقه کارگر انگلستان را سر تشکیل میدهند - ناکام خواهد ماند . شرط اساسی آزادی در اینجا - سرنگونی الیگارشی زمیندار انگلیسی - نیز غیر قابل حصول خواهد بود زیرا تا آنزمان که [این الیگارشی] پایگاه مستحکم خود در ایرلند را حفظ مینماید مواضعتی را در انگلستان نمیتوان مورد حمله قرار داد . اما ، در آنزمان که مردم ایرلند سرنوشت خود را بدست گیرند و رهبران و قانونگذاران خود را داشته باشند و خود مختار گردند ، در آنجا امحاء اشرافیت ارضی (تا حد زیادی همان زمینداران انگلیسی) آسانتر از انگلستان خواهد بود ، باین دلیل که زمینداران در ایرلند ظالمین مورد نافر هستند و نه مانند انگلستان اشراف سنتی و ساینندگان ملی . لذا مسئله ارضی در آنجا تنها یک مسئله ساده اقتصادی نبوده ، بلکه در عین حال یک مسئله ملی است بخاطر روابط انگلستان و ایرلند در حال حاضر ، نه تنها نوسه اجتماعی داخلی انگلستان ، بلکه سیاست خارجی آن بخصوص در ارتباط با روسیه و ایالات متحده امریکا ناکام باقی خواهد ماند .

لیکن ، از آنجا که طبقه کارگر انگلستان بدون شک بزرگترین وزنه در آزادی اجتماعی خواهد بود این مسئله در اینجا باید مورد استفاده قرار گیرد . در حقیقت کنش جمهوری انگلستان تحت رهبری کرامول (Cromwell) در ایرلند شکسته شد .^{۱۰} هیچ گاه عملی دوباره تکرار نمی شود ایرلندیها با انتخاب یک "مجموع" یعنی او دانانوان روزا - (O'Danovan Rossa) به پارلمان ، دولت انگلیسی را به تصخری بزرگ گرفتارند ، روزنامههای دولتی ، با عنوان کردن تجدید قانون ملعی شده هابیز کوریوس - (Habeas Corpus Act) یعنی سیستم ترور ، ایرلندیها را تجدید میکنند ، در حقیقت ، انگلستان تا کنون نتوانسته بر ایرلند بجز از طریق ترور و خفقان و فساد بی اندازه حکومت کند ، از این پس نیز ، تا آنزمان که روابط موجود برقرار است ، نخواهد توانست

۱- Ludwig Kugelmann

۲- Hanover

۳- اشاره مارکس به بین‌الملل اول است .

۴- کتابی از ن- فلروفسکی (N.Flerovsky) بنام وضعیت طبقه کارگر در روسیه

۵- لنینگراد فلی و یکی از دو پایتخت سابق روسیه تزاری

۶- این قناعتها در مجلات زیادی بچاپ رسیدند .

۷- در سالهای آخر ۱۸۵۰ و اوایل ۱۸۶۰ مارکس در روزنامه‌های " بیبل بیر " -

(People Paper) و " نیویورک دیلی تریبون " New York Daily Tribune

سلسله مقالاتی تحت عنوان لرد پالمرستون نوشت که سیاستهای پالمرستون را مورد حمله

قرار میداد .

۸- مقصود قاره اروپاست .

۹- تحت فشار توده‌های مردم ایرلند پارلمان انگلستان در سال ۱۷۸۲ مجبور به گذراندن

قانونی شد که طی آن حق قانونگذاری برای ایرلند را از پارلمان انگلستان اخذ و به پارلمان

ایرلند سپرد . این قانون در سال ۱۷۸۳ تأیید گردید . اما پس از سرکوب شدن قیام توده‌های

مردم ایرلند در سال ۱۷۸۹ دولت انگلستان طی قانونی که در اول ژانویه ۱۸۰۱ بموقع

اجرا در آمد ایرلند را مجبور به تشکیل یک اتحادیه نمود آن کشور را از هر گونه

حق خودمختاری محروم گردانید

۱۰- در اثناء انقلاب بورژوازی قرن هفدهم انگلیس قیام توده‌های بزرگی در ایرلند بر پا

گشت که تقریباً " منجر به تجزیه بخش عظیمی از جزیره ایرلند گردید . این قیام با جنگ

خشونت آمیزی که از ۱۶۴۹ تا ۱۶۵۲ بطول انجامید سرکوب گردید . " "بهاد آراسی" در

ایرلند با خشونت بی‌نظیری انجام یافت و منجر به چپاول زمینهای ایرلند و بحالیکت دز

آوردن آنها توسط زمینداران انگلیسی گردید . این جریان موقعیت عناصر زمیندار و بورژوا

در انگلستان را تقویت و باعث برگرداندن سلطنت گردید .

نامه مارکس به انگلس در منچستر

لندن، ۱۰ دسامبر ۱۸۶۹

..... واما در مورد مسئله ایرلند من در جلسه شورای مرکزی هفته پیش شرکت نکردم. اگرچه تصمیم داشتم که بحث را باز نمایم، خانواده‌ام، بطلت اوضاع جسمی‌ام نگذاشتند که در این مه با آنجا بروم.

درباره گزارش (روزنامه) نشنال ریفرمر (National Reformer) باید ذکر کنم که نه تنها مقدار زیادی چرندیات بهمن نسبت داده شده بود، بلکه حتی آنچه را که بطور صحیح گزارش داده بود باز واقعا "اشتباه" بود. ولی من نمیخواستم که اعتراض کنم. اولاً، با این کارم خبرنگار هریس (Harris) را میرنجاندم. ثانیاً، تا آن زمان که درگیر نشده‌ام، تمام این گزارشات فاقد هرگونه خصوصیت رسمی هستند. اگر من قسمتی از آنرا تصحیح نمایم در حقیقت پذیرفتام که بقیه صحیح هستند. در حالیکه تمام مطالب، آنطور که گزارش داده شده‌اند، اشتباه هستند. بعلاوه، من بدلاهی قصد ندارم این گزارشات را بعنوان مدارکی قانونی علیه خودم درآورم، یعنی همانچیزی که با تصحیح جزئیات بوقوع خواهد پیوست.

سه‌شنبه آینده موضوع را بدینترتیب مطرح خواهم کرد: صرفنظر از عباراتی نظیر عمالت "بین‌المللی" و "انسانی" برای ایرلند - که البته در شورای بین‌المللی بدیهی فرض شده‌اند - منافع مستقیم و مطلق طبقه کارگران انگلستان ایجاب مینماید که پیوند

فعلی با ایرلند را از بین ببرند.^۴ این عمیقترین اعتقاد من است البته بدلاهی که نمیتوانم تمامی آنها را به کارگران انگلیسی بگویم. مدتها معتقد بودم که میتوان رژیم ایرلند را از طریق مقتدرت رسیدن کارگران انگلیسی سرنگون ساخت همیشه این نظریه امر را در (روزنامه) نیویوریک تریبون مطرح کردم. مطالعات عمیقتری عکس آنرا بهمن در حال حاضر ثابت کرده است. طبقه کارگر انگلستان هیچگاه قادر نخواهد بود چیزی بدست آورد

قبل از اینکه مسئله (ایرلند را از جلوی پای خود بردارد. [فشار طبقه کارگر] باید در ایرلند بکار افتد. بهمین دلیل است که مسئله ایرلند برای جنبش اجتماعی بطور عام

من عصاره اثر دیویز (Davies) را خواندمام . به خود کتاب آنها زی
سطحی در موزا انداخته بودم . بنابراین اگر قطعه مربوط به مالکیت عمومی را برای من
کپی نهایی ، لطف بزرگی در حق من خواهی کرد . تو باید سخنرانیهای کران (Curran)
را (که توسط دیویز تصحیح شده) بدست آوری (لندن ، جیمز دایمی ، شماره ۲۲ ، خیابان

پاترنستر) . وقتی که در لندن بسر میبردی قصد داشتم آنها را بشو بدهم . فعلاً در بین
اعضا انگلیسی شورای مرکزی دست بدست میگردد و خدا میداند که من چه موقع آنها
مجدداً ببینم . این سخنرانیها بخصوص برای سالهای ۱۸۵۰-۱۷۷۹ (اتحادیه) بسیار
اساسی هستند . نه تنها بدلیل سخنرانیهای ایراد شده توسط کران (بخصوص آنهاستکه
در دادگاهها ایراد شدند که من بخاطر آنها کران را تنها وکیل دعاوی بزرگ - بخصوص
وکیل دعاوی طرفدار مردم - در قرن هجدهم و شریفترین شخصیت میدانم . در حالیکه
گرانان (Grattan) را یک پارلمانترینست دغل) . بلکه باین دلیل که در آنها
تمام منابع مربوط به "متحدین ایرلندی" نقل قول شدهاند این دوره ، چه از نظر علمی
و چه از نظر هیجان ، دور بسیار مهی (برای مطالعه) است اولاً ، جنایات سالهای ۱۵۸۹-۱۵۸۸
انگلیس در سالهای ۱۷۸۹-۱۷۸۸ تکرار شدند (البته حتی شدیدتر) . ثانیاً ، یک جنبش طبقاتی را
میتوان بسادگی در خود جنبش مردم ایرلند دنبال کرد . ثالثاً ، (بخاطر) سیاست رسوای
پیت (Pitt) ، رایبنا ، آنچه عالیجنابان انگلیسی را خواهد آزرده ، یعنی ثابت میکند
که فلاکت ایرلند بخاطر دید انقلابی آن بود ، چه ایرلندیها برای پادشاهان انگلیسی و
کلیسائیان بسیار پیشرفته بودند . در صورتیکه ارتجاع انگلیسی (همانند دوره کرامول)
بر پایه انقیاد ایرلند قرار داشت . این دوره را باید لااقل در یک فصل شرح کرد -

کشیدن "جان بال" (Johan Bull) به شکنجه .
در حال حاضر ، در ارتباط با جنبش ایرلند ، سه عامل مهم بچشم میخورد . ۱-
مخالفت با وکلای دعاوی ، سیاستمداران حرفهای و چاپلوسان ، ۲- مخالفت با فرامین
کشیشان که مقامات بالاپتان جزء خاکین بحساب میآیند . همانند دوره اکائل)
O'Connell) و سالهای ۱۸۰۰-۱۷۹۸ . ۳- این واقعیت که طبقه کارگران کشاورزی
در آخرین جناسات در مقابل طبقه زارع از موقعیت بهتری برخوردار شده است (مثل
سالهای ۱۸۰۰ - ۱۷۹۵) .

تنها دلیل بیطرفت ایرلندیها فشار بر مطبوعات فنیان (Fenian) است ، چه مدتها علیه فنیانیزم (Fenianism) بوده است . امثال لابی (Luby) و دیگرانی که عضو (جمعیت) مردم ایرلند بودند ، تحصیلکرده‌هایی بودند که مذهب را بسیار ناچیز میپنداشتند . دولت آنها را بزندان افکند ، سپس نوبت پیگوت (Pigotts) و شرکا فرا رسید . مردم ایرلند زمانی بجایی خواهند رسید که آن افراد از زندان آزاد شوند . مردم ایرلند به این امر آگاه هستند ، اگر چه در حال حاضر با شعارهایشان و با طرفداری از این " مجرمین " مشغول ساختن سرمایه سیاسی هستند .

یادداشت‌ها

۱- جلسه شورای مرکزی در هفتم دسامبر ۱۸۶۹

۲- مقصود بین‌الطلل اول است .

۳- منظور مارکس اتحاد استعماری است که انگلستان در سال ۱۸۵۱ بر ایرلند تحمیل کرد .

۴- کتاب مرور تاریخ نوشته جان دیویز (John Davies)

۵- مقصود مارکس کتابخانه موزه لندن است .

۶- متحدین ایرلندی یک سازمان مخفی مبارزه ایرلندی بود که تحت تاثیر انقلاب کبیر

فرانسو بمنظور آزادی ایرلند و ایجاد یک جمهوری بوجود آمد

نامه مارکس به ریگنرید مایر (SIGFRID MEYER) و
آگوست واگ (August Voget)

لندن ، ۹ آوریل ۱۸۷۰

..... پس فردا (۱۱ آوریل) هرگونه سندی از بین الملل International را که در دسترس داشته باشم برایتان خواهم فرستاد . (امروز برای سب کردن خیلی دیر شده است) . همچنین تعداد بسیاری از (گزارشات)^۱ باسل (Basle) را خواهم فرستاد . در بین آنچه که فرستاده شده چندین نسخه از قطعاتهای ۳۰ نوامبر شورای عمومی درباره عمومیت ایرلند (قطعاتی که توسط من پیشنهاد شده بودند و تا از آنها اطلاع دارید) ، همچنین یک جزوه ایرلندی در مورد طرز رفتار با محکومین فیان (Fenian) را خواهید یافت .

من قصد داشتم که درباره سندیل ضروری اتحادیه (یعنی به بردگی کشیدن ایرلند) به یک فدراسیون (Federation) آزاد و برابر با بریتانیای کبیر قطعاتی سیستمی را ارائه بدهم . در حال حاضر تا آنجا که به قطعاتی عمومی مربوط است ، بینروی در این مورد بعزت غمبت طولانی من از شورای عمومی دچار وقفه شده است . هیچ یک از سایر اعضا آن [شورای عمومی] نیز نه اطلاعات لازم و نه محبوبیت کافی در بین اعضای انگلیسی دارد که بتواند در این مورد جای مرا بگیرد .

در هر حال ائتلاف وقت نشده است و من از شما خواهش میکنم بموارد زیر توجه مخصوص مبذول دارید :

پس از سالها مطالعه درباره مسئله ایرلند به این نتیجه رسیدم که ضربه تعیین کننده علیه طبقه حاکمه انگلستان (که برای جنبش کارگران سراسر جهان تعیین کننده خواهد بود) نه در انگلستان بلکه فقط در ایرلند میتواند وارد شود .

در اول ژانویه ۱۸۷۰ ، شورای عمومی بخشنامه محرمانه‌ای را که توسط من به زبان فرانسه (زیرا روزنامه‌های فرانسوی و نه آلمانی در انگلستان نتایج مهم‌بیار می‌آورند) و در مورد ارتباط مبارزه ملی ایرلند با آزادی طبقه کارگر و بنابراین برخوردی که انجمن

بین الملل [بین الملل اول] باید در مورد مسئله ایرلند داشته باشد نوشته شده بود منسوخ کرد.

من در اینجا بطور خیلی مختصر نکات مهم آنرا می آورم.

ایرلند سنگر اشرافیت زمیندار انگلیسی است استعمار آن کشور نه تنها یکی از مهم ترین منابع ثروت مادی، بلکه بزرگترین [منبع] قدرت روحی آنهاست. آنها مظهر تسلط انگلستان بر ایرلند هستند بنابراین ایرلند وسیله اصلی القاء تسلط اشرافیت انگلیسی بر خود انگلستان است.

از طرف دیگر، اگر همین فردا ارتش و پلیس انگلیسی از ایرلند بیرون کشیده شود یک انقلاب ارضی بوقوع خواهد پیوست. اما سقوط اشرافیت انگلیسی در ایرلند الزاماً به سقوط آن در انگلستان منتهی خواهد شد. و این شرط اولیه یک انقلاب پرولتاریائی در انگلستان را تشکیل میدهد. انهدام اشرافیت زمیندار انگلیسی در ایرلند عطفی بی نهایت آسانتر از انجام آن در خود انگلستان است. زیرا مسئله زمین در ایرلند تا کنون بجهت اینکه مسئلهای حیاتی یعنی مرگ و زندگی برای اکثریت قابل توجه مردم ایرلند بوده است، منحصر "تنها" در مسئله اجتماعی را تشکیل داده و هم زمان با آن یک مسئله ملی نیز می باشد. صرف نظر از این واقعیت که مردم ایرلند دارای خصوصیات اخلاقی احساساتی تر و انقلابی تری از مردم انگلیس هستند.

در مورد بورژوازی انگلستان باید گفت که آن در درجه اول منافع مشترکش با اشرافیت انگلیسی ایجاب میکند که ایرلند را بصورت یک چراگاه صرف درآورند که گوشت و پشم را به ارزانترین قیمت ممکن در اختیار بازار انگلیس بگذارد. [بورژوازی انگلستان] همچنین علاقمند است که جمعیت ایرلند را در طریق تخریب و مهاجرت اجباری آنقدر کاهش دهد که سرمایه انگلیسی (سرمایه گذاری شده در زمینهای اجاره داده شده برای کشاورزی) در آنجا بتواند در شرایط "امنیت عمل نماید" [بورژوازی انگلستان] به همان اندازه خواستار صاف کردن اراضی ایرلند میباشد که در مورد صاف کردن نواحی مزروعی انگلستان و اسکاتلند بود [مقصود قطع درختان جنگل و تبدیل آن به مناطق مزروعی میباشد]. مبلغ ۱۰۰۰۰-۶۰۰۰۰ لیره بکه^۲ در حال حاضر بابت مالکین غایب^۱ و سایر درآمد های ایرلند مالانه به لندن جریان دارد نیز بایستی بحساب آورده شود.

لیکن بورژوازی انگلستان منافع بسیار مهمتری در اقتصاد کنونی ایرلند دارد. بعلت افزایش مداوم تمرکز زمینهای اجاره ای، ایرلند کارگر مازاد خود را به بازار کار

انگلیس میفرستد و بنابراین باعث پائین آوردن سطح دستمزد و در نتیجه پائین آمدن موقعیت مادی و معنوی طبقه کارگر انگلستان می شود

و از همه مهمتر! در هر مرکز صنعتی و بازرگانی انگلیس طبقه کارگر - دو بخش مناخص، کارگران انگلیسی و کارگران ایرلندی تقسیم شده است. کارگر معمولی انگلیسی از کارگر ایرلندی بعنوان یک رفیق که باعث پائین آمدن سطح زندگی می شود متفراتر است. در مقایسه با کارگر ایرلندی، او خود را عضوی از کشور حاکم محسوب میکند و در این حالت است که تمایل به ابزاری می شود در دست اتراف و سرمایه داران انگلیسی علیه ایرلند و در نتیجه باعث استحکام تسلط آنها بر خودش می شود. او تعصبات مذهبی، اجتماعی و ملی علیه کارگر ایرلندی را گرامی میدارد. برخوردار او با کارگر ایرلندی همآسود برخوردار "سفیدهای فقیر" با سیاهان در ایالات برده دار سابق در ایالات متحده آمریکا می باشد. ایرلندی هم تمام اینها را با اضافه بهره آن با پول خودش پس میدهد. او کارگر انگلیسی را هم بعنوان شریک جرم و هم بعنوان آلت دست حکام انگلیسی در ایرلند می بیند.

این تضاد بوسیله مطبوعات، منبر، روزنامه های فکاهی، بطور خلاصه بوسیله تمام وسایلی که در خدمت طبقات حاکمه قرار دارند بطور مصنوعی رنده نگاه داشته شده و تشدید میشود. این تضاد راز اهمیت طبقه کارگر انگلستان است. صرف نظر از سازمانش، رازیب که بوسیله آن طبقه سرمایه دار قدرت خود را حفظ میکند و از این موضوع نیز کاملاً آگاه است. اما بدبختی باینجا ختم نمیشود. به آن سوی اقیانوس نیز ادامه پیدا می کند. تضاد بین انگلیسی و ایرلندی ریشه پنهان اختلاف بین ایالات متحده و انگلستان است. این هرگونه همکاری صادقانه و جدی را بین طبقات کارگر دو کشور غیر ممکن می سازد. و دولت های دو کشور را قادر میسازد که هرگاه مناسب تشخیص بدهند، اختلافات اجتماعی را به قدری و در هنگام نیاز به جنگ بین دو کشور تبدیل کنند.

انگلستان، مرکز بزرگ سرمایه، یعنی آن قدرتی که تا کنون بر بازار جهانی حکومت کرده است، در حال حاضر مهمترین کشور برای انقلاب کارگری است و گذشته از آن تنها کشوریست که شرایط مادی چنان انقلابی، در آن به یک درجه مشخصی از آمادگی رسیده است. بنابراین مهمترین هدف انجمن بین المللی کارگران [بین الملل اول] تسریع انقلاب اجتماعی در انگلستان است. تنها راه تسریع آن نیز مستقل نمودن ایرلند است. لذا وظیفه بین الملل اینست که در همه جا مسئله اختلاف بین انگلستان و ایرلند را پیش بکشد و آشکارا از ایرلند پشتیبانی نماید. وظیفه مخصوص شورای مرکزی در لندن اینست

کمبکارگران انگلیسی بقیولاند که برای آنها رهایی ملی ایرلند نه یک مسئله عدالتخواهانه انتزاعی (abstract justice) با احساسات بشر دوستانه ، بلکه اولین شرط رهایی اجتماعی خود آنهاست .

ایشان تقریباً " نگاه اصلی محسنامه هستند که در عین حال علت وجودی قطعنامههایی که توسط شورای مرکزی در ارتباط با عفو عمومی ایرلند به تصویب رسیدند نیز میباشد . کمی بعد از آن مقاله شاید اللحن بدون امضایی را درباره رفتار اعمال شده نسبت به فنیانها (Fenians) توسط انگلیسیها و غیره که در آن به گلاادسون^۲ و سایرین حمله شده بود به روزنامه آنتریا سیونال (ارگان شورای مرکزی بلژیکی خودمان در بروکسل) فرستادم . در این مقاله من همچنین جمهوریخواهان فرانسوی را محکوم نمودم (روزنامه مارسی بزرگ " marseillaise " چرندیاتی را که در اینجا تالاندیر (talandier) ناچرمی نویسد بچاپ رسانده است) زیرا که خشمناک از امپراطوری را در خود پیمندی ملهاس ذخیره کردهاند

آن عمل موثر افتاد . دخترم جسی (Jenny) یک سری مقاله را با نام مستعار جی - ویلیامز (J. Williams) ، (در نامه خصوصی اش به هیئت سردبیری ، خود را باین نام معرفی کرده بود) به روزنامه مارسی پرس نوشت و همراه سایر مطالب نامه او - داناوان روزا (O'Donovan Rossa) را نیز بچاپ رسانید . در نتیجه سرو صدای زیادی ایجاد شد .

گلاادسون پس از سالها امتناع ورزیدن مدگمانانه سرانجام مجبور شد که با ایجاد یک کمیته پارلمانی جهت بررسی رفتار (انگلیسیها) با زندانیان فنیان موافقت نماید . جسی اکنون مخبر دائمی روزنامه مارسی بزرگ در امور مربوط به ایرلند است . (البته طبیعی است که این اطلاعات باید بین ما محفی بماند) . دولت انگلستان و مطبوعات سخت عصبانی هستند ، بخاطر اینکه مسئله ایرلند در فرانسه در دستور کار قرار گرفته و این دغلهها از طریق پاریس در تمامی قاره مشاهده و افشا می شوند .

ما با یک نیز دو نشان ردیم زیرا که رهبران ایرلند و روزنامه نگاران و دیگران را در دابلین (Dublin) مجبور کردیم که با ما تماس برقرار نمایند ، کاری که قبلاً شورای عمومی قادر به انجامش نبود .

ما در امریکا پهنه وسیعی برای کار در این زمینهها داریم . یک ائتلاف از کارگران آلمانی و ایرلندی (البته کارگران انگلیسی و آمریکایی که آماده پذیرفتن آن

باشند) بزرگترین دست‌آوردی است که شما میتوانید بآن برسید. این باید بنام بین‌الملل انجام یابد. اهمیت اجتماعی مسئله ایرلند باستانی روشن شود.
دوره آینده گمانی چند که منحصراً با وضعیت کارگران انگلیس برخورد نماید را
خواهم نویسم.
با نیروهای برادرانه!

کارل مارکس

یادداشت‌ها:

- ۱- اشاره به گزارشات کنگره باسل منسوخه بوسیله شورای عمومی بین‌الملل اول است.
- ۲- رجوع شود به یادداشت شماره ۷ نامه شماره ۱۱۸.
- ۳- ارزش این لیرها را باستانی در مورد سال ۱۸۷۰ در نظر گرفت که با در نظر تریس اوضاع اقتصادی آن زمان مبلغ هنگفتی را تشکیل میداده است.
- ۴- مالکینی که خود در امور کشاورزی دخالتی میکردند و فقط سالانه منافع زمینهای خود را دریافت میدادند.
- ۵- مقاله "دولت انگلستان و زندانیان فنیان" جاب مورچه ۲۷ فوریه ۱۸۷۰.
- ۶- فنیان (Fenian) نام جنبشی در ایرلند.
- ۷- گلاستون (Gladstone) سیاستمدار انگلیسی.
- ۸- مارکس به شورای فدرال بلژیک اشاره می‌کند.

نامه مارکس به لودویگ کولمان^۱ در هاننور^۲

لندن ۲۷ ژوئن ۱۸۷۰

..... اخیراً "عالمجنابان اساتید آلمانی خود را ملزم دیدم که اینجا و آنجا توجهی بمن بکنند. اگر چه شیوه‌های تقریباً "سفیهانه، بعنوان مثلاً. واگنر (A. Wagner) در جزوهای درباره مالکیت ارضی و، هلد (Held) در بن (Bonn) در جزوهای درباره سیستم اعتبار کشاورزی در ناحیه راین Agricultural Credit System in the Rhine Province آقای لانگه (Lange) در (درباره مسئله کار و غیره چاپ دوم) برای اینکه خود را مهمل جلوه دهد برای بسیار تحسین می نماید برای اینکه آقای لانگه کشف عظیمی کرده است. (بنظر او) تمام تاریخ را می توان بوسیله یک قانون طبیعی بسیار مهم بیان نمود. این قانون طبیعی عبارت (در اینجا گفته داروین به یک عبارت تبدیل می شود) "مبارزه برای زندگی" است. و محتوای این عبارت قانون "جمعیت" (population) یا بهتر لست گفته شود "تراکم جمعیت" (overpopulation) مالتوس است. بنابراین بیسی تجزیه و تحلیل "مبارزه برای زندگی" آنطور که در اشکال مشخص و مختلف جوامع وجود داشته است، تنها کاری که باید انجام داد اینست که تمام مبارزات مشخص را در قالب عبارت "مبارزه برای زندگی" و خود این عبارت را در قالب "افسانه جمعیت" مالتوسی بیان نمود. واقعاً "بایستی تصدیق کرد که این روش جالبی است برای خودستایی، شیوه‌سازی علمی، جهالت مفتخرانه و تنبلی روشنفکرانه.

آنچه که همین لانگه در مورد روش هگلی و بکارگرفتن آن بوسیله من میگوید واقعاً بچگانه است. اول از همه او از روش هگل هیچ نمیفهمد و دوم اینکه، در نتیجه، طریقه بکارگرفتن منتقدانه آن بوسیله من را نیز حتی کمتر درک میکند. از یک جهت او مرا بیاد موزس مندلسون (Moses Mendelssohn) میاندازد زیرا، این الگوی واقعی یک آدم روده دراز، در نامعای که به لسینگ (Lessing) نوشت از او سؤال کرد که چگونه می تواند آن "نگ مرده - اسپینوزا" (Spinoza) را جدی بگیرد. بهمین

ترتیب آقای لانگه مبهوت است که چگونه انگلیس، من و دیگران این سگ مرده یعنی هگل را جدی میگیریم در حالیکه بوشنر (Buchner)، لانگه، دکتر دورینگ (Duhring) فچنر (Fechner) و دیگران عدتها قبل به این توافق رسیده‌اند که او [هگل] - بیچاره دوست داشتی - بدست آنها بخاک سپرده شده است لانگه آنقدر ساده است که اظهار میدارد من در مورد ماده تجربی (empirical matter) "با آرادی محدود حرکت میکنم" - او حتی ذرفای هم نمیداند که این حرکت آراد در ماده "چیزی جریعبارت بیان کننده روش برخوردار بماده یعنی روش دیالکتیک نیست

در مورد فشار میزور (Meissner) برای [نوشتن] جلد دوم [مقصود - جلد دوم سرمایه است] ، نه تنها در طول زمستان بعلت بیماری ، در کارم وقفه افتاد ، بلکه همچنین لازم آمد که با زحمت بفرآگیری روسی بپردازم ، چه برای بررسی مسئله زمس لازم بود که برای مطالعه روابط مالکیت بر زمین در روسیه ، به منابع اصلی رجوع نمایم . گذشته از آن ، در ارتباط با مسئله زمین در ایرلند دولت انگلستان یک سری کتابچه - (Blue Book) - که بزودی پایان خواهند یافت - درباره روابط کناورزی . . . تمام کشورها منتشر نمود . بالاخره ، من مایلم که اول ، چاپ دوم جلد اول را ببینم . اگر قرار باشد که آن [چاپ دوم جلد اول] ، در حالیکه من روی آخرین مراحل جلد دوم کار می کنم ، بیرون بیاید باعث مفشوش شدن کار من می شود .
بهترین دروهای جنی و خودم را برای تمام اعضای خانواده کوهگلمان میبخشیم .

ارادتتند

ک.م.

یادداشت ها

1- Ludwig Kugelmann

2- Hanover

نامه انگلیس به مارکس در رمزگیت (Ramsgate)

منچستر ۱۵ اوت ۱۸۷۰

مور عزیز،

اگر کسی چون من بعدت سه روز گرفتار دل‌دردی شدید و گاهی به همراه نمی‌ملاهم باشد، از او، حتی اگر در حال بهبودی هم باشد نمیتوان انتظار داشت که به تفصیل برنامه ویلهلم^۱ را تشریح نماید. ولی از آنجا که تو جمهوری آنرا داشته باشی، من اینکار را خواهم کرد

من نمیدانم که براکه (Bracke)، که مسلماً آدم ضعیفی است، تا چه اندازه شور و هیجان ملی خود را از دست داده است. و از آنجا که من حداکثر هر دو هفته یکبار یک شماره ولکسنات^۲ (Volksstaat) را دریافت مینمایم قادر نیستم که درباره مواضع کتبه^۳ نظری بدهم. البته به جز در مورد نامه بن هورست (Bonhorst) به ویلهلم که جورانه است ولی تردید تشویق خود را آشکار مینماید. برخلاف این، اعتماد بنیسی کوبه‌فکرانه و دگماتیستی لبیککش حقیقتاً "بیجان است" البته طبق معمول به نهوی بسیار مطلوب.

بظنر من فضا به طریق زیر قابل تفسیر است. آلمان توسط بدینگوت^۴ (Bandinguet) و برای حفظ حیات ملی خود به جنگ گشاییده شده است. اگر بدینگوت آنرا [آلمان را] شکست بدهد، بنایار تبسم برای سالها استحکام یافته و آلمان برای سالها شکسته خواهد شد، شاید هم برای نسلها - در آنصورت دیگر از یک جنبش کارگری مستقل آلمانی - حنی نخواهد بود. چه مبارزه برای احیای حیات ملی آلمان همه چیز را جذب خود خواهد کرد و در بهترین حالت کارگران آلمانی توسط فرانسویها کشیده خواهند شد. [ولی] اگر آلمان پیروز شود در هر حال بنایار تبسم فرانسوی نابود شده، سرانجام بر آمده اتحاد آلمان حظ بظلاسی گنیده خواهد شد. سازماندهی کارگران آلمانی در سراسر کشور، کاطلاً متفاوت با آنچه تا کنون

غالب بوده ممکن شده و کارگران فرانسوی، صرفنظر از نوع رژیمی که سر کار خواهد آمد، بیش از زمان سلطه بناپارتیزم آزاد خواهند بود. توده‌های آلمانی - طبقات مختلف به این واقعیت رسیده‌اند که این مهم‌ترین و عمده‌ترین مسئله، حیات ملی است و بنابراین و به یک باره خود را به میدان کارزار انداخته‌اند. اینکه در اینگونه شرایط یک حزب سیاسی آلمانی باید به سیک و پهللم تبلیغ بیطرفی مطلق نموده و مسایل فرعی را مهمتر از مسایل اصلی بنماید، عطی کاملاً " غیر ممکن بنظر میرسد.

باین باید اضافه کرد که بدون شویزم توده‌های فرانسوی، بدینگونه هرگز قادر نمی بود این چنین جنگی را آغاز نماید - یعنی شویزم بورژوازی، خرده بورژوازی، دهقانان و پرولتاریای امپریالیستی بخش احتمالی هازمانیست^۶ (Hausmannist) که بناپارت با به کارگرفتن دهقانان در شهرها بوجود آورده است، تا آنزمان که این تونیزم کوبیده موافقاً "کوبیده‌متشده، صلح‌بین آلمان و فرانسه امری غیر ممکن است. کسانی ممکن بود که [در گذشته] انتظار میداشتند که انقلاب پرولتاریائی این وظیفه [صلح] را به عهده بگیرد، ولی از آنجا که جنگ آغاز شده است برای آلمانیها جر دست‌بکار [جنگ] ندن - و آنهم بفوریت - چاره‌ای نیست.

حال نوبت نکات فرعی است باید از شرایط بدی که بورژوازی آلمان با آن مواجه است، و در نتیجه لمان^۷ (Lehmann)، بیسارک (Bismarck) و شرکا رهبری این جنگ را [در آلمان] دارند و در صورت پیروزی به شکوه موفقی آنها خواهد افزود معنون باشم، این مسلماً " رقت انگیز ولی اجتناب ناپذیر است. و بر اساس آن احساسات ضد بیسارکی را اصول راهنما کننده قرار دادن امر کاملاً بیهوده‌ای خواهد بود. اولاً بیسارک در حال حاضر همانند سال ۱۸۶۶، بی آنکه خود بخواهد و از راه خودش، دارد بخشی از امور ما را به انجام میرساند. او حتی بهتر از گذشته دارد راه را برای ما هموار میسازد. بعلاوه، دیگر سال ۱۸۱۵ پشت سر گذاشته شده است. مردم جنوب آلمان یقیناً وارد رایشستاگ (Reichstag) گردیده و بنابراین برای پروسیانیزم Prussianism رفیعی بوجود خواهد آمد. همچنین، از این امر وظایفی ملی ناشی شده، که همانطوریکه خودت هم نوشتی، مانع اتحاد با روسیه میشود بطور کلی، این عملی بی معنی است که سیک تمبکنشت، تمام اتفاقات بعد از ۱۸۶۶ را نادیده گرفت و نفی کرد، به صرف اینکه اتفاقات مورد علاقه ما نیستند، ولی ما نمونه‌های جنوب آلمانی خود را می شناسیم، یا این ابلهان کاری نمیشود کرد.

۱- تا آنجا که هدف جنبش ملی محدود بدفاع از آلمان است (که البته قبل از اینکه صلح برقرار شود میتواند شامل حملاتی هم باشد) ، به آن [جنبش ملی] بپیوندند
 تو میتوانی از نامه کوگلمان (Kugelmann) قدرت آنرا مشاهده کنی .

۲- [آنها میتوانند] همزمان با آن بر تفاوت میان منافع ملی آلمان و منافع سلسله [سلاطین] بروس تاکید نمایند .

۳- بر علیه الحاق آلزاس (Alsace) ولورن (Lorraine) به باواریا (Bavaria) و بادن (Baden) اقدام نمایند ، چه بیسارک در حال حاضر این جنبش قصدی را دارد .

۴- بمجرد ایجاد یک دولت جمهوری غیر شونیستی در پاریس ، برای یک صلح شرافتمندانه کوشش نمایند .

۵- مداوماً " منافع مشترک کارگران فرانسوی و آلمانی را تاکید نموده و متذکر شوند که آنها نه با جنگ موافق بوده و نه با هم خواهند جنگید .

۶- در مورد روسیه ، نظری شبیه به خطاییه بین الطل^۸ .

خندناور موضع ویلهلم مبنی بر این است که چون بیسارک همکار سابق بدینگوت است بنابراین صحیحترین موضع یک موضع خنثی و بی طرفانه است . اگر این آراء عمومی مردم را در آلمان تشکیل میداد ، بزودی میبایستی کنفدراسیون راین (Rhine) احیا میگردد . در اینصورت باید میدید که حضرت ویلهلم چه نقشی را بازی نموده و چه بر سر جنبش کارگری میآید . مردمی که بجز مشت و لگد چیزی نصیبشان نگردیده حقیقتاً مناسب ترین کسان برای بوجود آوردن انقلاب اجتماعی هستند - منجمده در ایالات کوچک ولی مورد علاقه ویلهلم .

چه جالب است که این بیچاره حقیر میخواهد مرا برای چیزی که قرار بود در الیرفلدر زیتونگ^۹ (Elberfelder Zeitung) چاپ شود مورد مواخذه قرار دهد !
 موجود بینوا .

افتضاح در فرانسه وحشتناک به نظر میرسد همه چیز نابود شده ، از دست رفته و مورد فریب واقع شده است . تفنگهای سربر نوع چسپات (Chasspot) بد ساخته و گاهی اوقات تیر را خالی نمیکند حتی چیزی از آنها باقی نمانده و تفنگهای چخماقی باید دوباره بکار افتند . در هر حال یک دولت انقلابی ، البته اگر بوجود آید ، نباید

مأیوس باشد. ولی باید پاریس را به دست سرنوشتی رها کرده و جنگ را از جنوب آغاز نماید. البته برایش، تا خریدن اسلحه و رسیدن لنگر جدید التشکیل که تدریجا " دشمن را بظرف مرز سوق خواهد داد امکان مقاومت وجود خواهد داشت. البته این پایان واقعی جنگ خواهد بود. چه هر یک از آن دو کشور به دیگری ثابت خواهد کرد که قابل مغلوب شدن نیست. ولی اگر این به سرعت انجام نپذیرد بازی تمام خواهد بود. عملیات مالتک (Moltke) یک الگو است - بنظر میرسد که ویلیام کهنه‌کار او را کاملا " آزاد بگذارد. در حالیکه [در آلمان] حتی چهارمین دسته از نیروهای ارتشی که بخدمت خوانده شده‌اند در حال پیوستن به ارتش هستند، در فرانسه هنوز وجود خارجی ندارند. اگر بدینگونه هنوز از متز (Metz) خارج نشده باشد، برایش امکان درد سر وجود دارد.

آهنی در دریا برای رماتیسم خوب نیست، ولی گامپرت (Gumpert) که قرار است مدت چهار هفته در ویلز (Wales) بماند اظهار میدارد که بخصوص هوای دریا بسیار سودمند است. امیدوارم که هر چه زودتر از ناراحتی شفا پیدا کنی، [رماتیسم] چیز وحشتناکی است. در هر حال خطرناک نیست. سلامتی دوباره تو خیلی مهمتر است.

با درودهای فراوان -

دوست تو
ف. ا.

۱- مور (Moor) بمعنای مراکتی است و از آنجا که مارکس جهرهای بهره‌دانشت به این لقب معروف شده بود .

۲- Wilhelm Liebknecht

۳- ارکان مرکزی حزب سوسیال دموکراسی کارگران آلمان که از سال ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۶ در لایپزیگ (Leipzig) و به سردیبری لیبنکنت اننار مییافت .

۴- کمنته حزب سوسیال دموکراسی آلمان در شهر برانزویک (Brunswick) .
 لقب ناپلئون سوم .

۵- در سالهای ۱۸۶۰-۱۸۵۰ بناپارت از طریق هازمان (Haussmann) دهقانانیرا از دهات وارد شهرها کرد تا به دوباره‌سازی شهرها دست بزنند . علت آن نه تنها خدمت به اشراف و وسیع نمودن خیابانها برای حرکت ارتش مثلا " بهنگام قیام تودهای بود ، بلکه همچنین بوجود آوردن نفوذ بناپارت در میان بخشی از طبقه کارگر از طریق کار دادن به آنها را نیز شامل میشد

۶- لقب ویلیام اول .

۷- اشاره به اولین خطابه شورای عمومی بین‌الملل [اول] که در مورد جنگ پروس - فرانسه توسط مارکس نوشته شده بود .

۸- در تاریخ ۱۳ آگوست ۱۸۷۰ ویلهلم لیبنکنت در نامه‌ای که به مارکس نوشته بوده مطرح کرده بود که انگلس تحولات ناسیونالیستی دارد .

نامه انگلیسی به مارکس در لندن

منچستر ۱۴ سپتامبر ۱۸۷۰

مرا به همسرم توجهی نیست ،

مرا به فرزندم توجهی نیست ،

من را آرزوهای بلندتری است ،

اگر گرسنه‌اند ، بگذار تا گدایی کنند —

امپراطور من

امپراطور اسیر من

(از شعری از هنریش هاین)

مسلماً " تاریخ بزرگترین شاعر است ، چه حتی موفق به شبیه سازی از هاین — (Heine) گردیده است . امپراطور من ^۱ ، امپراطور اسیر من ^۲ ! و حتی بیشتر از آن "پروسی های منفن" . ویلیام بیچاره [ویلیام اول] به کناری ایستاده و برای صدمین بار به همه اطمینان میدهد که بیگناه است و هرچه میگذرد صرفاً "خواست خدا است ، رفتار ویلیام درست به آن کودک دیستانی میماند که [در برابر سؤال معلم مبنی بر اینکه] : "چه کسی جهان را آفرید؟" [در پاسخ میگفت] "لطفاً ، آقای معلم ، من بودم — اما دیگر آنرا تکرار نخواهم کرد!"

سپس ژول فاور (Jules Faver) بینوا پیدا شده و پیشنهاد مینماید پالیکائو (Palikao) ، تروچو (Trochu) و چند تن ساده لوح ^۳ دیگر باید دولتی تشکیل دهند . هیچگاه گروهی باین بیقوازهگی سابقه نداشته است . یا اینهمه ، انتظار میرود که وقتی پاریس از آن مطلع شود بالاخره چیزی اتفاق خواهد افتاد . من نمیتوانم قبول کنم که این سیل اخبار که الزاماً "امروز و فردا مردم از آن آگاه خواهند شد ، تاثیری بجای نخواهد گذاشت . شاید که [شعر آن] حکومتی متعادل به چپ باشد که بدنیال یک

پایان جنگ فرا رسیده است . در فرانسه دیگر ارتشی نیست . بمجرد اینکه بازمین (Bazaine) تسلیم شود ، که مسلماً " در این هفته خواهد شد ، نیمی از ارتش آلمان در پاریس و بومی هم در امتداد لویر (Loire) رژه رفته تا کشور را از تمام تجمع نیروهای مسلح پاک نماید

حبله آلساس (Alsace) صرفنظر از ویژهگیهای قدیمی تیوتونیک - (Teutonic) آن ، عمدتاً ماهیتی استراتژیکی داشته و هدفش مرز قراردادن [کوههای] وازجس (Vosges) و لوون (Lorraine) آلمان است { اگر مرزبندی را بخواهیم بر اساس زبان تعیین کنیم ، میتوانیم خط مستقیمی را از دونان (Donon) و یا شیرمک (Schirmeck) در کوههای وازجس به نقطهای که به اندازه مسافتی برابر یک ساعت مسافت به طرف شرق لانگوی (Longwy) فرار دلرد وصل نعائیم - یعنی همانجایی که مرزهای بلژیک ، لوکزامبورگ و فرانسه یکدیگر را قطع مینمایند ، همچنین از دونان در امتداد وازجس بطرف مرز سوئیس) ، در دونان ، یعنی قسمت شمالی کوههای وازجس [ارتفاعات] به بلندی ویر شیمی جنوبی نیستند ، تنها الاغهای استاتسانزایگر (Staatsanzeiger) و براس (Brass) و شرکه میتوانند به این فکر بیافتند که ما قطع این نوار باریک از فرانسه که جمعیتی در حدود یک میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر دارد آن کشور را خفه خواهند کرد . فریادهای این آدمهای بی فرهنگ برای تضمین بطور کلی پوج است و اما آنها را میگویند تا درباریان را راضی نگهدارند .

در ساربروکن (Saarbucken) ، فرانسویها تا آنجا که میتوانند ادامه وارد ساختند . برعکس استراسبورگ که برای هفتهها شب و روز بمباران میشد ، [این امر در اینجا] تنها چند ساعت بطول انجامید

هم اکنون من نامه کاکاموآ را با شکر جواب میدهم بسیار جالب است . دفاع از پاریس ، بشرطیکه حادثه غیر مترقبای در داخل اتفاق نیافتد . واقعه جالبی خواهد بود . این خرده وحشتهای مداوم فرانسویها که ناشی از آنستکه از لحظهای که سرانجام باید حقیقت را بشنوند وحشت دارند ، میتواند به انسان واقعبیت حکومت وحشت و ترور را بخوبی نشان دهد مقصود ما حکومت آن افرادی است که وحشت و ترور را الهام مبخشد . بعکس ، در اینجا حکومت آن کسانی است که خود ترور زدهاند . مقصود از ترور

حنونهای بیهودهای است که انسانهای وحشتزده برای مطمح نمودن موقعیت خود تکرار مینمایند. من معتقدم که گناه حکومت وحشت سال ۱۷۹۳ منحصراً "بگردن آن بورژواهایی بود که از وحشت خود را به سطح وطن پرستان پائین آورده بودند و همچنین بگردن کودکانهای وحشتزدهای که از ترس میلرزیدند و آن اوباشان و نیهنگارانی که میدانند چگونه از وحشت [مردم] سود ببرند اینها همان طبقاتی هستند که در ترور ناچیز امروز نیز حضور دارند.

بهترین درودها از طرف همه ما به همه شما منجمله جولی مایر^۴ Jolly Meyer

و مور.

صمیمانه

ف.ا.

پادداشت‌ها

۱- نابلئون سوم

۲- در اینجا برای لغت ساده لوح، انگلس اهل ازگاد که ناحیهای در یونان باستان بوده است بکار میبرد. این تعبیه "دهاتی" در زبان فارسی است.

۳- لغت شوخ طبعانه برای لورا لافارگ (Laura Lafargue)

۴- لغت شوخ طبعانه برای کارل شورلمر (Karl Schorlemmer)

مارکس به هیئت تحریریه روزنامه آنجمنونیه زاپیسی^۱ لندن [نوامبر ۱۸۷۷]

آقای عزیز،

آنطور که منظر میرسد نویسنده مقاله "کارل مارکس در محکمه آقای ژوکوفسکی" - (Zhukovsky) "مرد ریوکی است و اگر، در مورد [بر] انباشته اولیه [سرمایه] من حتی یک عمارت باقیه بود که بتواند به نتایج بحث او کمک کند آنرا نقل میکرد. بطلب فقدان جدی عبارتی، او خود را ملزم می بیند که به یک اظهار نظر تصادفی - چیزی تهیه پلمیک [من] علیه "مرد ادیب"^۲ روسی که در ضمیمه "جاب اول آلمانی سرمایه" بجا رسیده است بپردازد. ما کدام اشخاص این نویسنده او را سرزنش کنیم؟ اینکه او کمون روسی را نه در روسیه، بلکه در کناسی که بوسله هکن تاوژن^۳ (Haxthausen) - مشاور دولت پروس - نوشته شده است پیدا کرده، و اینکه کمون روسی برای او وسیله است برای اتعاب این امر که اروپای کهنه باید از طریق پیروزی پان اسلاویسم^۴ (Pan-Slavism) تجدید حیات نماید. حدس من در مورد این نویسنده میتواند صحیح یا اشتباه باشد ولی بهیچ ترتیب نمیتواند کلبدی باشد برای نظرات من در مورد کوششهای "روسها برای پیدا کردن یک راه پیشرفت برای کشورشان متفاوت با آنچه که اروپای غربی پیمود و هنوز می بیند"، و غیره.

در مآخره جاب دوم آلمانی سرمایه - که نویسنده مقاله آقای ژوکوفسکی از آن مطلع است، زیرا از آن نقل قول میآورد - من در مورد "محقق و منقد بزرگ روسی"^۵، با تحسینی که شایسته اوست سخن میگویم. این نویسنده در مقالات بسیار با ارزشی، این سؤال را طرح مینماید که آیا روسیه، آنچنانکه اقتصاددانان لیبرالشان معتقدند، بایستی از اسهدام کمون روستا (Village Commune) شروع کند بمطور اینکه به سیستم سرمایه‌داری گذار نماید یا اینکه بر عکس، میتواند بدون تجربه نمودن آثار مزارت‌بار این سیستم از طریق انکشاف شرایط تاریخی (Historical Conditions) [بویژه] خود روسیه، دست‌آوردهای آنرا مورد بهره‌برداری قرار دهد او [چرنیشفسکی] در تائید راجعل دوم سخن میگوید. و منقد محترم من [اشاره مارکس به ژاکفسکی] لافل بهمان اندازه دلیل داشت که از تحلیل من از این "محقق و منقد بزرگ روسی" نتیجه بگیرد که

من با نظرات او موافقم که همان اندازه از پلمیک من علیه "مرد ادب" و پان-اسلاویست نتیجه بگیرد که من آنها را رد می‌کنم.

در نتیجه، از آنجا که علاقتند به باقی گذاشتن "موردی برای حدیثات" نیستیم با بسی مستقیماً به اصل مطلب برخورد کنیم. برای اینکه صلاحیت مخصوص برای اظهار نظر در مورد توسعه اقتصادی در روسیه را داشته باشیم، زبان روسی را آموختیم و بعد چندین سال به مطالعه انتشارات رسمی و سایر اسناداتی که در این مورد مطلبی داشتند پرداختیم. من باین نتیجه رسیده‌ام که، اگر روسیه راهی را که از سال ۱۸۶۱ دنبال کرده است ادامه دهد، بهترین موقعیتی را که تا کنون تاریخ در اختیار ملتی گذاشته است از دست داده و دستخوش تمام بخت برگشته‌گی‌های سیستم سرمایه‌داری خواهد شد.

فصل مربوط به انباشت اولیه (سرمایه) مدعی چیزی بجز نشان دادن راهی که از طریق آن سیستم اقتصادی سرمایه‌داری در اروپای غربی از بطن سیستم اقتصادی فتودالی ظهور کرده، نیست از اینرو، این (فصل) آن پروسه تاریخی‌ایرا توصیف می‌نماید که با جدا کردن تولید کنندگان از وسایل تولیدشان، آنها را به کارگران مزد بگیر (پرولتاریا) بمفهوم مدرن این کلمه تبدیل می‌تواند. در حالیکه صاحبان وسایل تولید را به سرمایه‌داران مبدل میکند. در آن (پروسه) تاریخ "تمام انقلابات دوران ساز هستند و بعنوان اهرمهایی برای طیفه سرمایه‌دار در پروسه شکل گرفتن عمل مینمایند، اما، مهمتر از همه، آن لحظاتی هستند که توده‌های عظیم بشر اجباراً از وسایل تولید و معاش سنتی‌شان کنده شده و ناگهان به بازار کار پرتاب میشوند. لیکن اساس نظامی این تحول سلب مالکیت از دهقانان است. انگلستان تنها کشوریست که تا کنون این پروسه بطور کامل در آن انجام یافته است. . . . ولی تمام کشورهای اروپای غربی در حال گذار از همان پروسه تحول هستند" ، و غیره. (نقل از) چاپ فرانسوی سرمایه، صفحه ۲۱۵ . در پایان فصل حرکت تاریخی تولید بدینگونه خلاصه شده است: که این "با بی‌رحمی قانون طبیعت نفی خود را سبب می‌شود". که این خود عناصر شیوه اقتصادی جدید را بوجود آورده است، زیرا که در همان حال بطرز بی‌سابقه‌ای نیروهای تولیدی کار اجتماعی و تکامل همه‌جانبه هر فرد تولید کننده را وسعت می‌بخشد. آن تملک سرمایه‌دار، که از قبل بر اساس شیوه تولید دسته‌جمعی (Collective mode of production) استوار است، تنها می‌تواند به تملک اجتماعی تبدیل شود. در مورد این نکته من در اینجا هیچ اثباتی ارائه‌نمیدهم، باین دلیل قانع کننده که، این عبارت خود یک جمع‌بندی کلی از توضیحات

مفصلی است که قبلاً در فصول مربوط به تولید سرمایه‌داری ارائه شده.

حال ببینیم که منقد من چگونه می‌تواند این تحلیل تاریخی را در مورد روسیه بکار برد؟ بطور ساده این [اسنکه] : اگر روسیه بخواهد همانند و بدنباله روی از اروپای غربی بیک کشور سرمایه‌داری مبدل شود که در چند سال اخیر هم در این مسیر مشکلات فراوانی را منحل شده است - بدون اینکه ابتدا تعداد قابل توجهی از دهقانان خود را به پرولتاریا تبدیل نکند، موقعیتی نخواهد داشت. بعد هنگامیکه در گرداب سرمایه‌داری غرق گردید، همانند سایر ملت‌های ملعون ملزم به تحمل قوانین بی رحم آن می‌باشد. همین و بس. ولی برای منقد من این بسیار کم است. او اصرار دارد که تحلیل تاریخی‌را از شکل‌گیری سرمایه‌داری در اروپای غربی به یک نظری تاریخی - فلسفی (historico-philosophic) در مورد راه عمومی تحول همه کشورها که بدون توجه به شرایط تاریخی مشخص آنها بوسیله تقدیر نجومی شده است تبدیل نماید. باین منظور که همراه عظیم‌ترین توسعه نیروهای تولیدی کار اجتماعی، کامل‌ترین تحول را برای بشر تضمین نماید. اما با عرض معذرت از حضور ایشان [باید بگویم] او در مورد من بسیار زیاد لطف میکند. در ضمن بسیار زیاد هم بی‌اهانت میکند (اجازه دهید مثالی بزنم.

من در چندین بخش از [کتاب] سرمایه به سرنوشتی که توده‌های محروم (Plebian) روم باستان بآن دچار گشتند اشاره می‌کنم. آنها در ابتدا دهقانانی آزاد بودند که هر کدام برای خود و بر روی قطعه زمینی متعلق به خود به کشاورزی مشغول بودند. در پیرویه تاریخ روم از آنها سلب مالکیت شد. همان حرکتی که آنها را از وسایل تولید و معاششان جدا کرد نه تنها شامل شکل گرفتن زمین‌داری بزرگ بلکه بوجود آمدن سرمایه بولی نیز گردید. لذا یک صبح زیبا در یک طرف مردمان آزادی یافت می‌شدند که بجز از نیروی کارشان از بقیه متعلقاتشان جدا شده بودند و در طرف دیگر مالکین تمام ثروت‌های تصاحب شده آماده برای استثمار این کار. چه اتفاقی افتاد؟ پرولتاریای رومی کارگر مزدبگیر نشد، بلکه به جمعیتی از بیکارمگان (do-nothings) بدتر از آنهایی که در جنوب ایالات متحده به "سفیدان فقیر" مشهور هستند تبدیل شد و همجوار با آنها شیوه تولیدی‌ای تحول یافت که سرمایه‌داری نبود بلکه براساس برده‌داری بود. لذا جوادث بسیار مشابهی که در اوضاع و احوال تاریخی متفاوتی در جاهای مختلف اتفاق می‌افتد، بنابراین کاملاً متفاوتی خواهد انجامید. با مطالعه‌ریک از این اشکال تکامل (evolution)

مطور محزا و بعد مقایسه آنها، باسانی می توان رمز [فرک] [این پدیده را یافت ، اما کسی با استفاده از یک تئوری تاریخی - فلسفی که ویژگی فوق العادگی شامل فوق - تاریخی بودن آن نیز می نمود -] و نگار بودن آن [بعنوان یک شاه کلید ، هرگز می تواند به هدف برسد .

یادداشت ها

۱- نامه مارکس به هیئت تحریریه روزنامه آتچستونیه زاپیسکی (Otechestvenniye Zapiski) در اکتبر ۱۸۴۷ نوشته شد . همی مدتی بعد از انتشار مقاله ای تحت عنوان " کارل مارکس در محکمه آقای زوکفسکی (Zhukovsky) " اثر ن - ک - س - س - س - لفسکی (N.K.Mikhailovsky) ، یکی از تئوریسینهای سارد هم روسی (Russian Narodism) در روزنامه فوق ، مقاله فوق الذکر حاوی برداشت نادرست از سرمایه بود ، اما مارکس این نامه را هرگز نفرستاد . بعد از مرگ مارکس ، انگلس آنرا در میان کاغذهای مارکس پیدا کرد و در تاریخ ۶ مارس ، ۱۸۸۴ رونوشتی از آنرا برای ورا زاسولچ (Vera Zasulich) به ژنو فرستاد .

۲- الکساندر هرزن (Alexander Herzen)

۳- هکس تاوین (A.Haxthausen) نویسنده کتاب " بررسی های مربوط به اوضاع بومی ، زندگی مردم ، و بخصوص موسسات روستایی در روسیه " در سه جلد ، هانوفر و برلین ، ۶۲ - ۱۸۴۷ .

۴- جتیش ماسیونالیستی که معتقد به متحد نمودن تمام نژاد اسلاو در زیر یک پرچم بود .

۵- ن - ج - چرنیشفسکی (N.G.Chernyshevsky)

نامه انگلیسی به ورا ایوانوفا زاسولویچ در ژنو

لندن ۲۳ آوریل ۱۸۸۵

همشهری عزیز

من هنوز جواب نامه مورخ چهاردهم فوریه شما را نداده‌ام. تاخیر نه ناشی از سبیلی من. بلکه بخاطر شرایط زیر بود:

شما نظر مرادبر مورد کتاب پلخانف (Plekhanov) "تفاوتهای ما" پرسیده بودید. برای اینکه من مجبور بخواندن آن بودم. من زبان روسی را می توانم بسادگی بخوانم بشرط اینکه برای یک هفته خودم را با آن مشغول نمایم. ولی چه بسا که شش ماه میگذرد و من قادر نیستم یک کتاب روسی بخوانم. در نتیجه در اثر بی سریشی مجبورم دوباره همه چیز را از نو بیاموزم. این درست همان چیزی است که در مورد کتاب تفاوتها اتفاق افتاد.

سخنهای حقی [نوشته‌های] مارکس که مشغول دیکته کردن آن به یک سبیلی هسم مرا برای تمام روز مشغول میدارد. عصرها هم مراجعینی که نمی توان آنها را نپذیرفت می آیند. مهداری کارهای تصمیمی هستند که باید خوانده شوند و مقدار زیادی نامه نگاری وجود دارد که با سبیلی انجام شود. و بالاخره ترجمه‌های کتاب منشأ خانواده (زبان‌های ایتالیایی، دانمارکی، و غیره) میباشد که بعضی اوقات به کار زائدی است. و به کار ساده‌های. باری. تمام این وقفه‌ها مانع از آن شدید که بیش از ۶۰ صفحه از کتاب تفاوتها را بخوانم. اگر سه روز وقت آزاد برای خودم داشتم آنرا تمام کرده بودم و در ضمن دانش [زبان] روسی خود را نیز ترمیم می نمودم.

هر چند که نسبت کوچکی از کتاب را که من خواندم. برای اینکه مرا با مسئله تفاوتها کم و بیش آشنا کند کافی بنظر میرسد.

قبل از هر چیز من برای شما تکرار میکنم که تا چه اندازه ضرور هستم از اینکه میان جوانان روسیه حزبی وجود دارد که بدون تردید نشوریهایی بزرگ اقتصادی و تاریخی مارکس را پذیرفته و قاطعانه از همه آنارشیهتها (Anarchist) و باقی مانده سنتهای

اسلاوی (Slavophy) بریده است . و مارکس هم بهمان اندازه احساس غرور میکرد اگر کمی بیشتر زنده مانده بود . این امتیازی است که برای تحول انقلابی روسیه بسیار مهم خواهد بود . بنظر من ، نظریه تاریخی مارکس شرط اساسی تاکتیکهای انقلابی بیکیسر (Consistant) و همگون (Coherent) است . برای کشف این تاکتیکها بایستی این نظریه را در مورد شرایط اقتصادی و سیاسی کشور مورد نظر بکار ببریم .

لیکن برای اینکه کسی قادر باهنکار باشد بایستی این شرایط را بداند ، و تا آنجا که بمن ارتباط دارد ، من بسیار کم راجع به موقعیت واقعی روسیه میدانم که خودم را شایسته قضاوت دقیق در مورد تاکتیکهای مورد لزوم در آنجا در یک لحظه معین بدانم . علاوه بر آن تاریخ داخلی و محرمانه حزب انقلابی روسی بخصوص در چند سال اخیر تقریباً به کلی برای من ناشناخته است . دوستانی که من در میان نارو دولتی Narodovoltsy دارم هرگز درباره آن [حزب] با من صحبتی نکردند . و این یکی از عناصر غیرقابل حذف برای هرگونه اظهار عقیده است .

آنچه که من راجع به اوضاع روسیه میدانم ، یا فکر میکنم میدانم ، مرا مجبور میکند که فکر کنم روسها به ۱۷۸۹^۲ خود نزدیک میشوند . انقلاب بایستی در مدت معینی آغاز شود ؛ احتمال دارد یکی از همین روزها آغاز شود ، در چنین اوضاع و احوالی کشور همانند یک مین (Mine) در حال انفجار است که فقط به یک کبریت احتیاج دارد . به خصوص از سیزدهم مارس^۴ باینطرف این یکی از آن شرایط استثنائی است که گروه معدودی از مردم می توانند انقلاب براه بیاندازند یعنی از طریق یک ضربه باعث بهم خوردن (با استفاده از اصطلاح پلخانف) تعادل ناپایدار سیستم گشته و آنرا سرنگون نمایند ، و با حرکتی بخودی خود ناچیز باعث رها شدن نیروهای قابل انفجاری گردند که بعد از آن غیر قابل کنترل میگردند . خوب ، اگر زمانی بلانکیسم (Blanquism) - آن نظریه خیالی که معتقد است از طریق عمل یک گروه کوچک توطئهگر قادر است جامعه‌ای را درگونه نمایش علت وجودی داشته باشد ، هم اکنون چنین چیزی در پترزبورگ Petersburg [لنینگراد فعلی] وجود دارد ، زمانیکه جرعه به یاروت نزدیک شود ، زمانیکه نیروها آزاد شده و انرژی ملی از نوع پتانسیل (Potential) به انرژی حرکتی (Kenetic) (استعاره جالب دیگری از پلخانف) تبدیل شوند - مردمی که جرعه را به سین زدند بوسیله انفجار که هزارها برابر قوی تر از خود آنهاست برده خواهند شد ، و انفجار مسیر خود را بسته باینکه نیروهای اقتصادی و نیروهای مقاومت چگونه باشند ، خواهد گشود .

فرش کنیم که این افراد تصور نمایند که می توانند قدرت را بدست بگیرند، (در آنصورت چه ضرری بار خواهد آورد؟ برطقی که بتوانند در سد سوراخی میکنند که آنرا شکاف دهد، سبب ناتی از درهم شکستن آن برودی آنها را از خیالیافی هایشان بیرون خواهد کتید. لیکن اگر این خیالیافی ها نتواند به آنها قدرت اراد. بیشتری ببخشد، چه دلمی برای گله کردن وجود دارد؟ چه سنا آنهائیکه لاف میزنند که انقلابی را با باجام رسانده اند، پس از پایان انقلاب موجه تدهات که میدادستماند چه میکند و اینکه نتیجه انقلاب همچگونه شباهنی با آنچه که می خواستد بوجود میاورد نداشته. این همان چیزی است که هگل آنرا طعمه تاریخ می نامد، طمنهای که تعداد کمی از شخصیهای تاریخی توانستند از آن بگریزند. به بیسمارک (Bismark) نگاه کن که برخلاف میل خود یک انقلابی شده است و یا گلاستون (Gladstone) که در اثر ضربات نزار دلبندهتی از بین رفته است.

بنظر من نکته مهم اینست که جرفه باید زده شود که انقلاب باید شروع شود. اینکه این یا آن جناح آنرا آغاز نماید و یا تحت این یا آن پرچم به پیروزی برسد، برای من کاملاً بی تفاوت است. اگر یک نوظفد درباری بود فردای همان روز از بین میرفت. در کتوری با شرائطی باین وخامت، جایی که عناصر انقلابی تا باین اندازه صجمع گردیده اند، جایی که اوضاع اقتصادی اکثریت نودهها هر روز غیر ممکن تر میشود، جایی که تمام مراحل مختلف انکشافات اجتماعی، از کمون اولیه گرفته تا صنایع بزرگ مدرن و موسسات عظیم مالی همه شرکت دارند، و جایی که تمام این تصادها بطور مصنوعی بوسیله یک دیکتاتوری بی نظیر تحت کنترل درآورده ندماند. آن دیکتاتوری که برای جوانان که حیثیت و شعور کنور در آنها جمع تده است بیشتر و بیشتر غیر قابل تحمل می شود. وقتی در چنین کتوری ۱۷۸۹ پباده شود، ۱۷۹۳ چندان هم دور نخواهد بود.

همشهری عزیز، من اکنون برای شما آرزوی سلامت میکنم. دو ساعت ونیم از شب گذشته است و فردا قبل از اینکه پست برود من هیچ وقتی نخواهم داشت که باین نامه اضافه کنم. اگر ترجیح میدهی، برایم به روسی بنویس، اما خواهش میکنم فراموش نکن که خط روسی چیزی نسبت که من هر روز آنرا میخوانم.

ارادتمند شما

ف - انگلیسی

www.golshan.com

- ۱- VERA IVANOVNA ZASULICH
- ۲- ترجمه لغت Citizen که امروزه بیشتر به تبعه ترجمه می‌شود.
- ۳- اشاره انگلیس به انقلاب بورژوازی در فرانسه در سال ۱۷۸۹ است.
- ۴- در تاریخ (۱۳) مارس ۱۸۸۱ الکساندر دوم (ALEXANDER II) کشته شد.

نامه انگلیسی به ژوزف بلوک (Josef Block)
در کونسز برگ (KONIGSBERG)

لندن ۲۲-۲۱ ساسر ۱۸۹۰

..... بر اساس درک مادی از تاریخ ، عامل تعیین کننده بهای در تاریخ عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی . نه مارکس و نه من هیچگاه چیزی بیش از این را ادعا نکرده‌ایم . لذا اگر کسی این مطلب را تغییر داده و بگوید که عامل اقتصادی بها عامل است ، موضوع را به یک عبارت بی معنی و مجرد و مسخره تبدیل کرده است . وضع اقتصادی زیر بنا را تشکیل می دهد ، اما عناصر گوناگونی از روپنا - یعنی اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی و نتایج آنها از قبیل تشکیلاتی که بدست طبقه فاتح بمدار یک سردبیر برسداده تأسیس میگردند و عمیره ، همچنین اشکال حقوقی ، و خصوصاً انعکاسات عام این مبارزات واقعی در مبرهای شرکت کنندگان ، از نظر نظریه‌های سیاسی ، حقوقی و فلسفی و عقاید مذهبی و بحول بعدی آنها به سیستمهای جنگ و لایتنبر (dogma) - همچس باسیران را بر روی مسیر مبارزات تاریخی اعمال می نمایند و در بسیاری موارد بطور اخص نکله آنها را تعیین میکنند . در بین تمام این عناصر تاثیرات متقابلی وجود دارد که در آن ، از میان مجموعه حوادث مستمر (یعنی ، چیزها و اتفاقاتی که ارساط متقابل درونیشان آنقدر نادر یا غیر قابل اثبات است که می توان آنرا نادیده گرفت) حرکت اقتصادی بالاخره ناگزیر به ناکید خود میباشد . در غیر اینصورت بکار بردن نظری در مورد هر دوره تاریخ ، ساده تر از حل یک معادله بگ مجهولی خواهد بود

ما سارنده تاریخ خود هستیم ، لیکن ، در درجه اول ، تحت سوابق و شرایط بسیار منحص ، در میان آنها شرایط و سوابق اقتصادی در نهایت ، تعیین کننده هستند . لیکن عوامل سیاسی و عمیره و همچنین آداب و رسوم که افکار بشر را مقید میگردانند نیز نقش دارند ، هر چند که تعیین کننده نیستند . دولت بروسی هم از هیل تاریخی ، در نهایت اقتصادی ، پدیدار شد و تکامل یافت . لیکن بون تقاضیه فضل فروش ، مشکل می توان ادعا کرد که ، در میان تعداد کثیری ایالات کوچک آلمان شمالی ، دقیقاً " ایالت براندنبرگ

(Brandenburg) می بایستی سایر احزاب اقتصادی و رمان به قدرت برتری تبدیل شود ، و همچنین بعد از انقلاب مذهبی (Reformation) اختلافات مذهبی بین شمال و جنوب ، بخاطر الزامات اقتصادی و نه همچنین علت عوامل دیگر (مهمتر از همه درگیری با مجارستان در مورد مالکیت پروسیا و لذا مناسبات سیاسی بین المللی که واقعا در تشکیل قدرت سلطنتی ابریش تعیین کننده بودند) بوده است ، بدون اینکه کسی خود را مسخره کند ، مشکل می توان وجود هر ایالت کوچک در آلمان را در گذشته و حال ، با مساهمیت بزرگ بی سروصدا آلمان که محدوده های مرزی حفرامایی آلمان بوسیله سلسله کوهها از سودتس (Sudetes) تا تانوس (Taunus) را عرض فرموده و تبدیل به خط منحنی مرزی سرناوری آلمان نموده ، با مفهومیهای اقتصادی توضیح داد .

تاریخ به گونه ای پیش می رود که نتیجه نهایی همیشه از سناضات بین حواسهای افراد بستاری ناشی می شود و هر یک از این خواسته ها سوره خود در اثر مجموعه ای از شرایط ویژه زندگی بتکلیف آنچه که هست در می آید . بنابراین سروهای بداحل کننده بستاری وجود دارند ، مجموعه ای از بیبهایت سری بیرونی که برآیندشان ، باعث بستاری می شود . واقعه تاریخی . این ممکن است نمونه خود دوباره بعنوان محصول بیرونی در نظر گرفته شود که بعنوان یک کلیت ناگانه و بی اراده عمل می کند . زیرا هر حد را یک فرد اراده میکند از جانب دیگران خدشه وار شده و آنچه که نتیجه میشود جریست که حواس هیچ یک نبوده است . بنابراین تاریخ تا کسوف در بیرون طبیعی ادامه ندهد و اما سناضات همان قوانین حرکت می شود . لیکن از آنجا که حواسهای افراد به که هر کدام چیزی را که ساختمان فیزیکی و شرایط خارجی و نهایی " اقتصادیشان (شرایط منحصرا خودشان و با جامعه بطور کل) ایجاب میکند ، آرزو میکنند . آنچه را که می خواهند برای آنها فراهم نمیکنند ، بلکه بصورت یک کلیت متراکم و یک برآیند مشترک ظاهر میکند ، نباید نتیجه گرفت که [تاثیر این حواسها] برابر صفر میباشد . بعکس هر کدام آنها در برآیند [کل حرکت] تاثیر داشته و در حد خود در آن شرکت دارند

از این گذشته از تو می خواهم که این تئوری را از طریق منابع اصلی و نه دست دوم مطالعه کنی . واقعا بسیار ساده تر خواهد بود . مارکس بندرت چیزی نوشت که این تئوری سهمی در آن نداشت ، اما " هجدهم برومر لویی بناپارت (The Eighteenth Brumair of Luis Bonapart) بهترین نمونه نگار بردن این تئوری را نشان میدهد . در کتاب سرمایه هم اشارات زیادی بآن شده است . شاید مانعی نباشد که مورا رجوع

یازدهم به کتابهای خودم؛ مثل انقلاب آقای یوجین دورینگ در علم (Herr Eugen Dühring's Revolution in Science) و "لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان" (Feuerbach and the end of classical German philosophy) که در آنها من مفصلترین بررسی ماتریالیسم تاریخی را، که تا آنجا که من میدانم وجود دارد، سودهام.

مارکس و من بحاطر اینکه افراد جوان گاهی تاکید بیشتری بر آنچه که لازم است بر روی جنبه اقتصادی می گذارند تا اندازه‌های مفصّلیم، ما مجبور بودیم در مقاله مخالفینمان بر روی اصل عمده که از طرف آنها نفی می شد تاکید نهائیم، مهمین جهت - و وجوه موقعیت چندانی بدست نمی آوردیم که تاکید لازم را بر روی عوامل مهم دیگر نگذاریم. ولی زمانی که موقعیت نتان دادن یک بخشی از تاریخ می رسید یعنی نگار بردن تئوری در عمل موقعیت فرق میکرد و دیگر هیچگونه استباهی محاز نبود. هر چند که منافسانه بسیار اسفناق می افتاد که بمجرد جذب اصول مهم یک تئوری جدید حتی بعضی اوقات بطور نادرست، بعضی ها فکر میکنند که کاملاً "آنها درک کرده و بدون هیچ دردسری قادر به نگار بردن آن هستند. و من نمی توانم بسیاری از "مارکسیستهای" اخیر را از این عیب معاف کنم، زیرا که تعجب آورترین آثار در این ربع [قرن] بوجود آورده شده اند.

نامه انگلس به کنراد اشمیت (Conrad Schmidt) در برلن

لندن ، ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰

اشمیت عزیز ،

هم اکنون فرصت را غنیمت شمرده و در اولین ساعت بیکاری جواب نامه تو را می نویسم . من فکر می کنم که پذیرفتن آن شغل در زوریخ (Zurich) عاقلانه باشد . مطمئناً تو می توانی در آنجا مطالب زیادی راجع به اقتصاد یاد بگیری ، بخصوص اگر بخاطر داشته باشی که زوریخ یک بازار پول و بورس درجه سوم بیش نیست . بنابراین واقعیت تأثیراتی که در آنجا احساس می شود تا یک دوم یا یک سوم تضعیف شده یا عامدانه تحریف می شود . ولی تو بالاچار گزارشات دست اول از بازار سهام در لندن ، نیویورک ، پاریس ، برلن و وین را دنبال کرده و با مکانیسم آن آشنائی عملی پیدا نموده و در نتیجه با بازار جهانی از طریق تأثیرات آن در بازار پول و سهام ، آشنائی پیدا خواهی کرد . انعکاسات اقتصادی ، سیاسی و غیره درست همانند داخل چشم انسان هستند ؛ آنها از درون یک عدسی محدب گذشته و بنابراین وارونه و روی سر ایستاده جلوه گر می شوند . اما یک دستگاه عصبی که آنها را دوباره روی پاهایشان قرار دهد لازم است . کسی که با بازار پول سر و کار دارد حرکت صنعت و بازار جهانی را تنها در انعکاس وارونه پول و بازار بورس دیده و بنابراین معلول برای او بجای علت جلوه گر می شود . من منوجه شدم که قبلاً در سالهای ۴۰ در منچستر ؛ گزارشهای بازار سهام لندن برای درک جهت حرکت صنعت و اوج و حضمی های دوره ای آن غیر قابل استفاده بودند . برای اینکه این آقایان سعی داشتند همه چیز را از طریق بحران بازار پول که معمولاً خودش یک معلول است توضیح دهند . در آن زمان نکته در این بود که ثابت کنند اضافه تولید (Over Production) موقت علت بحران صنعتی نیست ، بدینجهت آنها [گزارشات] علاوه بر مفروضانه بودنشان تحریف را هم تشدید می کردند . این موضوع

دیگر در حال حاضر از بین رفته است - [بخصوص] برای ما ، بگلی ، و برای همیشه -
بعلاوه این یک حقیقت است که بازار پول نیز می تواند بحرانهای خودش را داشته
باشد ، که تاثیرات بحرانهای صنعتی در آنها نقش فرعی داشته و با بگلی نقشی
ندارد ، و در این چهار چوب مطالب زیادی بایستی مورد بررسی و اظها نظر قرار
گیرد . بخصوص در تاریخ بیست ساله اخیر .

در هر کجا که تقسیم کار به مقیاس اجتماعی وجود داشته باشد ، پروسه های کار
از یکدیگر مستقل می شوند . در تحلیل نهائی ، تولید عامل تعیین کننده است .
لیکن به مجرد اینکه مبادله محصولات تولید شده از خود عمل تولید مستقل می گردد ،
حرکت مخصوص بخودش را می یابد . که ، اگر چه بطور نسبی تابع حرکت تولید است ،
اما در ویژگیهای خود و در یک وابستگی کلی ، قوانین ذاتی خودش را که در طبیعت
این عامل جدید نهفته است دنبال می کند . این حرکت مراحل مختلفی بخود را داشته
و بنوبه خود در برابر حرکت تولید عکس العمل نشان میدهد . کشف [قاره] آمریکا
بعلت عطش برای طلا بود که سابقاً " پرتغالیها را نیز به آفریقا رانده بود (رجوع شود
به کتاب تولید فلزات گرانبها) (Production of precious Metals

اثر سوئت بیر (Soetbeer) ، زیر صنعت و در رابطه با آن بازرگانی در
اروپا ، که در قرون چهاردهم و پانزدهم بیشتر از آنچه که در آلمان - یعنی کشور بزرگ
نقره از ۱۴۵۰ تا ۱۵۵۰ - می توانست تهیه کند احتیاج به وسیله مبادله داشتند .
هدف فتح هندوستان توسط پرتغالیها ، هلندیها و انگلیسیها بین ۱۵۰۰ و ۱۸۰۰
(میلادی) واردات از این کشور بود - هیچ کس حتی خواب صادرات به آنجا را هم
ندیده بود . معهذآ چه تاثیرات بسیار مهمی که این اکتشافات و فتوحات که منحصرآ
بخاطر منافع بازرگانی انجام شدند بر روی صنعت گذاشتند . تنها بعلت احتیاج به
صدور کالا به این کشورها بود که صنعت بزرگ مدور ایجاد شد و تکامل یافت .

بازار پول به همین منوال - بمجرد جدا شدن مبادله پول از مبادله اجناس ،
تحت شرایط خاص که از تولید و مبادله کالا ناشی می شود ، [پول] در این محدوده
تکامل مختص خود را یافته و قوانین ویژه خود را بر اساس ماهیت و مراحل مشخص خود
پیدا می کند . علاوه بر این واقعیت ، در اثر توسعه بیشتر ، مبادله پول [سرانجام]
مبادله اوراق قرضه (Security) را نیز شامل می شود . البته
این اوراق قرضه به اوراق دولتی محدود نگردیده بلکه ، سهام شرکتهای

صنعتی و حمل و نقل را نیز شامل می شود. نتیجه آنستکه مبادله پول ، که خود توسط بخش تولیدی کنترل می شود ، به کنترل مستقیم قسمتی از بخش تولیدی نایل می گردد . بنابراین ، تاثیر مبادلات پولی بر روی بخش تولید حتی بیشتر و پیچیده تر می گردد . صرافان و دلالان پول ، صاحبان راه آهن ها ، معادن ، کارخانجات فولاد و غیره می گردند . این ابزار تولید از دو جنبه بکار گرفته می شوند ؛ گاهی اوقات از زاویه منافع تولید مستقیم است که بکار گمارده می شوند و گاهی هم بحاضر احتیاجات سهامدارانی است که در مبادلات پولی دخالت دارند . قابل توجه ترین مثال ، راه آهن های آمریکای شمالی است که اداره آن به معاملات روزانه سهام کسانی چون جی گولد (Jay Gould) و وندربیلت (Vanderbilt) و دیگران بستگی دارد و نه بصنایع شخصی راه آهن بعنوان یک وسیله ارتباطی . و حتی در اینجا - انگلستان - ما شاهد رقابت هائی بین شرکت های مختلف راه آهن بخاطر تعیین مرز بین منطقه عملیات هر کدام بوده ایم که ده ها سال دوام آورده اند - رقابتهائی که طی آن مبالغ هنگفتی صرفاً بمنظور تسهیل معاملات بورس سهامداران صرف ، و نه بمنظور منافع تولید و ارتباطات بودند - بدور ریخته شد .

با ابزار برداشت خود از رابطه تولید با مبادلات کالائی و رابطه هردوی آنها با معاملات پولی ، من حقیقتاً " و خیلی کلی سکوال شما را در مورد " ماتریالیسم تاریخی " پاسخ گفته ام . ساده ترین درک این مسئله از نقطه نظر تقسیم کار امکان پذیر است . جامعه موجب پیدایش وظائف عمومی مشخصی می شود که از انجام آنها نمی تواند صرف نظر نماید . افرادی که برای انجام این وظایف تعیین می شوند ، خود شاخه جدیدی از تقسیم کار در درون جامعه را تشکیل می دهند . این [وظایف] برای آنها منافع خاص و متفاوت از منافع کسانی که آنها را بکار گماردند ، ایجاد می کند که باعث استقلالشان از قبلی ها [که آنها را بکار گمارده بودند] میشوند . [بدینصورت] دولت ابقا می شود - از این به بعد کارها بطریقی شبیه جریان مبادله کالا و یا همانند مبادلات پولی که بعداً " بوجود آمد انجام می پذیرد ؛ قدرت مستقل جدید [آنهاستیکه تازه بکار گمارده شده اند] ، در حالیکه عمدتاً " از حرکت تولید تبعیت می نمایند ، بعلت استقلال نسبی ذاتی خود - آن استقلال نسبی که زمانی باو منتقل شد و تدریجاً " توسعه یافت - بر اساس شرایط و جریان تولید ، بنوبه خود عکس - العمل نشان میدهد . این تاثیر متقابل دو نیروی غیر متساوی بر یکدیگر است ؛ از

یکطرف حرکت اقتصادی ، از طرف دیگر آن نیروی سیاسی جدید ، که برای استقلال هرچه بیشتر می کوشد ، نیرویی که پس از اینکه بوجود آمد دارای حرکت متعلق بخود گردید . بطور کلی ، حرکت اقتصادی تعوق می یابد اما ، باید عکس العملهای آن حرکت سیاسی [جدید] را که خودش بوجود آورده و استقلال نسبی به آن داده نیز تحمل نماید . از یکطرف حرکت قدرت دولت و از طرف دیگر قدرت مخالف که در حال افزایش می باشد . بهمانگونه که حرکت بازار صنعتی عمدتاً و در محدوده مشروط معینی در بازار پول ، و البته بطریقی واورنه ، منعکس می شود ، مبارزه بین طبقات موجود در حال جنگ نیز در مبارزه بین دولت و نیروهای مخالف انعکاس می یابد ، ولی همچنان بطریقی واورنه ، به دیگر بطور مستقیم ، بلکه بطریقی غیر مستقیم و نه بعنوان مبارزه طبقاتی ، بلکه بعنوان جنگ بخاطر پرنسیپهای سیاسی ، و آنقدر تحریف شده که هزاران سال طول کشید تا ما قادر شدیم به ریشه آن پی ببریم .

عکس العمل قدرت دولتی بر توسعه اقتصادی می تواند سه نوع باشد : می تواند هم جهت با آن حرکت نماید که در این صورت حرکتی سریعتر خواهد داشت ، می تواند جهتی مخالف حرکت آن داشته باشد که در اینصورت در دراز مدت برای هر ملت عظیمی دولت تکه تکه خواهد شد . و یا می تواند مانع ادامه حرکت توسعه اقتصادی در جهات مشخصی گردد و جهات دیگر را تجویز کند . این حالت سوم نهایتاً خود را به یکی از دو شق قبلی تقلیل می دهد . اما ، واضح است که در شق - های دوم و سوم قدرت سیاسی می تواند خسارات عظیمی بر توسعه اقتصادی وارد آورده و باعث ائتلاف بی اندازه انرژی و مواد گردد .

همچنین شق دیگر ، غلبه [بر کشور] و انهدام وحشیانه منابع اقتصادی است ، که در گذشته ها ، در نتیجه آن و در شرایطی خاص ، توسعه اقتصادی یک ناحیه بخصوص یا یک کشور ، باضمحلال کشیده میشد . . امروزه ، لاقلاً در مورد ملل بزرگ ، این موضوع جهت عکس را دارا است : در دراز مدت ، غالباً " (کشور) مغلوب از نظر اقتصادی ، سیاسی و معنوی ، بیشتر از فاتح منافع بدست می آورد .

قانون هم بهمین طریق ، بمجرد ظهور تقسیم کار جدید که وکلای [دادگستری] حرفه ای را بوجود می آورد ، یک حوزه جدید و مستقل دیگری ، که با وجود تمام وابستگی کلیتی به تولید و بازرگانی ، توانائی تاثیر گذاری بر آنها را نیز دارد بوجود می آید . در یک دولت مدرن ، قانون نه تنها باید با شرایط عمومی اقتصادی مطابقت

داشته و بیانگر آنها باشد ، بلکه همچنین باید که در درون خود چنان متعادل باشد که بعلت تضادهای درونی با خود در تضاد نیافتد . و برای نیل به این هدف ، انعکاس واقعی شرایط اقتصادی هرچه بیشتر خدشه دار می شود ، هرچه این بیشتر وجود داشته باشد قوانین [کشور] کمتر بیان صریح ، یک پارچه و کامل نسبی طبقه می گردد . این عمل خود " مفهوم حق " را خدشه دار می سازد . حتی در مجموعه قوانین ناپلئونی (Code Napole'on) ، آن مفهوم خالص و متعادل که بورژوازی انقلابی سالهای ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۶ از مفهوم حق داشت ، به طرق مختلف در آن دست برده شده و از قوانین اینگونه برداشت می شود که هر روزه بخاطر رشد قدرت پرولتاریا در آن بالاجبار تغییراتی داده می شود . این [تغییرات] ، مانعی برای مظهر کتاب قانون شدن قانون ناپلئون که در حال حاضر در اقصی نقاط جهان بعنوان اساس قوانین جدید درآمده است - نخواهد بود . بنابراین ، بروسه " تکامل قانون " بمقدار زیادی عبارتست از ، کوشش برای از بین بردن ، در حله اول تضادهای ناشی از تبدیل مستقیم روابط اقتصادی به اصول قانونی و بوجود آوردن یک سیستم هماهنگ قانون ، و (در مرحله) بعد تناقضات مکرری که از تاثیر رشد بیشتر اقتصادی در سیستم بوجود می آید و در نتیجه تضادهای بیشتری را در آن بوجود می آورد . (در این لحظه تنها از قوانین مدنی صحبت می کنم) .

انعکاسات روابط اقتصادی بصورت اصول قانونی نیز ، بهمانگونه ، بالاجبار وارونه نمایان خواهد شد . و این بدون اطلاع شخص عمل کننده [بقانون] انجام می یابد . عضو هیئت منصفه تصور می کند که بر اساس بیانیته های پیشین (a priori) عمل می کند ، در حالیکه آنها [قوانین] واقعا فقط انعکاسات اقتصادی هستند و بنابراین هر چیزی وارونه است . و به نظر من بسیار روشن است که این جلوه معکوس - که تا آنزمان ناشناخته میماند آنچیزستکه ما آنرا دیدگاه ایدئولوژیک می نامیم - بنوبه خود بر پایه های اقتصادی تاثیر گذارده و احتمالا آنرا تا اندازه ای تغییر خواهد داد . مبنای حق وراثت ، در شرایطی که درجه تکامل خانواده یکی باشد ، یک مبنای اقتصادی است . بعنوان مثال ، ثبوت این امر که آزادی مطلق یک وصیت کننده در انگلستان و قیود مشکل و بسیار دقیق او در فرانسه تنها از علل اقتصادی ناشی می شوند بسیار مشکل خواهد بود . ولی اینها [طرف وصیت کردن] بنوبه خود هر حیطه اقتصادی - به این دلیل که بر توزیع ثروت تاثیر

می گذارند - تاثیر بسزا و قابل توجهی را باقی می گذارند .

در ارتباط با آن بخش از قلمرو ایدئولوژی ، یعنی مذهب ، فلسفه و غیره ، که حتی امروزه بیشتر در آسمانها بلند پروازی می کنند باید گفت که محتوای ماقبل تاریخی دانشه و در پیرویه تاریخ به صورت از قبیل ساخته ، پیدا و تصرف شده و امروز بایستی آنها را بی معنی خواند . این مفاهیم اشتباه از طبیعت ، وجود انسان ، ارواح قدرتهای جادویی و غیره پایه اقتصادیشان غالباً " در عوامل منفی اقتصادی نهفته ، عقب افتادگی اقتصادی دوران ماقبل تاریخ از مفاهیم اشتباه در مورد طبیعت شدت یافته ، تا اندازه ای تاثیر پذیرفته و حتی ناشی شده . و اگرچه (در آنزمان) نیاز اقتصادی عمده ترین نیروی محرکه برای بالا رفتن آگاهی انسان راجع به طبیعت بود ، و از آن پس حتی مهمتر هم گردیده است ، معضداً این فصل فروشانه خواهد بود که برای توجیه این چرندیات ابتدائی ، انسان بدنیال دلایل اقتصادی باشد . تاریخ علوم ، تاریخ پاک کردن تدریجی این چرندیات و یا لااقل تاریخ تعویض آن با چرندیات تازه تر و پر معنی تر است . آنهاست که از این پیروی می کنند بنوبه خود به حوزه های خاص از تقسیم کار تعلق دارند ولی بخیال خود در یک رشته مستقل بکار اشتغال دارند ، تا آنجا که آنها گروه مستقلی را در تقسیم کار اجتماعی تشکیل می دهند ، محصولات کار آنها منجمله اشتباهاتشان بنوبه خود بر تکامل جامعه و حتی بر توسعه اقتصادی جامعه تاثیر می گذارند ، ولی تمامی آنها بنوبه خود تحت تاثیر شدید توسعه اقتصادی می باشند . در فلسفه ، بعنوان مثال ، این بسادگی میتواند برای عصر استیلای بورژوازی بشوئوت برسد . هابز (Hobbes) اولین ماتریالیست عصر جدید (بمفهوم قرن هجدهم آن) بود ، ولی چون در زمانی می زیست که استبداد سلطنتی در اروپا در نقطه اوج خود بود ، او نیز بعنوان یک طرفدار سلطنت استبدادی علیه مردم انگلستان مبارزه کرد . لاک (Locke) در مذهب و سیاست محصول سازش طبقاتی سال ۱۶۸۸ بود . خدا شناسان انگلیسی و طرفداران پرو پا قرص آنها یعنی ماتریالیستهای فرانسوی ، فلاسفه واقعی بورژوازی (در مورد فرانسویها حتی انقلاب بورژوازی) بودند . فیلستینیزم ^۱ آلمانی)

از فلسفه کانت (Kant) تا هگل (Hegel) بچشم می خورد ، ولی پیش شرط فلسفه هر دوره ، بعنوان یک حوزه مشخص از تقسیم کار ، یک مجموعه مشخص تفکر است

که از پیشینیان به ارث رسیده است و بعنوان نقطه آغاز بکار برده می شود . و بهمین دلیل است که کشورهاییکه از نظر اقتصادی عقب افتاده اند می توانند حتی هنوز در فلسفه اوقات خویش را با مفاهیم ابتدائی بیهوده تلف نمایند . مثلا " در مقایسه با انگلستان ، فرانسه ی قرن هجدهم (که فلسفه اش را بر اساس فلسفه انگلیس نیز بنیاد نهاد) و یا آلمان بعد از آن بعد از آن در مقایسه با آن دو [کشور] . ولی شکوفائی فلسفه و ادبیات آنزمان در فرانسه و آلمان نتیجه تجدید حیات اقتصادی بود . برتری توسعه اقتصادی در این حوزه ها نیز در تحلیل نهائی برای من یک واقعیت انکار ناپذیر است ، ولی آن در محدوده ای که توسط خود هر حوزه تعیین می شود عمل می کند . در فلسفه ، بعنوان مثال ، اقتصاد (که بنوبه خود بطور غالب بر اساس ساخت سیاسی و غیره عمل می نماید) بر محور فلسفه موجود که از پیشینیان به ارث رسیده است تاثیر می گذارد . در اینجا اقتصاد چیز جدیدی را نیافریده بلکه تعیین می کند که افکار موجود از چه طریقی تغییر کرده و یا توسعه یابد . و این غالباً از طریقی غیر مستقیم انجام می شود ، چه بیشترین تاثیر مستقیم بر فلسفه ، از جانب فعل و انفعالات سیاسی ، قانونی و معنوی ناشی می شود .

در ارتباط با مذهب من آنچه را که لازم بود در آخرین فصل درباره فویرباخ (Feuerbach) گفته ام .

بنابراین اگر بارث (Barth) ما را متهم می کند که کاملاً " منکر این هستیم که انعکاسات سیاسی و غیره ناشی از حرکت اقتصادی ، بنوبه خود بر خود آن حرکت (اقتصادی) تاثیر نمی گذارد ، بطور خیلی ساده عوام فریبی می نماید ، او تنها باید نگاهی به اثر مارکس هجدهم پروپر بیاندازد که تقریباً " منحصراً " به دل ویژه ای که جنبش های سیاسی و حوادث - البته در چهارچوب وابستگی کلیشایر به شرایط اقتصادی - مازی می نمایند ، برخورد می کند . یا در آن بخش از [کتاب] پیرامه مربوط به کار روزانه ، که بعنوان مثال فانونگذاری - که مطمئناً " عقلی سیاسی است - بر آن (سیستم اقتصادی) تاثیر بسزائی می گذارد . یا فصل مربوط به تاریخ بورژوازی (فصل ۲۴) آ . پس به چه دلیل ما برای دیکتاتوری سیاسی پرولتاریا مبارزه می کنیم ، اگر قدرت سیاسی از نظر اقتصادی بی اهمیت است ؟ نیرو (منظور نیروی ماشین دولتی است) خود یک نیروی اقتصادی نیز هست !

ولی در حال حاضر من فرصت نقد آن کتاب آ را ندارم . ابتدا باید جلد سوم

(مقصود جلد سوم سرمایه است) منفر تود ، علاوه ، من فکر می کنم که بدون سال برشتین (Bernstein) به خوبی از عهده آن برآید . آنچه که تمام این آقایان ندارند ، [درک ار] دیالکتیک است . آنها همیشه علت را اینجا می بینند و معلول را آنجا . اینکه چنین چیزی تک استخراج میان نمی است ، اینکه اینگونه مقابله فطری مافیزیکی تنها در زمانهای بحرانی وجود دارد ، اینکه کل بروسه طولانی از یک دوره مانبرات متقابل [نیروها] عبور می کند - هر چند که نیروهای نامساوی ، ولی از میان آنها نیروی اقتصادی از همه قویتر و ارجح تر و موثر تر می باشد ، با در نظر گرفتن آنکه هیچ چیز مطلق نیست و بایستی نسبی در نظر گرفته شود - اینها چیزهایی است که اینان هرگز نمی توانند درک کنند . نا آنجا که شامل آنها می شود ، شکل هرگز وجود نداشته است ...

یادداشت ها

- ۱- لغت انگلیسی (Philistine) به معنی بی فرهنگ و بی ذوق
- ۲- این صحبت در جاب انگلیسی سرمایه در فصلهای ۲۶ و ۲۷ می باشد .
- ۳- اشاره به کتاب یارت بنام فلسفه تاریخ هگل و شکلی ها نا مارکس و هارتمن . (Hartmann)

نامه انگلیس به - بورکمیوس^۱ در بر ملاو^۲

لندن ، ۲۵ ژانویه ۱۸۹۴

آقای عزیز ،

این جواب سئوالات شماست :

۱- ترک ما از روابط اقتصادی - که ما آنرا پایه اصلی تاریخ اجتماع میدانیم - عبارنت از طرفی یک انسانها در یک جامعه معین معاش خود را تولید و تولیدات را مبادله مینمایند (تا حدی که تقسیم کار وجود دارد) - بنابراین ، این روابط تعامی میکنند تولید و حمل و نقل را شامل مینوند ، بر اساس فرضیه ما این تکنیک همچنین تبوه مبادله ، بلاوه ، شیوه توزیع محصولات و بنابراین تجزیه جامعه باستانی (Gentile Society) و تقسیم آن به طبقات و همچنین روابط آفا و سردگی ، و در نتیجه دولت ، سیاست قانون و غیره را نیز در بر می گیرد . روابط اقتصادی همچنین شامل آن پایه های جغرافیایی (geogeaphical basis) که بر آن روابط اقتصادی عمل میکند و باقیمانده مراحل انکشاف اقتصادی قبلی که اغلب از طریق سنن و اینرسی (inertia) حفظ گردیده اند و البته محیط خارجی که هر قوم مشخص از اجتماع را در بر میگیرد ، نیز میگردد .

اگر ، به آن گونه که شما میگوئید ، تکنیک به کیفیت علم بستگی داشته باشد ، خیلی بیشتر از آن علم به کیفیت و احتیاجات تکنیکی وابسته است . اگر جامعه یک احتیاج تکنیکی داشته باشد ، این احتیاج علم را بیش از ده دانشگاه بجلو میبرد . تمام علم هیدرواستاتیک (Hydro Statics) - تری جلی (Torricelli) و غیره - به علت احتیاج به تنظیم نهرهای کوهستانی ایتالیا در فرون شانزدهم و هفدهم بوجود آمد . تنها از زمانیکه از استفاده های علمی الکتریسته اطلاع حاصل شد ، ما اطلاعات سطحی درباره آن حاصل کردیم ، ولی متأسفانه در آلمان ، سنن " تاریخ علم اینطور نگاشته میشود که گویا علوم از آسمانها بزمن برتاب شده اند .

۲- ما آن [شرائطی] را شرایط اقتصادی میدانیم که سرانجام تعیین کننده

انکشاف و تکامل تاریخی میباشند. اما نژاد نیز یک عامل اقتصادی است. در این چهارچوب، دو نکته نباید نادیده گرفته شود.

الف) انکشافات (developments) سیاسی، قانونی، فلسفی، ادبی، هنری، علمی و غیره بر پایه انکشافات اقتصادی استوارند. اما اینها بر روی هم و همچنین بر زیربنای اقتصادی نیز تاثیر متقابل میگذارند. بعضیها ممکن است که شرائط اقتصادی را علت، صرفاً فعال (Solely active) بخوانند. برعکس، تاثیرات متقابل بر اساس احتیاجات اقتصادی - که همیشه در نهایت تعیین کننده اند - انجام مییابند. بعنوان مثال، دولت، تاثیر خود را از طریق تجارت آزاد سیستمهای مالی (Fiscal Systems) خوب یا بد، نشان میدهد. و حتی ضعف و ناتوانی بی حد و حساب ننگ نظرانغالمانیها، که از شرایط رفند انگیز اقتصادی سالهای ۱۸۴۸-۱۸۳۰ ناتی شده، و در ابتدا بعنوان خدایرستی و سپهر احساساتی شدن و چایلو سانه و برده مآیانه به پرنسها و اشراف آلمانی تعلق گفتن تبلور یافتند، بدون تاثیر اقتصادی نبودند. آن، یکی از بزرگترین موانع در راه تحدید حیات بود و تا زمانی که انقلاب^۳ و جنگهای ناپلئونی شرائط را به وخیم ترین وضع خود رساندند از بین نرفت. بنابراین، موقعیت اقتصادی، آنطور که بعضیها اینجا و آنجا سعی دارند براحتی تصور نمایند، موجب بروز تاثیرات نشده، بلکه انسانها هستند که تاریخ خود را میسازند - هر چند که در یک محیط معینی که بر آنها تاثیر میگذارد، و بر اساس روابطی واقعی و از قبل موجود که از میان آنها، روابط اقتصادی - هر چند خود تحت تاثیر روابط سیاسی، ایده‌تئولوژیکی و غیره - در نهایت روابط تعیین کننده را تشکیل داده و کلیدی میشوند که به تنهایی ما را بدرک [از مابهل] هدایت میکنند.

ب) انسانها خود تاریخ خود را میسازند - ولی نه با داشتن یک اراده دسته جمعی و نه مطابق با یک برنامه جمعی و حتی نه در یک جامعه که بروشنی تعیین و تعریف شده باشد. خواستها و آرزوهائشان در تلاقی متقابل قرار دارند و درست بهمین دلیل است که تمام آنچه جوامع بر اساس احتیاج (necessity) ، که مکمل و بیان آن حادثه (accident) است، اداره میشوند احتیاجی که در اینجا خود را از طریق حادثه آشکار میسازد، باز سرانجام همان احتیاج اقتصادی است. در این رابطه بهتر است از اصطلاح مردان بزرگ سخنی برده شود. اینکه یک فرد و دقیقاً همین فرد در یک کشور معین و زمان مشخص بلند میشود صرفاً "یک تصادف" (chance) است. ولی اگر او از

بین برود، احتیاج به جانشینی برای او است و خوب یا بد این جاسین در دراز مدت بوجود خواهد آمد. اینکه ناپلئون، یعنی این فرد کرسیگ^۴ (Corsican) بخصوص دیکتانور نظامی گنت صادقی بیش نبوده زیرا که شرایط جمهوری فرانسه - که در اثر جنگهای بیشماری در خشکی بسر میبرد - آنرا ایجاب مینمود. ولی این واقعیت که اگر ناپلئون وجود نمیداشت، فرد دیگری جای او را پر مینمود باین دلیل قابل اتمات است که همیشه، هر زمان که احتیاج ایجاب کرده است فرد لازم هم بوجود آمده است - مثلا " سزار (Caesar)، آگوستوس (Augustus)، کرامول (Cromwell) و غیره. وقتی مارکس نظریه ماتریالیسم تاریخی را کشف نمود سیری (Thierry) مینییه (Mignet)، گیزو (Guizot) و تمام مورخین انگلیسی تا ۱۸۵۰ برای کشف آنچنان نظریهای کوشیده بودند و کشف همان فرضیه بوسیله مورگان (Morgan) ثابت میکند که زمان برای کشف آنچنان تئوری آماده بود و ساده تر اینکه آن [نظریه] بایستی کشف میشد.

در مورد اتفاقات و بظواهر احتمالات دیگر تاریخ نیز، بهمین ترتیب هر چه حیطه معین مورد بررسی ما از حیطه اقتصادی دورتر بوده و بهایدئولوژی صرفا^۵ انتزاعی نزدیکتر شود، ما در خواهیم یافت که پیوسته تکامل آن [حیطه] با تصادفات بیشتری همراه بوده و منحنی آن کج و معوجتر خواهد بود. اگر محور مبانگین آن منحنی را برسیم نمائیم، خواهیم دید که هر چه حوزه فعالیت ما وسیعتر و زمان مورد نظر طولانی تر باشد، این محور بجزئیات محور تواریخات محور توسعه اقتصادی حرکت مینماید.

در آلمان بزرگترین مانع درک صحیح غفلت غیر مسئولانه ادبیات تاریخ اقتصادی است. نه تنها رهایی یافتن از قید مفاهیم تاریخی ای که در مدرسه بمانترومق کرده اند عمل بس مشکلی است، بلکه از آن مشکلتر بدست آوردن مطالب لازم برای این کار است. بعنوان مثال، چه کسی حسی آثار ج - وان گولیچ (G. von Gülich) پیر را - که نوشتههای او علیرغم خشکی نان شامل مطالب زیادی هستند و در هر حال می توانند مسائل سیاسی بینماری را روشن سازند - خواننده است!

در ضمن من فکر میکنم مثال خوبی که مارکس در کتاب هجدهم برومر آورده است جواب خوبی برای سئوالات تو باشد، دعفا^۶ باین دلیل که مثالی است علمی. بنظر من میرسد که همچنین من درباره بیشتر آن نکات در کتاب اول آنتی دورمنگ فصلهای ۹ تا ۱۱ و کتاب دوم فصلهای ۲ تا ۴ و کتاب سوم فصل اول یا مقدمه و در بخش آخر

فویر باخ بخت کرده‌ام .

لطفاً " هر یک از کلمات بالا را وسواسانه مورد سنجش قرار ندهید ، بلکه ارتباط کلی را در نظر داشته باشید . خیلی متاسفم که وقت نداشتم که در آنچه به شما مینویسم همان دقتی را بخرج بدهم که در مورد نوشته‌هایی که منظورم از نوشتن آنها انتشارشان بود ، میدادم .

یادداشت‌ها

۱ - W.Borgius

۲ - Breslau

۳ - اشاره انگلیسی به انقلاب ناموفق ۱۸۴۸ آلمان میباشد .

۴ - کرسیکن به اهالی جزیره کرس (Corse) گفته میشود . نایلقون نیز در این جزیره متولد شده است .

